وسایر عتبات عالیات وبسیاری از زوّار مکیو شعار که از اطراف بزیارت ائمهٔ اطهار
علیهم السّلام مشرّف شده بودند وغیرت دین داشتند ومراتب مذکوره را دانسته
وفهمیده بودند لهذا استدعا نمودند از خدمت عالیجناب مقدّس القاب فضایل مآب
عالم عامل وفقیه کامل باذل مجتهد الزمانی جامع اخبار ائمهٔ اطهار علیهم السّلام
استادنا الأعظم ومولانا الأفخم مولانا محمّد باقر ابن العامل الکامل المرحوم مولانا
محمّد اکمل الأصفهانی الشهیر به بهبهانی ادام الله أیّام افادته رساله که مشتمل بر فتاوی
آنعالیجناب در طهارت وصلوة وصوم بوده باشد بجهة ایشان تصنیف نمایند
که جمیع شیعیان از فواید آن بهره مند گردند وچون عالیجناب معظم الیه انجاح مسئول
ایشان را از جملهٔ لوازم دانسته باوجود کثرت اشتغال بتعلیم وتصنیف شروع
در برآوردن حاجات ایشان نمفه وچون اتمام واختتام این رساله درجوار حضرت
سید الشهدا وخامس آل عبا ونور دیدهٔ حضرت رسول خدا صلّی الله علیه وآله
...یه آن تحفة الحسینیه مناسب دانسته شد زیرا که بعد از استدعا

امیدوار برادران دینی آنست که مصنف دام الله ایام افادته را

وسایر عتبات عالیات وبسیاری از زوّار مکیو شعار که از اطراف بزیارت ائمهٔ اطهار
علیهم السّلام مشرّف شده بودند وغیرت دین داشتند ومراتب مذکوره را دانسته
وفهمیده بودند لهذا استدعا نمودند از خدمت عالیجناب مقدّس القاب فضایل مآب
عالم عامل وفقیه کامل باذل مجتهد الزمانی جامع اخبار ائمهٔ اطهار علیهم السّلام
استادنا الأعظم ومولانا الأفخم مولانا محمّد باقر ابن العامل الکامل المرحوم مولانا
محمّد اکمل الأصفهانی الشهیر به بهبهانی ادام الله أیّام افادته رساله که مشتمل بر فتاوی
آنعالیجناب در طهارت وصلوة وصوم بوده باشد بجهة ایشان تصنیف نمایند
که جمیع شیعیان از فواید آن بهره مند گردند وچون عالیجناب معظم الیه انجاح مسئول
ایشان را از جملهٔ لوازم دانسته باوجود کثرت اشتغال بتعلیم وتصنیف شروع
در برآوردن حاجات ایشان نمفه وچون اتمام واختتام این رساله درجوار حضرت
سید الشهدا وخامس آل عبا ونور دیدهٔ حضرت رسول خدا صلّی الله علیه وآله
...یه آن تحفة الحسینیه مناسب دانسته شد زیرا که بعد از استدعا
امیدوار برادران دینی آنست که مصنف دام الله ایام افادته را
۱۷۴۴۲
۲۰۸۶۰۷
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفة الحسینیه (فتاوای وحید بهبهانی)
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۴۴۲
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۶۰۷

وباعثان تصنیف آن را بدعاء خیر یاد نمایند و علی الله التوکل فی کل الامور فصل
در طهارت طهارت بر دو قسم است یکی آنکه احتیاج به نیت دارد و دیگر آنکه احتیاج
به نیت ندارد و آنکه احتیاج به نیت دارد وضو و غسل و تیمم است و وضو بر دو قسمست
واجب و مندوب و وضو واجب میشود جهت نماز واجب و طواف واجب و وضو جهت
نماز مستحب و طواف مستحب مستحب است اگرچه نماز بی وضو حرامست و همچنین مس
کتابت قرآن بدون آن نکند و اما وضوی سنت سوای آنچه مذکور شد
بسیار است اول برای تجدید دوم برای همیشه بر طهارت بودن سیم برای نماز فریضه
قبل از دخول وقت یعنی پیش از وقت بیست دقیقه جهت آنکه خواهد نماز را در اول وقت
گذارد چهارم برای تلاوت قرآن نمودن پنجم برای سعی در حوایج ششم برای ذکر حایض
عوض نمازش هفتم برای سایر افعال حج که شرط نیست در آنها طهارت هشتم
برای خواب کردن خصوصاً جنب نهم برای جماع زن حامله دهم برای جماع شخص
محتلم ۱۱ برای جماع غاسل میت هرگاه غسل نکرده باشد ۱۲ برای کسی که خواهد میت را
در قبر گذارد ۱۳ برای جماع کردن بکنیزی بعد از انکه کنیز دیگر ۱۴ برای نماز میت ۱۵
برای جنب که خواهد اکل نماید یا شرب نماید ۱۶ برای قران نوشتن یا حمل قرآن

یا مس

یا ملس هامش و غیر آن جهت تعظیم و برای دیگر نیز سنت است و مهم اینها بود
که گفتیم و وضوی تجدید شرطی ندارد علی الاقوی چه هر وضو بعد از وضو نور علی نور است
والله یعلم و همه طهارت واجب لغیره اند و مستحب لنفسه و نماز واجب و سنت
هر کدام که باشد بوضوی سنت میتوان کرد و لیکن احوط آنست که در وقت ساختن
وضوی سنت قصد نماید که هرگاه خواهند نماز را با و بکنند یعنی قصدا باحت نماز
باو بکنند از برای آنکه هر وقت که خواهند نماز با و بکنند تا خروج از خلاف صاحب
بشود و ضرور نیست نمازی بر خود واجب کنند بلکه خوب ندارد چه از عهده واجبات خود
سخت است که بیرون آییم پس چگونه واجب دیگر را بر خود زیاد کنیم و مثل وضو است
غسل جنابت و حیض و امثال آنها بلکه استحباب آنها لنفسه در نهایت شدت
است خصوصاً غسل جنابت بلکه قصد استباحت نماز در آنها از برای نماز کردن
باینها مطلق در کار نیست حتی برای احتیاط هم و واجبات وضو اول نیت است
باینکه وضو برای خدا بسازد خالصاً مخلصاً و اگر قصد وجوب در واجب و سنت
در سنت نماید احوط است و قصد باید در اول باشد و تا آخر وضو قصد را برهم نزند
دوم شستن رو باینکه آب را بردارد بالای رو نزد رستنگاه موی بریزد و دست

در غایت ...

بکشد و بشوید تا پایین رو تا ذقن طولاً و آنچه از رو بگیرد انگشت میانین و شست
عرضاً و قدری زیاده تر بشوید هم از طول و هم از عرض تا خاطر جمع باشد که همه را شسته است
و باید مانعی از رسیدن آب به بشره و روی و موی ابرو و مژه کان و ریش و سبیل نباشد
مثل قی چشم و آب بینی که خشک شده باشد ازاله کند و هم چنین بارها که در لبها بهم رسد و
هم چنین جرمها که از قهوه خوردن و سرمه کشیدن بسیار بهم رسد بنحوی که مانع رسیدن
آب بزیر شان میشود همه را ازاله کند و داخل نمودن آب بزیر موی ریش و غیره
ضرور نیست بلکه خوب نیست هر چند ریش تنک و خفیف باشد و باید سعی نماید که مجموع را
انقدر که گفتیم از رو بشوید بحیثیتی که سر موی ناشسته نگذارد و هم شستن را از سمت
بالا گرفته بسمت پایین بشوید و گوشه های چشم به دست بکشد و بشوید و غیر مستوی
الخلقه روی ریش را باید بقدر مستوی الخلقه بشوید سیم شستن دست راست است باینکه
آب را بروی مرفق دست بریزد و دست بکشد تا سر انگشتهای دست و مجموع را
چنان بشوید که سر موی ناشسته نماند و آنکه عوام تا بند دست میکشند و همین قدر
میشویند وضویشان باطل است جزماً چه نصف دست را میشویند و از بند دست
تا سر انگشتان نمیشویند و حال آنکه آنها نیز باید بشویند بلکه اهتمام در دست

مالیدن

مالیدن و کشیدن از بند دست تا سر انگشتها بیشتر و ضرورتر است بجهت آنکه میان
انگشتها چرک و بندهای انگشت و غیر آنها بسیار است پس چگونه دست نمیکشند
و مبالغه در شستن آنها نمی نمایند گویا گمان کرده اند که ضرور نیست شستن آنها
یا آنکه گمان که اند شستن در اول وضو پیش از شستن روی بس است یقیناً غلط
کرده اند بلکه آن داخل اجزاء واجبه وضو نیست و باید موانع وصول آب به بشره را
زایل نماید مثل انگشتر که در انگشت باشد یا دست بند یا زنجیر یا چیز دیگر مثل نقطه
مرکب یا غیر چهارم شستن دست چپ است بدستور دست راست پنجم مسح سر است و
مسح سر باید ببقیه تری وضو که در دست هست مسح نماید پیش سر را بقدر سه انگشت
متصل احتیاطاً و اگر بیشتر مسح نمایند ضرر ندارد و اما کمتر نکنند احتیاطاً و مسح سر را
پایین نکشند احتیاطاً و اگر رطوبت بسیار در مسح بهم رسد بمرتبه که جریان بعمل
آید باید قصدشان این باشد که قدر جریان داخل مسح نیست و بیکار است و باید مانع
وصول آب مسح به بشره ها یا موی سر را بردارند ششم مسح پاهاست و مسح پاها
از سر انگشتهای پا تا میان پشت پا که کعب است بدستور مسح سر و باید پاها را
محکم دارند و مسح دست بر پاها نمایند نه آنکه پشت پاها را بر کف دست بمالند

و بکشند و نه آنکه هر یک را بدیگری کشند بلکه باید کف دست را برابر انگشتها بر پشت پا از سر
انگشتها تا میان پشت پا که آن برجسته گیهاست که کعب میگویند و هم ترتیب میانه
اجزاء بدستوری که گفته شد موالات عرفیه است احتیاطاً اگر میسر شود والا خشک
نشدن مجموع اجزاء سابقه در وقت بعمل آوردن جزء لاحق الا به تغییر هوا
که بعمل می آورد خواه غسل و خواه مسح باید در آنوقت در جزء سابق یا اجزاء سابقه رطوبتی
باشد و همه خشک نشده باشند و هم شرط است پاک بودن آب و حلال بودن استعمال آن
و مستحب است مضمضه سه مرتبه و استنشاق سه مرتبه و بسم الله در اول وضو و شستن
دستها یک مرتبه برای بول و خواب و دو مرتبه برای غایط و مسواک کردن و ادعیه
مخصوصه و غیر ذلک و احداث که موجب شکستن وضو میشود بول است و غایط و
بادی که از موضع معتاد بیرون آید و خوابی که بر چشم و گوش غلبه کند که نه بیند و نشنود
و مستی و دیوانگی و بیهوشی و استحاضه قلیله و اما مذی نقض وضو نمیکند و هم چنین است
ودی و مذی آبیست که بعد از ملاعبه یا در حین ملاعبه می آید و این هر دو پاکند
و واجبست که عورتین خود را بپوشانند از نامحرم و حرامست استقبال و استدبار
قبله در حال تغوط و بول و مراد باستقبال استقبال همه بدن است و هم چنین استدبار

و ودی آبیست که بعد از بول می آید

نیز

نیز مخرج شبها و اگر مخرج شبها نیز رو و پشت بقبله نکند احوط است و رو و پشت بباد
و بآفتاب و ماه نکند و واجبست شستن مخرج بول بآب و بس و احتیاط آنست که دو بار
بشویند و مستحب است که سه بار بشویند و اما مخرج غایط اگر نجاست آن متعدی نشده باشد
یعنی بنحوی متعارف الصق نماید میتواند بسنگ یا کلوخ یا لته و امثال آنها پاک نماید
سه مرتبه بسنگ یا غیره بمالند و سعی نمایند که پاک شود و موضع را احتیاط نماید که اطراف
الصق نماید و نجاست از موضع معتاد و متعارف تجاوز ننماید و بموضع دیگر نرسد
پس هر گاه به سه مرتبه مالیدن بنحو مذکور پاک شد پاکست و الا آنقدر بمالد که پاک شود
باین نحو که هر گاه نظر نماید بسنگ و لته و غیره را که مالیده اصلا اثری دیگر نه
بیند پس معلوم شد که پاک شده است موضع و شرط است که سنگ یا غیر پاک
باشد و نان و چیزهای تعظیم دار مانند کاغذ نباشد و هم چنین روث حیوانات یعنی
سرگین آنها نباشد و اگر در اینصورت بآب بشویند بهتر است و اگر بسنگ یا غیره
پاک نماید و بعد از آن بآب بشویند دیگر بهتر از بهتر است و اگر نجاست از موضع
معتاد متعارف تجاوز نماید تطهیر آن منحصر است بشستن بآب و بس و مستحب است
مرد را که استبراء نماید موضع بول را بانکه از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه دست بکشد

یعنی انگشت را بعرض بر روی ممر بول بگذارد در اول مقعد و بقوت بکشد تا بیخ ذکر که تا بقیه
بول از ممر پاک شود و به ممر ذکر افتد و بعد از آن از ابتدای بیخ ذکر یک یا دو انگشت
به پایین ذکر گذارد و انگشت شست را بالای ذکر گذارد و بقوت بکشد رطوبتهایی
که در ممر ذکر است بیرون کند تا سر ذکر آورد و بعد از آن سه مرتبه ذکر را بیفشرد
که رطوبتها تماماً بیرون آید و بعد از آن بشوید و هر گاه کسی ترک استنجاء کند عمداً و وضو
سازد و نماز کند نماز او باطل است دون وضو و اگر سهواً ترک کند نیز اعاده نماز
میکند و اعاده وضو لازم نیست و هر گاه کسی یقین داشته باشد که وضو ساخته اما
شک داشته باشد که بعد از آن حدثی که واقع وضو را میشکند از و صادر شده
یا نه بر او وضو واجب نیست و هم چنین اگر شک کند در شستن عضوی از اعضای وضو
بعد از فارغ شدن از وضو وضوی او صحیح است و آن شک اعتبار ندارد و اگر کسی
یقین داند که حدث کرده و شک دارد که آیا بعد از آن وضو ساخته است یا نه بر او لازم
که وضو بسازد و هم چنین اگر شک کند در عضوی از اعضای وضو در اثنای وضو
واجبست که آن عضو مشکوک فیه را بشوید و بعد از آن آنچه شستن آن لازم است
بشوید بشرط آنکه در عضوی سابق یا یکی از اعضای سابقه رطوبتی باشد و هم چنین اگر

یقین

یقین داند که هم حدث کرده و هم وضو ساخته اما شک در تقدیم و تاخیر وضو و حدث
داشته باشد در این صورت وضو بر او لازم است و دانستی که مرد را مستحب است که استبراء
نماید موضع بول را و بعد از آن بشوید پس اگر استبراء ننموده و بعد از آن رطوبتی بیرون
آید نجس خواهد بود آن رطوبت مطلقا و واجبست بشویدش و وضو را نیز باطل میکند اگر بعد از
وضو بیرون آید و اما نمازی که بعد از وضو و پیش از بیرون آمدن رطوبت کرده صحیح است
علی الظاهر هر چند احوط اعاده است و اگر استبراء نموده است و رطوبت بعد از استبراء بیرون
آمده آن رطوبت پاکست و وضو را نمیشکند هر چند بعد از وضو بیرون آمده باشد و زنان را
استبراء نمیباید علی الاظهر پس هر رطوبتی که از زن بیرون آید ضرر ندارد پاکست و وضو را
نمی شکند هر چند استبراء نکرده باشد مگر آنکه بداند که آن رطوبت بول است و هم چنین مرد
هر گاه بداند که رطوبت بول است نجس خواهد بود و وضو را میشکند هر چند استبراء کرده باشد و اگر
بداند که بول نیست هیچ ضرر ندارد هر چند استبراء نکرده باشد و این بسیار بعید است که
با وجود عدم استبراء علم بهم رسد که مطلقا بول در ممر نبوده و کثیر الشک در وضو شکش
اعتبار ندارد و کثیر الشک آنست که بسیار شک کند فصل در احکام غسل و آن نیز بر دو
قسم است واجب و مندوب و اغسال واجبه شش است اول غسل جنابت و دوم غسل حیض

سیم غسل استحاضهٔ کثیره و متوسطه چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل میت و باقی اغسال
مستحب است مثل غسل جمعه و عیدین و نوروز و عید غدیر و لیالی افراد ماه مبارک
رمضان سیما شبهای قدر و شب هفدهم و روز عرفه و روز دحو الارض و روز مباهله
و روز مولود النبی صلی الله علیه و آله و روز مبعث او و شب نیمهٔ رجب و شب نیمهٔ شعبان و شب
عید فطر و برای زیارت چهارده معصوم و برای احرام حج یا عمره و برای دخول مکه و حرم مکه
و مسجد الحرام و مسجد الرسول ص و غسل مولود و برای سعی جهت رؤیت مصلوب و برای — و کعبه هم
توبه مطلقا و بعضی تخصیص داده بتوبه از کبایر و جهت کشتن وزغه و نماز استسقا و نماز
حاجت و نماز استخاره و برای تکفین میت یا تغسیل او و غیر ذلک و هرگاه دو کس را
یک جامه باشد که گاه او بپوشد و گاه دیگری و در آنجامه منی یابند و ندانند که از کدام یک
است بر هیچیک غسل واجب نمیشود و اگر احتیاطا هر دو غسل کنند اولویتی دارد و اگر
کسی در اثنای غسل حدث اصغر کند احتیاط آنست که غسل را از سر گیرد
و بعد از اتمام وضو نیز بسازد بقصد احتیاط و اگر خواهد که باین غسل نماز
کند و این غسل نشکسته باشد این وضوء احتیاطی را بسازد و باز کند
و اگر غسل را اشکند و وضو بسازد احوط است و هرگاه بعد از غسل

رطوبتی

رطوبتی بیند اگر داند که منی است یا بول بحکم آن عمل میکند و هرگاه مشتبه باشد اگر قبل از غسل
بول کرده و استبرا بعمل آورده باشد بر وی چیزی لازم نیست و اگر نه بول کرده و نه استبرا او را
اعادهٔ غسل واجب است و شستن آن رطوبت و اگر بول کرده و استبرا نکرده بر او وضو لازم
است نه اعادهٔ غسل و واجب است شستن آن رطوبت و اگر استبرا کرده و بول نکرده
و بول ممکن بود اعادهٔ غسل بر او لازم است با شستن آن رطوبت و اگر استبرا نکرده
و بول هم نکرده و بول ممکن نبوده اقوی اعادهٔ غسل است و شستن رطوبت و منی خارج و یا مشتبه
حدث جدید است پس نمازی که قبل از آن و بعد از آن غسل واقع شده باشد صحیح است
و اعاده لازم نیست و جنابت بدو چیز حاصل میشود یکی به بیرون آمدن منی چه در خواب
و چه در بیداری بهر وجهی که بیرون آید و دیگر بجماع در قبل زن هر چند بقدر داخل کردن
حشفه باشد و انزال نشود و همچنین بجماع در دبر زن علی الاظهر و در پسر علی الاحوط
اگر مشتبه شود بر شخصی منی اعتبار نماید بشهوت و بقوت بیرون آمدن را اگر چنین است منی است
و الا فلا و اگر بیمار باشد شهوت تنها کافیست و این شهوت تنها در وقت بیرون آمدن منی است
که خوشش می آید و لذت میبرد و اگر جماع حیوانی بکند احوط آنست که غسل بکند این احوط در
صورتیست که منی او بیرون نیاید اگر بیرون آید خود باید غسل بکند برای آمدن آن چنانکه

کفتیم

کفتیم و حرامست بر جنب و زن حایض نماز کردن مطلقا و هم چنین طواف و قرائت چهار سوره که سجده
واجبه دارد سورهٔ اقرأ و النجم و حم سجده و تنزیل سجده و حرام است قرائت آیه از این چهار سوره
هر چند بسم الله الرحمن الرحیم باشد هرگاه بقصد یکی از این چهار سوره باشد و هم چنین حرام است — خواند
مس کتابت قرآن بهر عضوی از اعضای بدن که باشد سوای مثل موی و هم چنین است
حال مس بی وضو و حرامست بر جنب جلوس و مکث در مساجد حرام مرور و اما مسجد الحرام
و مسجد رسول صلی الله علیه و آله پس حرامست مرور او هم مطلقا و دخول آنها حرامست بر او و نیز — بر او و حرام است
گذاشتن چیزی در مسجد نه برداشتن و مکروه است مس خط قرآن از حاشیه و جلد و خضاب
کردن بدون وضو و خضاب کردن و زیاده بر هفت آیه خواندن قرآن با تأملی در این
جا اقوی عدم کراهتست و مکروه است اکل و شرب و تخفیف میابد بمضمضه و استنشاق
و وضو تا آنکه برطرف میشود و الله یعلم و مکروهست بقای بر جنابت اگر تواند غسل کند مگر
در صورتی که خواهد جماع بعد از جماع نماید و واجب نیست غسل جنابت و سایر اغسال
واجبه مثل حیض و مانند آن مگر برای نماز یا چیزی دیگر که مشروط است بغسل فوت واجبات
و الحاصل آنکه غسل نیز واجب لغیره است مثل وضو چنانکه گفتیم پس پیش از وقت نماز
بقصد وجوب نباید کرد مگر آنکه نماز قضای واجب داشته باشد پس باید بقصد وجوب

بعمل

بعمل آورد چنانکه وضو و تیمم نیز چنین است و اما غسل برای روزهٔ روز رمضان و امثال آن را
میتوان بقصد وجوب بعمل آورد از اول شب تا قبل از طلوع فجر صادق هر چند قصد تردید نکند
بلکه اگر واجب است واجب و اگر سنت است سنت بهتر است و قصد قربت تنها
کافیست ظاهرا و الله یعلم و وضو همراه غسل جنابت خوب نیست و بدعت است
و همراه سایر اغسال بسازند و مقدم بر غسل بسازند احوط است بلکه اقوی وجوب است
بلکه احوط آنست که غسل جمعه و امثال آنرا نیز قبل از آنها وضو بسازند هر چند نخواهند نماز با آن
بکنند و کیفیت غسل جمعه مثل غسل میت است سوای وضو در آن و خواهی شناخت و الله
یعلم در تعلیم حیض و استحاضه و نفاس و خون حیض خونیست معروف خدای تعالی در زنان
قرار داده بحسب طبیعت ایشان که در بدن ایشان بهم رسد برای توالد و تناسل چه
ولد در رحم ایشان ازین خونست و شیری که غذای ولد است هم از آن است
و محیط ولد میشود در رحم از جهت حفظ از صدمات و همراه ولد بیرون می آید و بعد از
ولادتش نیز و آن وقت آنرا نفاس مینامند و خون نفاس که گفتم همین خونست — عبارتست از
و اما خون استحاضه آنهم از آفت و آزار است که بزن میرسد از رگی که آنرا عاذل
مینامند پس آن خلقی و طبیعی نیست چنانکه حیض و نفاس خلقی و طبیعی هستند بلکه از علت — بیرون می آید

و آفت است و خون حیض کم از سه روز نمی‌شود و از ده روز زیاده تر نمی‌شود و از سه تا ده هر قدر را که زنان عادت کنند بانکه دو ماه پی در پی در یک وقت و بیک عدد ببیند آن زن را ذات العادة وقتیة و عددیة گویند و اگر در یک وقت ببیند نه بیک عدد آنرا ذات العادة وقتیة گویند و اگر در یک عدد ببیند نه یک وقت آنرا ذات العادت عددیة گویند و اگر هیچ دو ماه پی در پی بیک نسق نه بیند آنرا غیر ذات العادة گویند و خواهد آمد احکام اینها و خون استحاضه نه اقلش حدی دارد و نه اکثرش و خون نفاس اقلش حدی ندارد بلکه قطره هم میشود بلکه میشود زنی هیچ نفاس در زاییدن نه بیند و اکثرش ازذات العادة حیض عادت حیضش و غیر آن ده روز چنانچه خواهد آمد و خون حیض و نفاس هرگز قبل از بلوغ دست نمی‌دهد و زن تا نه سال تمام یا به ده نگذاشته باشد البته این دو خون نمی‌بیند اما استحاضه قابل است که ببیند و همچنین زنی که یائسه باشد بانکه پنجاه سال تمام بهم رسانیده اگر قرشیه نباشد و اگر قرشیه باشد شصت سال تمام بهم رسانیده خون حیض و نفاس نمی‌بیند و استحاضه را قابل است که ببیند و طایفه دیگر هستند که آنها را انبطیه میگویند دور نیست که زنان ایشان نیز بشصت سال یائسه شوند

حتنها

چنانکه گفته اند فقها که مفید من از فقهای ما فرقه که حدیث دارد و در روایت وارد شده است لیکن معروف نیستند اصلا اما قرشیه از آن زنیست که از اولاد قریش باشد و الحال معروف نیستند سوای سادات آل رسول و بعضی از آل عقیل و بعضی از بنی عباس و هرگاه زن حیض دید تا آنکه حیضش تمام شد و خواست حیض دیگر ببیند غیر حیض اول باید اقلاً ده روز طهر ببیند تا آنکه حیض دیگر تواند حیض باشد و طهر عبارتست از فاصله میانه دو حیض خواه آنکه خون نه بیند اصلا لیکن خون حیض نباشد بلکه خون استحاضه باشد یا خون قروح و جروح یا بکارت یا بواسیر باشد و خون حیض در غالب اوقات گرم و سیاه یا سرخ و بیرون می‌آید بسوزش و گزش و غلیظ است و تر و تازه نه پژمرده و اگر همه این صفات نیست بعضی هست غالباً البته و خون استحاضه بخلاف آنست یعنی در غالب زرد و با رد و نازک و پژمرده و اگر همه با هم نباشد این صفات بعضی هست غالباً البته پس هرگاه از زن خونی آمد که احتمال حیض داشته باشد و احتمال ... باین صفات رجوع کنند و بنا برآن صفات گذارند اگر صفت حیض دارد حیض گیرند و اگر صفت استحاضه دارد استحاضه گیرند و اگر مشتبه شود خون حیض بخون بکارت پنبه بر میدارد بخود

و اگر ده روز طهر ندیده است حیض دیگر نمیشود که حیض باشد

... خون ...

استحاضه هم ... باشد

و هموار بیرون می‌آورد می‌بیند اگر خون طوق زده است دور پنبه معلوم میشود که خون از زخم موضع بکارت است و اگر از بالا آمده پنبه را فرا گرفته ظاهر است که حیض است و اگر حیض مشتبه شود بزخمی که در اندرون فرج است به پشت بخوابد و انگشت داخل فرج میکند و می‌بیند اگر از طرف راست بیرون می‌آید از زخمست و اگر از چپ می‌آید حیض است شرعاً و ذات العادة همینکه خون می‌بیند بنا میگذارد که این خون حیض است خواه در عادت ببیند یا پیش از عادت یا بعد از عادت و غیر ذات العادة همچنین می‌کند اگر خونش بصفت حیض باشد و اگر نباشد احتیاط کند تا سه روز و روز سیم هرگاه خون دید آن وقت ترک نماز و روزه نماید و قبل این وقت ظاهرا حیض است و بنا را بر حیض گذارد و اما احتیاطاً نماز و روزه را ترک ننماید تا روز سیم بنحوی که گفتیم و ذات العادت بنا را بر عادتش میگذارد و صفت را مراعات نمی‌کند هرگاه صفت مخالف عادتش باشد و غیر ذات العادت هرگاه حیض دید سه روز یا بیشتر و بعد از آن خون هم ببیند بنا میگذارد بر آنکه حیض است تا ده روز تمام خواه خون بصفت حیض باشد و خواه نباشد و بعد از ده روز استحاضه است خواه بصفت استحاضه باشد و خواه نه و اما ذات العادت پس اگر خونش کمتر شود از قدر عادتش همان خون اش حیض است و بس بشرط آنکه

سه روز

سه روز خون دیده باشد اقلاً و اگر خونش مساوی عادتش شود هیچ اشکال ندارد و اگر خونش تجاوز کند از قدر عادتش و عادتش ده روز باشد زیاده از عادتش استحاضه است جزماً خواه بصفت استحاضه باشد و خواه نه و اگر عادتش کمتر از ده روز باشد تا روز ده استظهار میتواند نمود و مراد از استظهار اینست که خود را بصورت حایض و حکم حایض نگاه دارد بانکه ترک نماز و روزه و غیر آنها از چیزهای که حرامست بر حایض مثل جماع شوهر با او و مکث در مساجد الا غیر ذلک از چیزها که خواهیم گفت انشاء الله تعالی و همه احکام حایض را ملتزم شود و بعد از ده روز هرگاه خونی ببیند بنا را بر استحاضه گذارد جزماً چنانکه گفتیم و معنی استظهار طلب ظهور حال است در این خون زیاده از عادت که آیا خون حیض است که این دفعه زیاده از عادت شده چه بسیار است که خون مخالف عادت میشود بجهت از جهات مثل زیادتی خون یا دیر بیرون آمدن از رحم یا آنکه این خون حیض نیست عادت خواهد گشت چنانکه خواهم گفت یا آنکه این خون حیض نیست بلکه استحاضه است و آفت و علتی روی داده که از عرق عاذل بیرون آمده و عادت حیض است همچنانکه بر حال خود هست و الحاصل امر باستظهار در اخبار بسیار صحیح و معتبره وارد شده و معنی استظهار آن بود که گفتیم جزماً و وفاقاً پس معلوم شد که بحسب شرع

مظهر حال است البته و فقها فرموده اند که مظهر آنست که اگر از ده تجاوز کرده معلوم میشود
که مجموع زاید از عادت استحاضه است باید احکام استحاضه را در آن مرعی داشت اگر نماز
و روزه ترک شده در ایام این خون قضا باید نمود و اگر تجاوز ننموده بیکبار قطع شد در ظرف
ده همه حیض خواهد بود و احکام حیض را در آنها مراعات باید نمود و اگر روزه گرفته شده است
باید قضا نمود و غیر آنچه فقها گفته اند برای استظهار بحسب شرع احتمال ندارد و نیست
و در اخبار شواهد بر گفته فقها هست و اصول و قواعد شرعیه و [illegible] نیز شاهد اند واعتبار
بر آن و در حاشیه که بر مدارک نوشته ام بیان [کرده ام] لیکن آنچه دارد در اخبار بسیار صحیحه
و معتبره شده آنست که یک روز یا دو روز یا سه روز استظهار کند پس احوط آنست
که بیش از سه روز استظهار نکند در صورتی که ایام عادت با ایام استظهار کمتر از ده روز
باشند چه بعد از ده روز استظهار معنی ندارد چه جز ناصیفی زیاده از ده روز نمی تواند
شد چنانکه گفتیم و حایض هرگاه حیضش قطع شد بعد از آنکه سه روز گذشته باید غسل
کند و نماز کند چه ذات العادت باشد و چه غیر او لیکن ذات العادت هرگاه
عادت داشته باشد که حیض در اثنای عادتش قطع میشود و باز می آید و همیشه
متصلا خون نمی آید در نیوقت ضرور نیست که بمجرد پاک شدن در اثنا غسل کند

و اگر حایض در اثنای پاک شدن غسل کرد بعد از آن باز خون آمد آن پاکی و آن خون
هر دو حیضند چه پاکی کمتر از ده روز نمی باشد چنانکه گفتیم پس اگر مکرر پاک شود و خون به بیند
مجموع پاکیها و خونها حیض هستند بشرط آنکه مجموع در ظرف ده روز باشند و اگر مجموع
در ظرف ده روز نباشد آنقدر که در ظرف ده روز باشند همه حیض اند بشرط آنکه
بعد از هر پاکی خونی در ظرف ده روز به بیند و اینها همه در صورتی است که سه روز
اول هر روز خون حیض دیده باشد چنانکه گفتیم و اگر سه روز اول هر روز خون ندیده باشد
بلکه در ظرف ده روز سه روز خون به بیند لا اقل پس مسئله مشکل میشود هر چند
اقوی اینست که حیض نیست بلکه حیض وقتی میشود که سه روز هر روز خون به بیند و همین قدر
بر تحقیق حیض کافیست و ضرور نیست که در مجموع این سه روز متصلا خون به بیند چنانکه
بعضی گفته اند یا آنکه روز اولش اول بیست و چهار ساعت و روز آخرش آخر بیست و چهار
ساعت و روز وسطش هر وقت که در آن باشد چنانکه بعضی دیگر گفته اند و هرگاه خون
حیض از ده تجاوز کرد و کشید اگر ذات العادت وقتی و عددی است رجوع بعادت خود
میکند و همان را حیض قرار میدهد و زیادتی را استحاضه بدستور عادت سابق حیض نامیکرد
و تفاوت نمیدهد اصلا میانه این وقت و وقت سابق خواه خونها همه یک صفت باشند

و خواه نه و اگر یک صفت باشند خواه همه بصفت حیض باشند و خواه بصفت استحاضه چه
خون بصفت استحاضه اگر در ایام عادت باشد البته حیض است بلکه زردی و تیرگی در ایام عادت
هم حیض است و خون بصفت حیض در غیر ایام عادت ذات العادت البته استحاضه است
بشرط آنکه در ایام عادت خون دیده باشد اگر چه بصفت استحاضه دیده باشد همانکه در ایام عادت
دیده حیض است چنانکه گفتیم بلکه گفتیم که زردی و تیرگی نیز در ایام عادت حیض است و اگر
خونها یک صفت نباشند بعضی بصفت حیض و بعضی بصفت استحاضه باشد خواه آنچه در ایام
عادت دیده بصفت استحاضه و آنچه در غیر آن ایام دیده بصفت حیض و خواه عکس که
در همه صورت آنچه در ایام عادتست حیض قرار میدهد و آنچه در غیر استحاضه هر چند جمیع اوصاف
حیض در غیر ایام عادت باشند مثل سیاه بودن و سوزش و غیر آنها از آنچه گفته شد
حتی مثل آنکه از سه روز کمتر نه و از ده روز زیاده تر نه و میان آن و میان خون ایام عادت
اقل طهر فاصله شده باشد یا آنکه فاصله نشده باشد و اقل طهر را شناختی از کلام سابق
فی الحاصل در همه صورت اقتصار میکند بایام عادت بایکه همانرا بالخصوص حیض قرار میدهد و
باقی را استحاضه هر چند بعضی گفته اند که اگر اقل طهر فاصله شد میان این خون که با اوصاف
حیض است و خون ایام عادت هر دو را حیض قرار میدهد یعنی بنا میگذارد بر اینکه دو حیض دیده

هر یک علیحده یکی ایام عادت او و دیگر بجهت اجتماع اوصاف و شرایط حیض در آن و در نزد این حقیر
اصل ندارد بلکه همان عادت تنها را حیض قرار میدهد و بس بدستور ایام صحت و سلامتش
و همچنین اگر خون عادت با خونی که صفات حیض دارد مجموع از ده روز تجاوز نکرده باشد همه را
حیض قرار نمیدهد بلکه همان ایام عادت تنها را چنانکه گفتیم که این در صورتیست که اصل خون
دیدن تجاوز از ده بکند هر چند قدری که بصفت حیض باشد از ده تجاوز نکند و اینها
که گفتیم حکم ذات العادت وقتیه و عددیه هر دو بود اما اگر ذات العادت عددی تنها
باشد نه وقتی آنهم قدر ایام عادت را حیض قرار میدهد مثل قسم سابق لیکن چون
عادت وقتی ندارد آن عدد را از هر وقت از اوقات شهر که باشد میگیرد و او حیض
قرار میدهد بدستور عادت سابقش لیکن اگر بعضی خونهایش بصفت حیض و بعضی نه
بصفت حیض قدر ایام عادتش را که حیض قرار میدهد از آن خونها بگیرد که صفت حیض
دارند نه از آن خونها که ندارند و ایام عادت را با صفت جمع کند و هر دو را
باهم اعتبار کند اما اگر مجموع بیک صفت باشند خواه بصفت حیض و خواه بصفت
استحاضه آنوقت اختیار دارد از هر جا که میخواهد حیض قرار میدهد چنانکه گفتیم و
اما ذات العادة وقتیه تنها پس وقت عادتش را حیض قرار دهد و اما عدد

ایام حیضش را پس هفت روز قرار دهد و عمل حیض کند در آن هفت روز و باقی را
استحاضه و در آن عمل استحاضه کند و باید دانست که عادت زنان بسیار وقت
میگردد بانکه اولاً عادتی بهم رساند بکیفیتی که گفتیم بعد از آن یکمرتبه حیض می‌بیند که عدد
ایام خون دیدن تفاوت دارد با عادت خود و بعد از آن حیض حیض دیگر
میبیند موافق ان حیض یا بحسب عدد ایام خون دیدن و وقت خون دیدن یا بحسب
عدد تنها یا بحسب وقت تنها پس این عادت تازه است که بهم رسانیده
مخالف عادت سابقه پس اعتبار باین عادت تازه است نه عادت کهنه و
ایام عادت تازه را اعتبار کند بانکه رجوع باین کند در وقت تجاوز حیض و رجوع
بعادت کهنه نکند و همچنین اگر این عادت تازه گشت و عادت تازه‌تر بهم رساند
بنحوی که گفته شد بانکه اقلا دو حیض پی هم موافق هم دید اعتبار بآن تازه‌تر است
و علی هذا القیاس و گاه هست که ذات العادت میگردد و نوع دیگر میشود پس
تامل کن و اگر ذات العادت نباشد آن زن که خون او تجاوز نموده و اگر مبتدئه
است و آن زنیست که حیض اولش تجاوز کرده تا مدتها و خون دید یا اگر حیض
مکرر دیده اما هیچ عادتی بهم نرسانیده پس اگر تمیز دارد یعنی خونی که بصفت

حیض باشد و درست می تحیض شد و کمتر از سه و زیاده از ده نباشد و میان آن خون و خون دیگر
که باین صفات باشد اقل طهر فاصله شده باشد و اقل طهر را شناختی پس این زن بنا بر تمیزش
میگذارد یعنی قدری که تمیز دارد حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه و اگر تمیز ندارد بانکه یا از شروط و
اوصاف مذکوره را اخلال بهم رسیده و سواس می تحیض بودن که علامات حال شرطات آن وقت
در قدر حیض رجوع میکند بحیض زنانی که خویشان او میشدند همان را حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه عمل کند
هرگاه متفق باشد حیض ایشان و اگر متفق نباشد هر ماهی هفت روز متصل متوالی را حیض
قرار میدهد هر هفت روز متوالی را که خواهد انتخاب نماید اختیار با وست و ما باقی را استحاضه
قرار میدهد و اگر مضطربه باشد و آن زنیست که عادت داشته لیکن فراموش نموده نمیداند
عادت خود را اگر هیچ یاد ش نیست اگر تمیز دارد بنا بر تمیز میگذارد که همان حیضش است
و باقی را استحاضه قرار میدهد و اگر تمیز ندارد از هر ماهی هفت روز را حیض قرار میدهد بنحوی که
در ابتدا گفته شد و باقی را استحاضه و اینجا رجوع بقدر حیض زنان خویشان و دست
بهم نمیدهد چه اگر همه حیض خویشان متفق و حیض این زن نیز موافق حیض آنها باشد دست
بهم میدهد که این فراموش شود عادت و اگر چیزی از آن بخاطرش مانده اگر اولش است دو روز
دیگر بعد از آن جزما حیض است و چهار روز دیگر با آن ملحق و میزند میکند و اگر آخرش است

دو روز دیگر قبل از آن حیضست جزما و چهار روز دیگر قبل از آن دو روز حیض قرار میدهد
و اگر وسطش است یک روز قبل از آن و یک روز بعد از آن جزما حیض است و دو روز دیگر قبل
و دو روز دیگر بعد حیض قرار میدهد و قس علی هذا و اگر عدد حیضش بخاطرش باشد و وقت
هیچ بخاطرش نباشد و حال ذات العادت عددیه تنها است و اگر عکس باشد حال او
حال ذات العادت وقتیه تنها است و هر چه گذشت و اما آنچه بر حایض حرام است
نماز و روزه است و مس کتاب قرآن و دخول مسجد الحرام و مسجد رسول صلعم و مکث در باقی مساجد
و گذاشتن چیزی در آنها دون برداشتن از آنها و خواندن سوره‌های عزیمه که سجده واجب در آنهاست
و طلاقش نیز حرام است و صحیح نیست تا آنکه از حیض بیرون آید و بعد از بیرون آمدن صحیح است هر چند
هنوز غسل نکرده باشد و حرامست بر آن و بر شوهرش یا آقایش اگر کنیز باشد جماع کردن در قبلش
یعنی در طرف پیشش و اگر حلال داند جماع حکم بر کفر و ارتداد میکنند و جماعی که حرامست شامل جماع
با کرباس و خرقه و زیر جامه و امثال اینها از پارچه‌های نازک هرگاه بقدر ختنه‌گاه داخل
قبل و فرج زن شود بلکه داخل شدن ذکر مرد در قبل زن حایض مطلق حرامست هر چند بقدر
ختنه‌گاه داخل نشده و کمتر داخل شده هر قدر که داخل شده باشد تا قدر ختنه‌گاه داخل نشود غسل
واجب نمیشود مگر آنکه انزال شود و اگر مرد با زن ندانسته که حیض است بر آنکه ندانسته چیزی نیست

و با کفاره دارد و اما آنکه میدانسته حرام کرده و اگر در اثنای جماع در قبل حیض شد یا فهمید که حیض آمده
واجب است بیرون آوردن یا ورد ذکر را و همچنین بر زن واجب است خود را پس کشد که ذکر بیرون
آید یا هر نحو که پس برود که ذکر بیرون آید و هرگاه با علم بحیض مرد جماع کند مشهور آنست
که واجب است کفاره بدهد اگر در ثلث اول حیض است یک اشرفی و اگر ثلث وسط
حیض است نیم اشرفی و اگر ثلث آخر است ربع اشرفی و مراد از اشرفی اشرفی دو بیستی یا اشرفی
قزلباشی یا غیر آنها که چهار دانگ و نیم یک مثقال شرعیست و احوط آنست که این کفاره را
بدهد اگر قدرت داشته و ممکن باشد بهر نحو که باشد و اگر قادر نباشد تصدق بمسکین کند
و اگر این را نیز قادر نباشد استغفار کند و استغفار و توبه علی ای تقدیر واجبست
و اگر مکرر جماع کند کفاره را بنحوی که گفته شد مکرر بدهد و اگر از حیض بیرون آمده باشد و هنوز غسل نکرده
اولی و احوط آنست که مقاربت از طرف قبل بلکه مطلقا نکند تا آنکه پاک شود بغسل نمودن زن
و اگر شبق زور آورد بگوید تا زن عضو را بشوید و فرج را طاهر نماید از نجاست خبث و
بعد از آن جماع کند و اگر زن خبر کند که من حیضم مرد البته باید سخن او را قبول کند و مقاربت
نکند مگر آنکه یقین واقعی بدون شایبه شبهه داشته باشد که حیض نیست و دروغ میگوید
و میخواهد مرد را مانع از مقاربتش کند لیکن طبیعت در ذات و بسیار تلبیس میکند که زن

بلکه کاذب یا البته کاذب است کول طبیعت در زدن را نخورد و احتیاط خود را بکند و مکروه است
حایض خضاب کند و دست بکناره قران بلکه جلد آن بالاد بخود آویختن و حایل کردن
و استمتاع از حایض مابین ناف تا زانو از آنجمله وطی در دبرش است و مستحب است
حایض وضو بسازد در اوقات نماز و بقدر نماز ذکر خدا کند در حال نشستن در مصلایش
و قضای نماز که در حیض فوت شده نمیکند و قضای روزه میکند و بعد از پاک شدن غسل میکند
مثل غسل جنابت لیکن باید وضو بسازد یا او برای نماز و احوط آنست که قبل از غسل وضو
بسازد برای نماز و احوط از این آنکه مطلقا وضویش از غسل بسازد هر وقت که غسل
خواهد بکند خواه خواهد با آن غسل نماز کند و خواه نخواهد بلکه خواه خواهد بکند و اما خون
استحاضه پس باید شناخت و این قلیله و کثیره و متوسطه است چه مستحاضه باید پنبه بخود برگیرد
بقدری که زنان عادت دارند که بخود برمیگیرند و دستور ایشان است و بالای آن
پارچه بخود میگیرند که پنبه بیرون نیفتد و خون رخت ایشان را و جای دیگر را خراب نکند
و صبر میکند تا وقت نماز پس ملاحظه میکند اگر خون پنبه را سوراخ نکند و از طرف بیرون
ظاهر نشده است آن قلیله است هر نماز را با وضوی علیحده میکند مادام که این خون را
می بیند مگر پیش از وضوی آخری خون قطع شد پس استحاضه اش تمام شد و مثل زنان

پاک

صحیح باشد یا آنکه خون بعد از آن وضو مبدل باستحاضه کثیره یا متوسطه شود پس حکم کثیره یا
متوسطه را باید بعمل آورد چنانکه خواهم گفت و باید ظاهر فرج را نیز بشوید و پنبه را تغییر دهد
و همراه هر وضو علی الاظهر بل الاحوط و متصل با آن نمازش را بکند و فاصله ندهد و باید اول
فرج را بشوید و بعد از آن بلافصل پنبه تازه بگذارد پس بلافصل وضو بسازد پس بلافصل نماز کند
این احکام قلیله بود و اگر خون پنبه را سوراخ نماید از بیرون ظاهر شود و زیاده برین
نشود یعنی سیلان نکند و البته پارچه را خراب نماید بعنوان سیلان این استحاضه متوسطه
است و باید آنچه گفتم در قلیله همه را بعمل آورد و زیاده بر آنها قبل از نماز صبح غسل بعمل آورد
یعنی بعد از شستن فرج و تغییر پنبه و تغییر خرقه و البته همه آنها و عملها بمباشرت طرف ظاهر پنبه
و طرف بیرون نجس شده است و بعد از آنها بلافصل وضو بسازد و بعد از آن بلا
فصل غسل کند و بعد از آن بلافصل نماز کند و باقی نمازها را مثل صاحب قلیله بعمل
آورد و بعضی گفته اند که متوسطه حکم کثیره دارد و اشتباه عظیم نموده اند چه اخبار بسیار
صحیح و معتبر رد قول ایشان میکند و اگر خون پنبه را سوراخ نموده و سیلان کرده تا
البته رسیده بعنوان سیلان این استحاضه کثیره است باید یک غسل برای نماز
صبح بکند بدستوری که در متوسطه گفتیم یعنی بعد از غسل فرج و تغییر پنبه و البته هر دو

و وضو هر یک بعد از دیگری بلافصل و یک غسل برای ظهر و عصر با هم با آنکه هر دو را
باهم جمع کند و عصر بلافصل بعد از ظهر کند و یک غسل برای هر دو میکند بدستوری که
در صبح گفتم بعد از غسل فرج وغیره بعمل آورد و یکدیگر برای مغرب و عشا بدستور ظهر
و عصر بعمل آورد و خون استحاضه حدث است باید رفع شود تا نماز صحیح شود و رفع
آن بنحوی که گفتم باید بشود پس هرگاه پس هرگاه خون استحاضه کثیره دید مثلا وقت
نماز قلیله شد یا برطرف شد باید غسل برای رفع حدث آنچه دیده است بکند لیکن
اگر وقت نماز هیچ نباشد ضرور نیست که نماز دوم را با اول جمع کند بلکه مثل سایر روزها
نیز خواهد بود و اگر خون قلیله هم ضرور نیست که نماز دوم را جمع کند برای آن غسل
بلکه برای نماز دوم وضو بسازد علیحده هر وقت که بکند که بعد از غسل فرج و
تغییر پنبه بنحوی که گفته شده و قیاس کن باین دو صورت که گفتم باقی
صورتها را و بدستوری که گذشت عمل کند و هرگاه استحاضه عمل مستحاضه کند بحکم طاهر است
نماز و روزه او صحیح و اگر اخلال کند نماز و روزه او باطل است هرگاه کثیره باشد و اگر
قلیله یا متوسطه باشد روزه او صحیح است اگر اخلال بعمل بکند اما نمازش صحیح نیست
بلکه متوسطه را نیز مثل کثیره میدانند در وجوب نماز صبح برای روزه هم و اگر نکند

باطل

باطل میشود روزه اش و احوط البته چنین است و احوط آنست که جماع با زن مستحاضه کثیره
بلکه متوسطه نیز ننماید تا غسل نکند بلکه وضو برای قلیله نیز احوط است برای جماع کردن
قبل از جماع و احوط آنست که قبل از غسل داخل در مساجد نشود و بر مستحاضه لازم است
که تحفظ و ضبط خون نماید هرگاه ممکن که تا آدمی باید اعضا و ثیابش نکند و اگر برای نماز
بشوید هر قدر که باشد که خون او را معفو نمیدانند هر چند سر سوزن باشد و هم چنین
خون حیض و نفاس را هیچ از آن معفو نمیدانند مگر آنکه ممکن نباشد تطهیر آنش
در بدن یا در جامه هم و مضطر با آن جامه باشد برای پوشیدن و اما خون نفاس پس شناختن
آن از اهم و آنچه قبل از زائیدن آید نفاس نیست و بر زن صاحب نفاس حرامست آنچه
بر زن صاحب حایض حرامست و شناختی و هم چنین مکروه است برا او آنچه
بر زن حایض مکروه است و در غیر این احکام نیز حکم حایض دارد چنانکه فقها
گفته اند و اما غسل میت واجب است در وقت غسل دادن عورتین او را
بپوشانند و ازاله نجاست اولا از بدن او واجب است و واجب است که میت را
سه غسل بدهند اول بسدر دوم به کافور سیم بقراح و درین اغسال نیت واجب است
و در هر یک ازین سه غسل ترتیب واجب است و تقدیم غسل سدر بر کافور و کافور

برآب خالص نیز واجبست و ترتیب ساقط میشود بیک دفعه فرو بردن میت در آب
هرچند اولی و احوط غسل ترتیب دادنست و اگر سدر و کافور بهم نرسد سه نوبت با آب
خالص غسل باید دهند و هرگاه از غسل دادن بیم آن باشد که از هم بپاشد غسل ساقط میشود و
در آن صورت تیمم باید داد و هرگاه میت محرم باشد حرام است که او را با آب کافور غسل
دهند و حرام است که او را حنوط کنند و چون از غسل دادن فارغ شوند واجبست
کفن کردن میت و کفن واجب میت سه پارچه است و احتیاط آنست که
دو سراسری و یک لنگ و یک پیراهن باشد و اگر از میت نجاستی بیرون آید و ملاقی
بدن میت شود میباید شست اگرچه در قبر باشد و اعادهٔ غسل لازم نیست و آنچه
از مو و اعضای میت بیفتد واجبست که در کفن داخل سازند و هرگاه از میت
عضوی یافت شود که در آن استخوان باشد میشویند و کفن و دفن میکنند و در کفن
او قطع ثلثه لازم است و اگر نصف باشد که در آن دل باشد نماز هم دارد و اگر
نصفی که در آن دل باشد نماز کم باشند و بعد از آن نصف دیگر که در آن سینه
و دستها باشد یافت شود بر وهم نماز باید کرد و اگر سینه تنها یا دستها یافت شود
نمازی نمیخواهد بر سینه تنها نماز کردن خالی از احتیاط نیست بلکه احوط است بلاشک

وعضوی

وعضوی که بی استخوان باشد در لته می پیچند و دفن میکنند و احتیاطاً و بچه که از شکم ساقط
میشود هرگاه چهار ماه یا زیاده داشته باشد غسل میدهند و کفن و دفن میکنند و نماز
بر او لازم نیست و اگر چهار ماه نداشته باشد در لته می پیچند دفن میکنند بدانکه غسل میت
احوط آنست که اول وضو دهند میت را و بعد از آن غسل دهند بعد از آنکه جمیع اعضای
او را از نجاست پاک کرده باشند یعنی نجاسات غیر موت و بعد از آن غسل ترتیبی
یا ارتماسی بدهند با آنکه یکدفعه آب فرو برند بنحوی که آب جمیع بدن او را دفعةً احاطه
نماید لیکن احوط آنست که غسل ترتیبی بدهند با آنکه اول نیت غسل آب را بر سر او بریزند
و از سر تا گردن او را بشویند بنحوی که بقدر سر موی جسد را ~~کذارند~~ ناشسته بلکه تماما را بشویند — نگذارند
بعد از آن طرف راست او را بلند نمایند و از گردن تا سر ناخن پای او را تماما بشویند
بنحوی که یک سر موی جسد ناشسته نماند بعد از آن طرف چپ او را بلند نمایند بدستور طرف
راست و عورتین او را خواهند با طرف راست بشویند و خواهند با طرف چپ بشویند
و چون در اخبار وارد شده که غسل میت بکیفیت غسل جنابت است پس احوط آنست
که غسل جنابت را بکیفیت غسل میت بعمل آورند سوای آنکه وضو قبل از آن نسازند
که بدعتست و مراد آنست که ترتیب میان یمین و یسار را مرعی دارند در غسل جنابت

چنانکه مشهور میان فقهاست با آنکه اول یمین را بشویند و بعد از آن یسار را و چنانچه
غسل میت را میکنند و در غسل میت خلافی نیست و اخبار متظافر است و ترتیب
در غسل ترتیبی و نیت در همه غسلها و طهارت آب و عدم منع از استعمال آب در همه
در همه ضرور است بدستور که گذشت در وضو و موالات ضرور نیست لیکن اگر در اثنای غسل
ترتیبی حدث اصغر واقع شود احوط آنست که غسل را از سر گیرد و وضو نیز بسازد بنحوی که
گفتیم و اگر شک کند در فعل غسل غسل را بکند بنحوی که گذشت در وضو و اگر شک در اجزای
غسل باشد اگر از غسل فارغ شده و داخل کار دیگر شده اعتبار ندارد و اگر فارغ نشده
همان را بعمل آورد و مابعد آن را هرچند ما قبل آن هم خشک شده باشد مگر آنکه حدث کم باشد پس حکم
حدث در اثنای غسل دارد و کثیر الشک شک او اعتبار ندارد مثل وضو و هرگاه کسی میت را
مس کند بعد از آنکه سرد شده باشد بسبب مردن پیش از غسل دادن غسل بر آنکس
واجب میشود و هرگاه میت را غسل صحیح داده باشند در صورت نبودن سدر و کافور
بمس آن غسل واجب نمیشود و پیش از اکمال غسل هرگاه عضوی را که از غسل او فارغ
شده باشند مس کند غسل واجب میشود احتیاطاً و هرگاه مس کند قطعه را که در آن
استخوان باشد یا مس کند میت غیر آدمی و عضوی لامس را میشوید هرگاه مس

برطوبت باشد و هرگاه بر مکلف جمع شود دو غسل یا بیشتر یا همه واجب اند یا همه مستحب
یا بعضی واجب و بعضی سنت و اگر همه واجب باشند و در نیت قصد جمیع کند از همه مجزیست
و اگر قصد جمیع نکند تفصیلی هست لیکن احوط آنست که قصد جمیع بکند و غیر آن نکند
و اگر همه مستحب باشند یک غسل از همه مجزی نیست و در اینصورت قصد همه اسباب کند و
اگر بعضی واجب باشد و بعضی مستحب اگر نیت جمیع کند یک غسل از همه مجزی نیست و اگر
جنابت کند نه جمعه بهتر آنست که غسل جمعه را در اینصورت بکند و همچنین است غسلهای
سنتی و همچنین است باقی غسلهای واجبی **فصل در تیمم** هر عبادتی که مشروطست بطهارت — احکام تیمم
اگر آن عبادت واجبست و طهارت مائیه ممکن نیست شرعاً واجبست که تیمم
کند و از این است تیمم واجب است بجهت نماز واجب و طواف واجب نزد تعذر
طهارت مائیه و واجب میشود تیمم در دو صورت یکی آنکه آب نباشد و یکی آنکه آب باشد
لیکن متعذر باشد و اسباب تعذر چند صورت دارد یکی آنکه بیمار باشد که آب ضرر کند یا او
را خوف ضرری که باشد یا بسیار سرد باشد که خوف ضرر در استعمال داشته باشد یا طاقت استعمال آن
باشد و قادر بر گرم کردن آب نباشد و دیگر شین و آن بحدی باشد که وصول آب با آن
ضرر باشد و دیگر آنکه وصول با آب ممکن نباشد بسبب تنگی وقت هرچند آب نزدیک باشد

و دیگر ~~آنکه~~ بترسد از تشنگی اگر آب را صرف کند دیگر آب بهم نرسد و او تلف شود و یا متضرر

شود یا طاقت تشنگی نداشته باشد یا بر رفیق خود از تشنگی بترسد بخوی که در پاشته را

که هم تلف یا ضرر یا عدم طاقت او باشد یا هم تلف حیوانی که نباید کشت یا آنکه در راه

که با آب میروند بترسد از دزدان و درندگان باشند و فرق نیست در خوف میان

ترس بر نفس یا بر مال یا بر عرض و دیگر آلتی که بسبب آن تحصیل آب میتوان کرد مفقود

باشد و تحصیل آن بقیمت و غیر آن میسر نباشد و اگر بر بدن مکلف یا جامه که

ضرور است در وقت نماز نجاست باشد و آنقدر آب داشته باشد که وضو تواند کرد

مثلاً یا ازاله نجاست واجبست که بآن ازاله نجاست کند و تیمم کند برای نماز و نماز را

بجا آورد و درصورت اختیار با وجود خاک تیمم بر چیز دیگر جایز نیست و درصورت فقد

خاک اول غبار و بعد از آن زمین گِل و سنگ و گچ و آهک و ریگ و هرگاه گِل

بهم نرسد و برف هم باشد که آب کند و وضو سازد نماز ساقط است و بعد از

تمکن طهارت میکند و نماز را قضا میکند و اگر ریگ و گِل هر دو حاضر باشد احتیاط

آنست که بهر یک تیمم کند احتیاط آنست که نماز را اعاده کند و اگر بعد از نماز

معلوم شود که خاک تیمم یا آب وضو و غسل مغصوب بوده نماز صحیح است و براد رضای

مروا

(حاشیه: کم بر زدن از دزدان و در انداز)

(حاشیه: و اگر بر ریگ تیمم کند)

مالک لازم است و اگر راضی نشود ثمن المثل باید بدهد و اگر مالک حاضر نباشد سعی نماید که

بمالک برسد آن ثمن اگر راضی بغیر ثمن نشود و اگر مایوس شود از رسیدن ثمن بمالک

از جانب او تصدق نماید و هرگاه حاضر شد و راضی نشد بتصدق ثمن را بار دیگر بمالک بدهد

و ثواب تصدق برای خودش خواهد بود والله یعلم و اگر معلوم شود که خاک و آب نجس بوده

بعد از گذاردن نماز نماز را از سر گیرد بعد از آنکه طهارت از سر گرفته باشد و در تیمم دو ضرب

جایز است ضرب اول از برای جبهه و ضرب دوم از برای دستها و بجهة غسل دو ضرب را

ترک نکند و برای وضو نیز ضرب دیگر بکند احوط است و باید موضع مسح پاک باشد

و اگر ازاله میسر نباشد ساقط است اعتبار طهارت عضو و واجبست تیمم اگرچه نجاست

تعدی کند بخاک و واجب است تیمم با نجاست حائله هرگاه ازاله آن متعذر باشد و تیمم

در اول وقت میتوان کرد اگر علم یا ظن غالب بعدم زوال آن عذر تا آخر وقت باشد

و احوط تیمم در آخر وقتست مطلقا مگر آنکه حرجی لازم آید در تاخیر و هرگاه در ضیق وقت

تیمم کند و وقت نماز دیگر داخل شود نماز میتواند گذارد در اول وقت بشرط که عذر آن

مرجو الزوال نباشد و الا صبر کند تا آخر وقت بنحوی که گفته شد و اگر تیمم کند جهت نماز فرض

بآن داخل در نماز نافله میتواند شد و بالعکس و هرگاه بر ذمه او نماز فائته باشد

هم وقت تیمم میتواند کرد و تضییق درینجا معتبر نیست و بآن داخل در نماز حاضره میتواند

الا آنکه اگر عذر مرجو الزوال باشد احوط تاخیر حاضره است تا آخر وقت و اگر گمان ضیق

وقت کند یا ماره و تیمم کند و نماز کند پس غلط آن معلوم شود اعاده بر او واجب نیست

و طلب واجبست برای تحصیل آب در زمین هموار دو تیر پرتاب و ناهموار یک تیر

پرتاب از چهار جانب بطلب واجب و در سعت وقت تیمم کند و نماز گذارد نماز

او صحیح نیست و اگر کسی بعد از دخول وقت نماز آب داشته باشد و بریزد یا آب بکذرد

و وضو نزند و بعد از آن آب بهم نرسد و تیمم کند و نماز گذارد اعاده نماز نکند

بشرط که امید حصول آب داشته باشد و اگر نداشته و چنانکه تیمم میکند و نماز میکند

واحتیاطاً اعاده هم میکند وقتی که بآب رسید یا توانست که استعمال نماید و اگر آب

نزد کسی موجود باشد و استعمال نکند تا وقتی که اگر وضو سازد یا غسل کند نماز او فوت میشود

و اگر تیمم کند نماز را در وقت میتواند کرد تیمم کند و نماز را ادا کند و احتیاط آنست که

نماز را اعاده کند بعد از طهارت مائیه و اگر کسی تیمم کند و مشغول نماز شود و در آن

بین آب بهم رسد تا رکوع نکرده رجوع میکند و اگر رکوع کرده نماز را تمام میکند و هرگاه

جنب تیمم کند بدل از غسل و بعد از آن حدث اصغر کند تیمم بدل از غسل میکند و وضو

بلند

(حاشیه: از چهار جانب)

(حاشیه: و اگر کسی اخلال کند)

نمیرسد هر چند وضو ممکن باشد و با وجود آب تیمم جهت نماز میت جایز است و هم چنین

برای خواب کردن وقتی که بیادش آید که وضو ندارد یا غسل در بستر خواب داخل

شده است و اگر وضو بزند بهتر است و کیفیت تیمم نیت کند که این تیمم خالص برای

خدای تعالی میسازم و اگر با قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب کند احوط است

و هم چنین بدل وضو یا غسل بودن را و هر دو کف دست را مقارن نیت بر خاک

میزند و بر میدارد و مجموع پیشانی و ابروها و جبین را مسح نماید تا طرف بینی اعلا

بهر دو کف و اگر هر دو میسر نشود بیک کف و اگر این هم میسر نشود تحصیل نایب نماید

که او مسح نماید بکفین خود و اگر به پشت کف خود تواند مسح نماید احتیاط آنست

که تیمم نیز چنین بکند و اگر میسر نشد بهمان اکتفا کند و اگر این میسر شود و آن

میسر نشود احوط آنست که چنین تیمم بکند و نماز کند و بعد از رفع مانع اعاده نماز نماید

بلکه درصورت اول نیز احتیاط اعاده است بلکه درصورتی که هر دو با هم کرده نیز احتیاط اعاده است

و این اعاده ها در وقت است و اگر وقت بیرون رفته احوط قضا است و در صورت

رفع مانع از طهارت مائیه کرفتن طهارت مائیه است و بعد از مسح پیشانی بنحوی که گفته

شد پشت کف دست راست را بباطن کف دست چپ از زند که بند دست باشد

(حاشیه: اینست که)

مسح نماید تا سر انگشتان دست اگر میسر باشد و الا آنچه در مسح پشتها گفته شد چنین نماید و
بعد از مسح پشت کف دست راست پشت کف دست چپ را بباطن کف دست راست از زند
دست تا سر انگشتان مسح نماید بنحویکه در دست راست گفته شد چه حال هر دو دست یکسانست
و باید آنقدر از رو و آنقدر از دستها که گفته شد مسح شود چنان مسح شود که سر موی نماند
که بر آن مسح نشده باشد و باید در مسح خوب ملاحظه نماید و مبالغه چه عوام را که ملاحظه میکنیم در دست
مسح میکنند و مجموع کف را بر مجموع موضع نمیخوابانند در وقت مسح کردن و قدری را
بجا میگذارند و باید ابتداء مسح از رستنگاه موی سر و انتها به سر انگشتان
بطرف اعلای انف شود و هم چنین در دستها ابتدا بند دست و انتها به سر
انگشتان و باید حایل و مانع رسیدن به بشره را مثل انگشتر و غیره را ازاله نماید چنانکه
در وضو گذشت و باید ترتیب بنحویکه گذشت اعتبار نمایند و بغیر آن اتر ترتیب نکنند
و باید موالات عرفیه را در تیمم اعتبار نمایند و غیر آن نمایند والله اعلم فصل در طهارات که بنیت
احتیاج ندارد و در این سه رکنست رکن اول در احکام آبها و آب بر دو قسم است
مطلق و مضاف و آب مطلق بر دو قسم است جاری و غیر جاری و غیر جاری
بر دو قسم بئر یا غیر بئر و غیر بئر بر دو قسم است کر و کمتر از کر پس اقسام آبها پنج
قسم

قسمست اول آب جاری و هرگاه نجاست به آب جاری ملاقات کند نجس نمیشود بدون آنکه
رنگ آن یا بوی آن یا طعم آن آب از نجاست تغییر یابد خواه آن آب بقدر کر باشد و خواه نباشد
و اگر چیزی نجس شده باشد و داخل آب جاری شود و یکی از اوصاف ثلاثه او را تغیر دهد آن
آب نجس نیست هرگاه تغیر از عین نجاست نباشد مثل زعفران نجس و اما اگر از عین
نجاست باشد مثل چیزی که از خون نجس سرخ شود باعتبار خون آن آب نجس میشود
و هرگاه نجاستی جامد داخل آب شود یکی از اوصاف ثلاثه او تغیر یافته باشد و شک باشد
که آیا این تغیر از آن نجاست است یا نه آن آب نجس نیست و اگر آب جاری نجاست
تغیر یابد اگر نجاست تمام آب را متغیر کرده است تمام آن آب نجس است و اگر بعضی را
متغیر سازد آن بعض نجس است و حکم بقیه مختلف میشود بحسب اختلاف حال آب که آیا
نجاست عمود آب را گرفته یا نه و ما بعد متغیر یعنی آنچه بمتغیر متصل است از غیر جهت
سر چشمه کر است یا نه و مراد بعمود آب ما بین دو کنار جدول است بحسب عرض و عمق
و در این صورت همین متغیر نجس است و باقی پاکست اگر نجاست عمود آب را نگرفته باشد
هر چند بعد از کر نباشد و اگر نجاست عمود آب را گرفته باشد و ما بعد متغیر بمقدار کر باشد همان
صورت دارد و اگر نجاست عمود آب را گرفته باشد و ما بعد متغیر کمتر از کر باشد در این صورت

مقدار متغیر و ما بعد آن نجس است و ما قبل متغیر پاکست اگر چه کمتر باشد و اگر آب جاری
نجس شود و بعد از زوال تغیر و امتزاج با آب غیر متغیر خود آن جاری که پاک بعضه باشد
پاک میشود خواه ماده بلند باشد و خواه پست و اتصال کافی نیست و حوضهای
کوچک حمام و حوضهای که در خانهاست هرگاه کمتر از کر باشد و بماده متصل باشد که
مجموعش بقدر کر باشد هر چند مستوی السطوح نباشد حکم جاری دارد و اگر باران بر آب
نجس چندان بارد که امتزاج بعمل آید با زوال تغیر آن آب پاک میشود و اگر باران
بر آب متنجس ببارد و از آنجا ترشح نموده بر جای چکد پاکست مطلق خواه با آن چیز از
متنجس باشد و خواه نباشد و هرگاه باران بر آب قلیل طاهر ببارد چنانکه مذکور شد
حکم جاری دارد و بملاقات نجاست نجس نمیشود مادام که بارش میشود و اگر باران
می باریده باشد و قطره در جای نجس افتد و ترشح کند از آن آبها اگر از عین نجاست با آن
نباشد پاکست و هرگاه آب باران بر جای نجس چون زمین و نحو آن ببارد و تمام
موضع نجاست را فرو گیرد آن موضع پاکست لیکن احوط اعتبار جریان است
و آب ایستاده غیر بئر که کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود هر چند
رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست تغیر نیافته باشد و هرگاه آب قلیل نجس شود

و طریق پاک کردن آن بیکی از چند چیز میشود اول آنکه با آب جاری یا آب کر متصل
شود بشرط حصول امتزاج دوم آنکه یک کر آب بر آن بریزند بر وجهی که دفعه
عرفیه صادق آید و بعد از آن امتزاج حاصل شود یا از زیر آن آب بجوشد و ممتزج شود
یا باران ببارد بتفصیلی که گذشت و اگر آب کمتر از کر که یخ بسته باشد نجاستی
ملاقات کند حکم آب قلیل ندارد که تمام او نجس شود بلکه مختص است بنجاست
بموضع ملاقات و هرگاه نجاست و آنچه در دور اوست و متصل با وست و ملاقات
با او کرده بیندازند و یا موضع ملاقات را بیندازد و هرگاه عینی نباشد باقی پاکست و
هم چنین اگر شسته شود موضع ملاقات سیم آب ایستاده و غیر بئر که بقدر کر یا بیشتر
باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود تا رنگ یا بوی یا طعم آن به نجاست تغیر نیابد و
هرگاه نجاست در آب داخل شود و چیزی از آن آب را متغیر سازد و ملاحظه
باید کرد که آنچه غیر متغیر است بقدر کر هست یا نه که اگر بقدر کر هست متغیر
تنها نجس است و ما باقی پاکست و اگر بقدر کر نباشد مجموع نجس است و اگر آبی که
بمقدار کر باشد نجس شود پاک ساختن او چند طریق دارد یکی آنست که او را
متصل با آب جاری سازند یا کر دیگر که امتزاج میانه ایشان حاصل شود یا آنکه یک کر
بجز

یا زیاده بر آن بریزند بعنوان دفعه عرفیه واز آن امتزاج حاصل شود دیگر آنکه باران بر آن
ببارد بر وجهی که گذشت و دیگر آنکه از زیر آن آب بجوشد وممتزج شود و هرگاه در کر
نجاستی یافت شود وشک باشد در آنکه نجاست پیش از کر است افتاده یا بعد از
کر است آن آب پاکست و اما احکام آب چاه اگر آب چاه متغیر بنجاست شود
نجس میشود وتطهیر آن بآن حاصل میشود که تمام آب را بکشند اگر میسر باشد احتیاطاً
والا قدری که زوال تغیر بآن شود و اگر نجاست بچاه ملاقات کند وچاه را
متغیر نسازد چاه نجس نمیشود واحتیاط آنست که تمام آب را بکشند بمردن شتر
وثور و دفوع منی وخون حیض واستحاضه ونفاس ومسکرات وفقاع و هرگاه
متعذر باشد کشیدن تمام آب چاه چهار مرد بنوبت آب بکشند چنانکه دو مرد
آب کشند وچون مانده شوند دو مرد دیگر و باز دو مرد دیگر بکشند بدین دستور از
اول طلوع فجر تا مغرب و احتیاط نزح یک کر است در مردن خر وگاو و اسب
واستر و هفتاد دلو در مردن آدمی و احوط آنست که بجهت مردن کافر تمام آب را
بکشند و پنجاه دلو در وقوع غایط تر یا غایطی که از هم پاشیده باشد در آب وخون
بسیار مثل خون ذبح گوسفند و چهل دلو در مردن گربه وسگ وخوک وروباه

ودلونی

وخرگوش وبول مرد و هرگاه آب باران مخلوط ببول وغایط سگ شود ودر چاه
ریزد سی دلو بکشند و ده دلو در غایط خشک وخون اندک غیر دماء ثلثه می‌باید
کشید و هفت دلو در مردن طیور چون کبوتر وشترمرغ وآنچه در میان ایشان
باشد یعنی کوچکتر از شترمرغ وبزرگتر از کبوتر وموش که بمیرد واز هم پاشیده
باشد وبول پسر که بحد بلوغ نرسیده باشد واز مرتبه رضیع گذشته باشد وغسل
کردن جنب که بدن او از نجاست عینیه خالی باشد وسگی که در چاه افتد وزنده
بیرون آید و پنج دلو در سرگین مرغ و سه دلو در مردن موش ومار و یک دلو
در گنجشک وآنچه مانند آن باشد وبول رضیع که غذای او شیر باشد و اما نجاستی که
در آن نص واقع نشده چهل دلو میباید کشید بر سبیل استحباب و هرگاه نجاست
متعدده داخل چاه شود هرگاه اکثر را بکشند احتیاج بکشیدن اقل نیست
واحوط آنست که همه را بکشند وجوانب چاه از آبی که در وقت کشیدن
بریزد نجس نمیشود بشرطی که آب متغیر بنجاست نباشد و حکم بطهارت آب
چاه وقتی میشود که دلو آخر از آب چاه جدا شود وقطرات آب که از آن ریزد
معفو است وشستن دلو واجب نیست و آب مضاف وآن بملاقات

نجاست نجس میشود خواه اندک باشد وخواه بسیار وبآن طهارت وازاله نجاست نمیتوان
کرد و هرگاه دو ظرف آب باشد یکی پاک ویکی نجس ویکی بدیگری مشتبه شود از هر دو اجتناب
باید کرد وتیمم نمود واحوط ریختن آن آبست و هرگاه آب یکی از آن دو ظرف
بچیزی رسد آن چیز طاهر است احوط اجتنابست و هرگاه کسی توهم در نجاست چیزی
کند یا شک در نجاست چیزی داشته باشد آن چیز محکوم بطهارت است و هرگاه
نجاست مظنون شود ظن آن مطلقا اعتبار ندارد و هرگاه جسم حیوانی که ملاقی
باب قلیل شود طهارت ونجاست آن آب تابع طهارت ونجاست آن حیوانست
و هر حیوان که پاکست سؤر او نیز پاکست و در جلاله احتیاط است و آب کمتر از
کر که استعمال شده باشد در حدث اصغر اگر او راجع کند پاکست وثانیاً باو
طهارت از حدث وخبث میتوان نمود و آبی که استعمال شده باشد در طهارت
کبری چون غسل جنابت هرگاه بدن خالی از نجاست عینیه باشد پاکست واحتیاط
آنست که طهارت از حدث بآن نکنند در نجاست بول وغایط بدانکه
هر حیوانی که گوشت آن حرام باشد ونفس سایله داشته باشد یعنی هرگاه
رگی از آن قطع شود خون بقوت وسیلان بیرون آید بول وغایط

ان

در نجاست درآنکه از بول وغایط ...

آن نجس است مثل انسان مگر آنکه از جمله طیور باشد علی الاحوط والاقوی و
هر حیوان که گوشت آنرا توان خورد بول وغایط او پاکست الا اسب
واستر وخر که بآن نماز کردن مکروه است و دیگر از نجاسات منی است
ومنی از هر حیوانی که صاحب نفس سایله باشد اگرچه گوشت او را توان
خورد نجس است و دیگر از نجاسات میته است هرگاه صاحب نفس سایله
باشد وهر چیز از میته که حس نداشته باشد پاکست اگر از نجس العین نباشد
مثل مو واستخوان وشاخ وغیره وهرچه حس داشته باشد نجس است واگرچه
از زنده اش جدا شده باشد و پوست حیوانی که او را تذکیه کرده باشند
پاکست وتذکیه بر حیوانی که مأکول اللحم باشد واقع میشود و آنچه غیر مأکول
اللحم باشد اگر قابل تذکیه است وتذکیه شده است استعمال در غیر نماز
میتوان کرد وموقوف بدباغت نیست و پوست حیوان که تذکیه
نشده باشد نجس است واستعمال نتوان کرد خواه دباغت شده باشد و
خواه نشده باشد و حیوان که قابل تذکیه نیست انسانست وسگ وخوک
وغیر اینها آنچه از سباع است قابل تذکیه است وباقی محتمل که قابل تذکیه باشد

و دیگر از نجاسات خونست الا خونی که در ذبیحه باقی مانده باشد
بعد از آنکه او را ذبح کرده باشند و قدر متعارف از خون رفته باشد
و خون ماهی و خون غیر ماهی از آنچه نفس سائله نداشته
باشند پاکست و دیگر از نجاسات سگ و خوک و اجزاء
ایشانست و سگ آبی پاکست و دیگر از نجاسات کافر
است و خمر و فقاع و آب انگور هر گاه جوش بزند قبل از
انکه دو ثلث از آن برود و هم چنین خرما و مویز که در
آب جوش زند قبل از رفتن دو ثلث و واجب است
ازاله نجاست از بدن و جامه جهت نماز و طواف و
نجاست که باعث تلویث مسجد شود داخل مسجد کردن
جایز نیست و اگر داخل کند بر او متعین است

بیرون

که بیرون آورد و از کردن دیگران او هم مطلع شده باشد ساقط نیست مادام که بیرون نیاورده
باشد و معفو است خون جراحتها و قرحها و خونی که کمتر از درهم بغلی باشد و او را
تحدید کرده اند بمقدار ناخن انگشت مهین بحسب احتیاط و هر گاه متفرق باشد و جمع کنند
بمقدار درهم نباشد معفو است و الا فلا و اگر ملاقی دم معفو چیز رطب مایع شود
معفو است و اگر مجموع کمتر از درهم باشد این در معفو کمتر از درهم است نه خون
قروح و جروح و اما خون قروح و جروح شد یا مایع ملاقی آن معفو باشد لیکن احوط
اجتناب است بلکه اجتناب از اقل هم خالی از احتیاط نیست و اگر شک باشد در خونی
که آیا آن طاهر است یا نجس آن خون طاهر است و خون حیض و نفاس و استحاضه معفو
نیست مطلقا و هم چنین خون نجس العین و معفو در نماز نجاست جامه که با آن جامه
بر تنهائی ستر عورت نتوان کرد خواه پوشیده باشند و یا برداشته باشند و هم چنین نیست
غیر جامه مثل کفش و مسح و بند زیر جامه و بند جا قشور و امثال اینها و اگر کسی زخم
یا کل بیتیه مخصم بخشد در وقت نماز قی کردن لازم است علی الاحوط و هر گاه جامه
از بول غیر رضیع نجس شده باشد و در غیر آب جاری بشویند دو نوبت آن جامه را باید شست

و هم چنین هر نجاستی که باشد علی الاحوط و فرقی نیست میانه جامه و بدن و باجرای اشیبه بثوب
و بایران باشد و در بول رضیع یعنی شیر خواره بجهت عرف صبی دون صبیه ریختن
آب کافیست بشرط آنکه آب تمام محل نجاست را بگیرد بلکه احوط آنست که عین نجاست را
ببرد و نجاسات غیر بول هر گاه بغیر اوانی برسد دو نوبت باید شست و اگر
در آب جاری بشویند یکنوبت کافیست بلکه دور نیست که کر نیز مثل جاری باشد و احتیاط
دو مرتبه شستن است در کر هم و تطهیر زمین با آب قلیل جایز است بشرط اخراج
و انفصال غساله از محل نجس که مرتبه صبی باشد و یک جامه داشته باشد روزی یکنوبت و زنی
آن جامه را بشوید و بعد از آن بول کودک با آن کند معفو است در نماز و نجاست بدن
معفو نیست و اگر موضع نجاست معلوم باشد شستن آن واجب است و اگر
موضع نجاست مشتبه باشد اگر در یک جامه است واجب است شستن آن مقدار از آن جامه
را احتمال نجاست در آن میرود و اگر آن احتمال در همه جامه میرود همه را باید شست
و اگر اشتباه در یک جامه نباشد بلکه در جامه متعدد باشد یا جزء دیگر خالی از آن نیست
را جامهای نجس است محصور است یا نه و اگر محصور نیست هر یک محکوم بطهارت

و اگر محصور است

و اگر محصور است اجتناب از جمیع آنچه اشتباه در آن حاصل است واجب است و هر گاه جامه نجس
مشتبه شود بجامه پاک و شستن متعذر باشد هر نماز را یکنوبت در جامه بکند و یکنوبت
در جامه دیگر تا خاطر جمع شود که نماز در جامه طاهر کرده است هر گاه چیز خشک ملاقات
کند بنجاست خشک نجس نمیشود و هر گاه کسی در جامه نجس عمدا نماز کند در وقت اعاده
و در خارج وقت قضا میکند و اگر فراموش کرده باشد که جامه نجس است و با آن جامه
نماز کرده باشد و بعد از آن بخاطرش آمده باشد که جامه نجس بوده احوط آنست که
اعاده نماید بلکه اظهر و اگر جامه نجس باشد و علم بنجاست آن نداشته باشد و با آن نماز کرده
بعد از آن معلوم شود که آن جامه نجس بوده اعاده بر او لازم نیست و اعاده در وقت
احوط است لیکن این احتیاط تاکید ندارد و هر گاه در اثنای نماز نجاستی ببیند
و معلوم باشد که بهمان نجاست قبل از این بوده نماز را بر هم زند و اعاده کند در وسعت
نماز وقت و اگر در اثنای نماز نجاستی ببیند و معلوم نباشد که این نجاست که دیده قبل از این بوده
یا الحال بهم رسیده واجب است انداختن جامه نجس یا ازاله نجاست و اتمام نماز
اگر متضمن مبطل نباشد و الا نماز را باید از سر گرفت در وسعت وقت و اگر کسی نجاست

بعد از نماز بر جامه ببیند و نداند که وقت نماز بود یا نه اعاده لازم نیست و هرگاه جامه
کسی نجس باشد و غیر آن جامه نداشته باشد با آن جامه نجس نماز میتوان کرد و در صورت تعذر
کندن و اعاده لازم نیست و دور نیست که مستحب باشد اعاده نماز و اگر کندن
جامه را هیچ مانعی نباشد مشهور آنست که میکند و عریان نماز میکند و بجای رکوع و سجود
اشاره میکند بانکه سر را قلیل بطرف زیر حرکت میدهد و نگاه میدارد و ذکر رکوع
میگوید تمام تا تمام میکند و بعد از آن سر بر میدارد و راست میدارد و سمع الله
لمن حمده میگوید و بعد از آن سر را بسر پایین حرکت زیاده از قدر رکوع از ذکر و نگاه
میدارد تا ذکر سجده میکند و تمام میکند بعد از آن سر بر میدارد و بجای حرکت سر چشم بر هم زند
شاید درست باشد لیکن بهتر حرکت سر است و اگر هر دو را با هم بعمل آورد احوط است
و بهر حال نماز را ایستاده میکند اگر ایمن است از نگاه کردن نامحرم بعورتش و الا
نشسته نماز میکند بایما و اشاره بنحوی که گفته شد و غیر مشهور میگویند با جامه نجس نماز کنند
و جامه را نکنند و رکوع و سجود را درست بعمل آورد و اگر دو نماز کند یکی موافق مشهور
و دیگری موافق غیر مشهور احوطست اگر میسر شود و الا اگر اختیار طریق مشهور نماید ضرر

ندارد

ندارد و اگر کسی گمان کند نجاستی و تفحص نکند و آخر معلوم شود که نجس بود یا تطهیر جامه را
بدیگری گذارد و آخر معلوم شود که ازاله نجاست نشده بود احوط درین دو صورت اعاده است
فصل در مطهرات و مطهرات ده است آب و آتش و خاک یعنی زمین و آفتاب و استحاله
و انقلاب و انتقال و اسلام و تبعیت اسلام و غیبت و احکام آب گذشت و آفتاب
پاک میکند بول و مانند آنرا از نجاست اگر جرمی نداشته باشد یا جرمش زایل شده و طوبتی
باقی مانده باشد در زمین و بوریا و حصیرها اگر نقش عسرت داشته باشد و بناها و درختها
و گیاهها هرگاه آفتاب آنرا خشک کند و هرگاه موضع خشک شده باشد بغیر آفتاب و بر آن
موضع آب بریزند و آفتاب آنرا خشک کند پاکست و خشکی که از غیر آفتاب حاصل شود
پاک نمیشود و هرگاه نجاست دیوار از ظاهر با باطن متصل باشد و آفتاب مجموع را خشک
کند مجموع پاکست و اگر نجاست ظاهر و باطن منفصل باشد از تابیدن آفتاب بر ظاهر
باطن پاک نمیشود و آتش هرگاه نجس را آتش سوخته شود و خاکستر شود پاکست و هم چنین بخور هم
و دودی که از عین نجاست برخیزد پاکست و هم چنین بخار و هرگاه گل نجس بسوختن سفال
یا آجر شود معلوم نیست که پاک شود و هرگاه عین نجاست کرم و خاک شود پاکست و هرگاه آرد را

با آب نجس خمیر کنند و نان پزند آن نان نجس است و استحاله مثل آنکه سگ یا خوک در نمک زار
افتد و نمک شود پاک میشود و از جمله استحاله مطهره است گردیدن نطفه نجس حیوان پاک
و آب نجس بول حیوان ماکول اللحم و غذای نجس سرگین یا شیر ماکول اللحم و خون نجس جزء کرم
و امثال اینها و از این بابت است سرکه شدن خمر و اصل خمر اگر بدون علاج سرکه شود
در طهارت آن تامل نیست ~~اگر بعلاج سرکه شود در آن تامل نیست~~ اما اگر بعلاج سرکه
شود در آن تاملاتست نزد بعضی از فقها و مشهور میان فقها آنست که طاهر میشود
و این اظهر است و آب انگور بر تقدیر که نجس باشد بغلیان چنانکه اشهر و اقوی است سرکه
شدن پاک میشود و برفتن دو ثلث پاک میشود و عصیر انگور چون پاک شود دستهای
مباشران و ظروف ایشان و آلات نجاست همه پاک میشود و بخاری که از آب نجس بالا رود
و بجسم صیقلی مجتمع شود و تقاطر کند پاکست و تقاطر حمام نیز پاکست و زمین پاک
میکند باطن کفش و قدم و موزه را خواه ازاله نجاست براه رفتن و خواه بمالیدن
و خواه بر خاک باشد و خواه بر سنگ و خواه بر ریگ و شرط نیست خشک شدن نجاست
قبل از مالیدن بر زمین و نه آنکه نجاست را جرمی باشد پس اگر زیر قدم یا کفش نجس باشد

باطنی

بجایی که محسوس نباشد پاک میشود بمجرد راه رفتن و احتیاط آنست که آن زمین پاک باشد
و خشک زمین شرط نیست و مراعات آن احوطست و در مطهرات کل اشکالست
و در تطهیر اناء از خمر و امثال آن احوط هفت مرتبه شستن است و باقل از سه مرتبه
اکتفا ننمایند و در موت جرذ که موش بزرگست هفت مرتبه و سایر موشها
سه مرتبه است و در شستن اناء از باقی نجاسات سوای ولوغ کلب سه مرتبه واجبست
و در ولوغ و لیسیدن سگ سه مرتبه باید شست و نوبت دیگر بخاک باید شست
و احتیاط آنست بخاک خالص بمالد و مرتبه دیگر بخاک و آب و دو مرتبه دیگر بآب خالی
بمالد که مجموع چهار مرتبه بوده باشد و در ولوغ خوک خاک را ترک نباید کرد احتیاطا و
بعد از مالیدن خاک هفت مرتبه باید شست و کافیست در شستن اناء بآب قلیل
آنکه سه مرتبه آبرا در اناء کنند و حرکت دهند چنانکه آب بهمه جا برسد آنکه خالی کنند و
کافیست در خالی کردن اناء آنکه بالتر باشد و مشهور آنست که هر نجاستی را دو بار
باید شست اگر در آب جاری یا کر شسته شود یکبار کافیست حتی بعضی در ولوغ کلب یکبار
کافی دانسته اند بعد از آنکه بخاک مالیده باشند و احوط آنست که غسل ولوغ را

کمتر از نه نکنند بنحوی که گفته شد و فرق میانه جاری و غیر جاری نکنند بلکه سایر نجاسات نیز فرق
ننمایند لیکن اگر جامه باشد که از بول نجس شده باشد در آب جاری شستن یکنوبت
کافیست و در آب کر نیز احتیاطا دو مرتبه است و اوانی کفار پاکست مادام که علم
بمباشرت ایشان برطوبت حاصل نباشد و همچنین است آنچه در دست ایشان باشد
بغیر پوست و گوشت حتی مایعات و جایز است پوشیدن جامه که کافر ساخته
باشد و هرگاه علم بملاقات برطوبت باشد و حرامست استعمال و اکل و شرب از اناء
طلا و نقره و وضو ساختن از ظرف طلا و نقره و هر چیز که اناء بر و صادق نیاید هرگاه
از طلا و نقره سازند مثل انگشتر و زنجیر و غیر آنچه از این مثلها است حرام نیست استعمال
آن و مانند سرمه دان و ظرف غالیه احوط الاحتیاط اجتنابست بلکه اظهر و اقوی و از
موضع نقره در مفضض اجتناب واجبست و احوط اجتنابست از سوار بر زین
نقره و بجام نقره والله یعلم فصل در احکام نماز نماز بر دو قسم است واجب و مندوب
و نماز واجب نه است نمازهای یومیه و نماز جمعه و نماز عید فطر و اضحی و نماز کسوف
شمس و خسوف قمر و نماز آیات و نماز طواف و نماز اموات و نماز منذور

وشبیه

و شبیه منذور و ما عدای اینها مستحب است جایز نیست تقدیم نماز بر وقتی که مقرر شده
جهت آن شرعا و نه تاخیر از آن و بعد از دخول وقت نماز واجب میشود و لیکن
بوجوب موسع یا بمعنی اگر از اول تاخیر نماید بر وگناهی نخواهد بود و اگر تاخیر کند
نماز را بکند واجب را بعمل آورده و هم چنین است حال تا آخر وقت و هر نمازی را
دو وقت است وقت اول جهت فضیلت و وقت دوم جهت اجزا و اول وقت
ظهر زوال آفتابست و آن میل آفتابست از وسط السماء و انحراف
آن از دایره نصف النهار و آخر وقت ظهر جهت مختار و مضطر وقتیست که
بغروب آفتاب از وقت بمقدار ادای عصر باقی مانده باشد و وقت فضیلت
ممتد است تا وقتی که سایه هر چیز مثل آنچیز شود و از اول زوال بقدر چهار رکعت
نماز اختصاص بظهر دارد در حضر و در سفر وقتی که نماز قصر است قدر دو رکعت
مخصوص ظهر است و اگر نماز خائف و مضطر باشد که بدو تسبیحات اربعه یا کمتر از آن
بعمل آید همان قدر مخصوص ظهر است و بعد از آن وقت مشترک است میانه
ظهر و عصر و ظهر مقدم بر عصر است تا وقتی که بغروب آفتاب چهار رکعت باقی مانده باشد

در حضر و در سفر و خوف همان قدر که عصر بعمل آید چنانکه در ظهر و اول وقت گفته شد
پس آنگاه مخصوص بعصر است و اول وقت عصر وقتیست که از نماز ظهر فارغ
شود و آخر وقت عصر غروب آفتابست خواه مختار و خواه مضطر و وقت فضیلت
عصر باقیست تا آنکه سایه هر چیز دو مثل آنچیز بشود و اول وقت مغرب غروب
آفتابست و غروب آفتاب با آن متحقق میشود که شعاع آفتاب از درختها و بناها زایل
بشود و همچنین منارها و تلها و احوط آنست که از کوهها نیز زایل بشود بلکه اگر
نشده باشد مشکل که مغرب شده باشد و البته صبر نماید تا زایل شود و آخر وقت مغرب
وقتیست که بنصف شب بمقدار چهار رکعت باقی مانده باشد بجهة مختار برای حضر و
دو رکعت برای سفر و دو تسبیح اربعه یا کمتر برای خائف و جهة مضطر تا قبل از طلوع صبح
بعد الانتصاف بمقدار عشا محتمل است لیکن مشکل است و احوط ترک نیت ادا و قضا است
و اکتفا بقصد قربت و احتیاط آنست که بمقدار امکان تا ذهاب حمره مشرقیه
تاخیر نماید و اول وقت عشا وقتی است که بقدر سه رکعت از غروب آفتاب بگذرد
یا آنقدر که نماز مغرب خوف بعمل آید برای خائف و آخر وقت عشا جهة مختار

نصف

نصف شب است و جهة مضطر تا صبح محتمل است بلکه اشکال دارد و احوط آنست
که قصد قضا و ادا ننماید بلکه قصد قربت نماید و اشتراک در اینجا نیز مثل که در ظهر و آنست
عصر گذشت و اول وقت صبح فجر معترض است و آن سفیدیست که بر افق پهن شود
و آنرا صبح صادق گویند و آخر وقت صبح ظهور حمره مشرقیه است و آخر وقت فضیلت
اجزا و طلوع آفتابست و اول وقت نافله ظهر زوال است و آخر آن وقتیست
که سایه هر چیز بقدر دو قدم آن چیز که دو سبع آن باشد زیاده شود و بعد از آن
هرگاه هرگاه نافله نکرده باشد شروع در فریضه کند و نافله را تاخیر نماید و هرگاه وقت
نافله بیرون رفته باشد و یک رکعت از نافله خوانده باشد تمام میکند نافله را و الا شروع
در فریضه نماید و وقت نافله عصر بعد از فراغ از نماز ظهر است تا وقتی که سایه چهار قدم
زیاده شود بعد از چهار قدم اولی اشتغال بعصر است و هرگاه سایه چهار قدم زیاده
شود و یک رکعت از نافله گذارده باشد تمام نافله را اتمام میکند و الا فریضه را
بجا می آورد و در روز جمعه تقدیم نوافل بر زوال جایز است بلکه مستحب است
و ممتد است نافله مغرب با امتداد فریضه مغرب لیکن احتیاط آنست که از ذهاب

حمرهٔ مغربیه پس نیندازد و وقت وتیره بعد از عشا است بامتداد فریضه و وقت
نماز شب نصف شب است و آخر وقت نماز شب طلوع صبح صادق است و
هرگاه از نماز شب چهار رکعت گذارده باشد نماز شب و شفع و وتر تمام میکند
واگر چهار رکعت نکرده باشد اول فریضه بگذارد و نماز شب را بعد از فریضه بکند
و اول وقت دو رکعت نافلهٔ صبح بعد از فراغ شدن از نماز شب است و ممتد است
وقت نافلهٔ فجر تا ظهور سرخی مشرق و قضای نافلهٔ شب افضل از تقدیم است
و نماز در اول وقت افضل است الا در چند موضع که تاخیر آن از اول وقت
افضل است اول تاخیر ظهر کسی را که نافله گذاردنی باشد تا بعد از فراغ از نافله
و تاخیر عصر بمقدار نافله و تاخیر ظهر جهت گرمی هوا و تاخیر نماز مغرب تا بر طرف شدن
سرخی مشرق و تاخیر نماز مغرب و عشا کسی را که از عرفات بمشعر الحرام آید تا رسیدن
بمشعر الحرام اگرچه ربع شب بگذرد و تاخیر نماز خفتن تا بر طرف شدن سرخی مغرب
و تاخیر نماز ظهر و عصر مستحاضه را تا آخر وقت فضیلت تا جمع کند میانه نماز سابق
و لاحق به یک غسل و تاخیر نماز فریضهٔ حاضره کسی را که قضای فرایض گذارد و تاخیر نماز

نماز

صبح تا وقتی که نافلهٔ شب را تمام کند هرگاه چهار رکعت آنرا دریافته باشد و تاخیر نماز مغرب
روزه دار برای جهت کسی را در افطار او باشد از برای افطار یا نفس او با او منازعه نماید
در افطار نمودن و تاخیر از برای کسی را ظن بدخول وقت داشته باشد و راه بعلم آن داشته
باشد تا وقتی را علم بهم رساند و تاخیر کسی را تقاضای بول شده باشد تا وقتیکه رفع
آن شود و تاخیر کسی را سلس البول و مبطون باشد نماز را تا آخر وقت جهت جمع و
تاخیر صاحبان عذر تا آخر وقت باامید زوال عذر و تاخیر قضای نماز شب در صورت
جواز تقدیم و تاخیر نماز صبح از نافله هرگاه پیشتر بجا نیاورده باشد و هرگاه مکلف تمکن
بر تحصیل یقین بوقت نجوم باشد و اعتماد بر غلبهٔ ظن خود تواند کرد و اعتماد کردن
بر اذان شخص ثقه و صاحب احتیاط جایز است و جایز نیست شهادت یک عدل
و جایز است اعتماد بر اماره را مفید ظن بهم باشد بوقت در صورتی را تحصیل علم
ممکن نباشد بنابرین واجب نیست که تاخیر کنند تا یقین حاصل شود و در روز ابر
هرگاه خروس بسیار آواز کند و جواب هم گویند حکم بزوال اشتغال دارد و مراعات احتیاط
ضرور است و اگر کسی اعتبار کند بر ظن خود آنگه ظاهر شود بطلان ظن او آنکه نماز او

قبل از وقت تمام شده اعاده لازم است اگر وقت داخل شود و او در نماز باشد احوط
اعاده است و اظهر آنست که کافی نیست و اگر نماز کند قبل از وقت بالتمام عمداً یا نسیاناً
یا از روی جهل نماز او باطل است و اگر داخل شود وقت و او در نماز باشد در صورت عمد
نماز او باطل است و همچنین حکم جاهل و ناسی و هرگاه کسی گمان کند که نماز ظهر کرده پس مشغول
بنماز عصر شود قبل از تسلیم بخاطر آورد که نماز ظهر نکرده عدول میکند و نیت میکند که این
نماز ظهر است آنگه عصر را بجا آورد و نماز را اعاده میکند هرگاه بعد از تسلیم بخاطر
آورد که نماز را در وقت مختص بظهر بعمل آورده و اگر مجموع نماز در وقت مشترک بعمل
آورده اعاده ضرور نیست نماز ظهر را بعمل آورد و اگر قدری از آن در وقت مشترک باشد
احوط اعاده است و استقبال قبله واجب است در نمازهای واجب و جایز است نماز نافله
در سفر و حضر براحله در حالت ضرورت و اختیار و در حالت رفتار و مستحب است در صورت استعمال
بتکبیرة الاحرام و کافی نیست در رکوع و سجود ایما و باید سجود خفض از رکوع باشد و واجب نیست
در ایما بسجود وضع جبهه و اگر رکوع و سجود بجا آورد با محمل اولی است و هرگاه علم بقبله
میسر باشد بمشاهده یا خبر متواتر یا قبلهٔ معصوم علیه السلام اگر در جایی ثابت باشد عمل بآن باید کرد

والا

ودو سول

والا اعتماد باید بر علامات کرد و علامات اهل عراق و سایر بلاد ایران آنست که جدی را
بر پشت دوش راست و مغرب بر یمین و مشرق بر یسار و آفتاب را در وقت زوال
با ابروی راست گیرند و اولی آنست که علامات اولی را اواسط عراق و ماوالاهم
اعتبار نمایند و دو علامات اخیر را از اوایل عراق و ماوالاهم اعتبار نمایند و اما اطراف قبله
و ماوالاهم اندک میل بطرف یسار زیاده کنند نسبت باین علامات و هرگاه رجوع بعلامات
میسر نباشد تحصیل ظن میکند بهر عنوان که باشد و اگر تحصیل ظن نماید شخص بخلاف آن اخبار نماید
با قول ظنون عمل مینماید و اگر امارات مفقود باشد و عدلی اخبار نماید بآن عمل نماید و عمل بقول فاسق
یا کافر میتوان کرد اگر مفید ظن بهم باشد و اگر ظن بهیچ وجه حاصل نشود و یک نماز میکند بهر طرف
که باشد اتفاقاً و اگر چهار نماز خواهد بکند هر نماز بیک طرف از چهار طرف شاید احوط باشد و اگر
بعد از انقضای وقت معلوم شود تغییر قبله بوجه اعاده لازم نیست و نابینا تقلید نماید و
جایز است نابینا را تقلید فاسق و کافر و صبی یا زن هرگاه از حرف ایشان ظن
بهم رسد و رجوع با قول ظنین واجب است پس اگر مجتهد تواند یافت از جوامع مسلمین مقدم است
و عاقل متمکن از معرفت ادلهٔ قبله در سعت وقت تقلید دیگری نمیتواند کرد و جایز است

اعتماد بر قبله‌های مساجد و مقابر بلاد مسلمین و اگر اجتهاد کند بر تیامن و تیاسر
باماره اقوی بر ظن اقوی خود بنماید و کسی که از روی اضطرار نماز بر راحله کند اگر متمکن
از استقبال قبله نباشد در تمام نماز در تکبیرة الاحرام استقبال قبله میکند و اگر میسر
باشد و آنچه میسر باشد از استقبال بجا می آورد و هم چنین است حکم نماز در کشتی و در کشتی
استقبال باید کرد بقدر امکان اگر نماز کرده باشد بجانبی بحسب ظن یا تنگی وقت
از تحصیل معرفت بقبله یا ظن بقبله یا از کردن نماز بچهار طرف اگر خواسته بود
که احوط بعمل آورد یا آنکه یکنماز کرد و اگرچه وقت تنگ نشده باشد چه خواست که
احوط را بعمل آورد در همه این صورتها اگر بعد از فراغ معلوم شود که نماز بغیر قبله
واقع شده اگر انحراف چندان نبوده که بمشرق یا بمغرب برسد نماز صحیح است
و اگر بحد مشرق و مغرب رسیده باشد و وقت باشد اعاده می باید کرد و اگر وقت
بیرون رفته باشد قضا لازم نیست و اگر انحراف زیاده از حد مشرق و مغرب باشد
در وقت اعاده و در خارج وقت قضاست احتیاطا اگرچه احتیاط نکند هیچ برو
نیست و اگر در اثنای نماز معلوم شود که از قبله منحرف است اگر انحراف بحد تشریق و تغریب

الجزو

مر نسیوه باشد بر مقبله بر میگردد و الا نماز را از سر گیرد در سعت وقت و واجبست ستر عورتین
در نماز و اگر منکشوف العورة نماز کند نماز او باطلست و اگر در اثنای نماز منکشوف شود جهلاً عمداً
و غفلة ضرر ندارد و لیکن باید بپوشد و عورتی که ستر او در نماز واجبست قبل و دبر است
و از آنجمله بیضتین و زن آزاد تمام جسد او عورت است و ستر آن در نماز واجب است
سوای روی و کفین از حد بند دست خواه باطن کف و خواه ظاهر و عکس که پشت پا
بلکه کف پا نیز پوشانیدن لازم نباشد و جایز است کنیزک و صبیه غیر بالغه را نماز کردن
سر برهنه و جامه مصلی باید ملک او باشد بحسب عین یا منفعت یا ماذون فیه باشد
از جانب مالک در پوشیدن آنجامه یا نماز کردن در آنجامه باذن صریح یا شاهد حال
اگر بسر حد یقین شخص عادل برسد و جایز است که بوده باشد لباس از هر چیز که از
زمین روییده باشد مثل کتان و پنبه و علف و پوست حیوانی که گوشت او را خورند
بشرط تذکیه هر چند دباغی نکرده باشند و پشم و موی و کرک و پر آن حیوان اگرچه میتة
بوده باشد بشستن موضع اتصال پاکست هرگاه از پوست با آن چیزی چسپیده باشد
و الا باید چیدن و جایز است نماز در پوست کرک و خز خالص و حرامست نماز
در پوست میتة اگرچه دباغی کرده باشند و نجس است و شک در تذکیه آن اگر در دست کافر

باشد موجب حکم نجاست اوست و میتة است از آنکه تذکیه شرط طهارت و حلیت اوست
پس باید ثابت شود مگر آنکه امارات علمیه باشد بر تذکیه او پس بلا شک محکوم بطهارتست
و کافیست در حکم تذکیه وجود آن در دست مسلم یا در بازار مسلمانان بشرط آنکه از دست
کافر نگرفته باشند خواه صاحب اخبار بتذکیه کند و خواه نه و خواه مستحل میتة باشد
بدباغت اهل کتاب و خواه نه و هرگاه معلوم شود که پوست در دست کافر است جزماً یا به دباغت
همان پوست که در دست مسلم بعضه یا در بازار مسلمانان بحیثیتی که حکم بر طهارت او
میشد و ظاهرا پاکست و نماز در آن میتوان کرد و خرید و فروخت آن حلالست و
حرامست نماز در پوست حیوانی که گوشت او را نخورند اگرچه او را دباغت کرده باشند و این
حکم در پشم و موی و کرک و پر آن و هرچه از فضلات او باشد نیز هست و جایز نیست
نماز در بند زیر جامه و قلنسوه که او را از غیر ماکول اللحم ساخته باشند و موی غیر ماکول اللحم
هرگاه در جامه باشد اجتناب باید کرد و از آنجمله است پوست خرگوش و روباه و سمور و حرامست
پوشیدن حریر محض بر مردان خواه در حال نماز و خواه در غیر آن و نماز ایشان در لباس
حریر باطلست خواه آن لباس ساتر باشد و خواه نه و تحریم مذکور مخصوص است بحال اختیار
در حال ضرورت چون دفع سرما و برد جایز است و هم چنین است در حال حرب و تحریم

مخصوص است بحریر محض پس در پوشیدن ممتزج جایز است اگر ظاهر شود حریر محض باشد
و استر غیر حریر یا بر عکس و اگر حشو جامه حریر باشد در جواز نماز در آن تاملست و جایز است
نماز در تکمه حریر و احوط اجتنابست و در بند زیر جامه و طاقیه و امثال آن از چیزهای که
بتنهای ستر عورت نمیشود منع است و جایز است سوار شدن بر حریر محض و فرش ساختن آن
و سجاف حریر جایز است و احوط مقتضی اجتنابست و جایز است زنان را پوشیدن حریر در حال نماز
و در غیر نماز و حالت نماز و مکروهست پوشیدن لباس سیاه الا خف و عمامه و عبا و موزه
و مثال آن است کراهیت در قلنسوه سیاه و مکروهست جامه مزعفر سیر و معصفر سیر و سرخ سیر
و مکروهست نماز بیک جامه رقیق که ستر بدن و حجم نماید بلکه هرگاه حجم عورت را نماید در آن
تنها نماز نکنند تا آنکه ستر حجم نیز بکند و مکروهست نماز کردن بی حنک و مکروهست پشتمازی
در یکجامه بی ردا مگر آنکه جامه غلیظ و ساتر دوش باشد در اینوقت مکروه نیست لیکن بهتر
رداست و مکروهست نماز در انگشتری یا جامه که صورت داشته باشد و فرقی نیست میان
صورت حیوان و جن و ملک و آدمی و نماز در چیزی که پشت پا را بپوشاند و از ساق پا
هیچ نپوشاند اجتناب از آن احوط است و مکروهست نماز در لباس صورت دار مگر آنکه پوشیده
باشند و مکروه است گذاشتن دراهم سیاه صورت دار در طرف مقابل قبله مگر آنکه پوشانیده باشند

واگر بپوشد زنان حریر را بنوعی حریر
نفع تحریم نمیشود و هم چنین
و مکروهست زنار آهن و نحو آن
بجزو دیگر

وکراهیت زایل میشود یا بتحقیق یا بتغییر صورت و جایز است نماز در هر مکانی که مملوک باشد بحسب عین یا منفعت یا مأذون باشد باذن صریح و جایز است نماز در صحراها و هرگاه دیوار نداشته باشند و مغصوب نباشند و ضرری بمالک نرسد و قرینه نباشد که دلالت کند بر عدم رضای صاحبش و در این حکم است حمامها و کاروانسراها و امثال آن و حرامست نماز در زمین مغصوب و فرقی نیست میانه غاصب و غیر غاصب هرگاه کسی را که مالک رخصت دهد خواه غاصب و غیر غاصب نماز او صحیح است و اگر در مکان مغصوب محبوس شد یا جاهل باشد بغصبیت یا سهو کرده باشد نماز او صحیح است لیکن باید استرضای مالک نماید بنهجی که در آب وضو و غسل گفتیم و شرط نیست در صحت نماز طهارت ماعدای موضع جبهه و جایز است سجده بر زمین و آنچه از زمین روییده باشد بشرط آنکه ماکول و ملبوس عادی نباشد و جایز نیست سجده بر چیزی که زمین نباشد و آنچه از زمین روییده هم نباشد و جایز است سجده کردن بر اجزاء منفصله از زمین اگرچه بر آن اسم زمین عرفاً صادق نیاید و جایز نیست سجده کردن بر آنچه ماکول و ملبوس باشد و اگر چیزی در حالی ماکول باشد دون حالی مثل پوست بادام و پسته در حال ماکول جایز نیست و دانهاکه داخل ماکول عادی نیستند مگر آنکه ماکول عادی باشند مثل گندم

و اگر زمین مباحی باشد که در وقت نماز اول از جاهای تنگ باشد و نماز در آن باشد نماز او صحیح است با تأمل اگر این زمین مباح از برای غصب باشد و در وقت که نماز در آن صحیح شده است تعلیم م

عادی م

وبرنج ماکول عادی است هرچند اکل عادی اینها توقف بر طبخ و امثال آن داشته باشد و هم پنبه و کتان داخل ملبوسند هرچند توقف بر رشتن و بافتن داشته باشد و جایز نیست سجده بر پشم و پوست و آنچه مستحیل از زمین شده باشد بحیثیتی که اسم زمین بر آن صادق نیاید چون معادن قیر و گچ و جایز نیست سجده بر گل و مراد از گل گل نرم است و گل سخت که پیشانی در او هیچ فرو نرود ضرری ندارد و جایز است سجده بر کاغذ خالی از کتابت یا کتابت داری که بقدر سجده خالی از کتابت باشد که تا پیشانی بر آن بکتابت گذاشته شود و اجتناب از سجده کردن بر مشتبه به نجس در مکان غیر محصور لازم نیست و در محصور لازم است و مکروه است نماز در جایی که در جانب او یا پیش روی او زنی نماز کند و منع زایل میشود هرگاه حایلی موجود باشد یا آنکه بقدر ده زرع شرعی دوری باشد یا زن در عقب مرد باشد و مکروه است نماز در حمام و در بیوت غایط و در مواطن ابل یعنی در جایی که شتر میخوابد و بر دور آب جهت آشامیدن آب و منازل مورچه و مجرای آب و زمین شوره و میان قبرستان بدون حایل یا دوری ده زرع شرعی و رو بقبر امام مکروه نیست و مکروه است در خانه که خمر یا مسکرات در آن باشد و در خانه مجوسی و در جواد طرق و مرابط آب

و استر و خر و رو باتش افروخته یا غیر افروخته و رو بدیواری که از بالوعه نجس و خلا ترشح کند و احوط اجتناب است از نماز کردن رو باتش مطلقاً و بهتر آنست که رو باهن نیز نماز نکند و هم چنین رو بدر گشاده و ثواب دارد نماز در مسجد کردن بنحوی که مشهور و معروفست و نماز نافله در مسجد بهتر است علی الاقوی مگر آنکه موجب ریا و سمعه شود و بهتر آنست که وضو از بول و غایط در مسجد نسازند و سنت است دعا خواندن نزد دخول مسجد و ملاحظه کفش نمودن که نجاست نداشته باشد و جاروب کردن و چراغ روشن کردن و مشرف بر خراب جایز است خراب نمودن بلکه بعضی اوقات واجب است و مستحب است اعاده نمودن تعمیر و ساختن او و ناخوش است کنگره ساختن بالای دیوارش و بیع و شری و چیزهای که مسجد را برای غیر آنها ساخته اند و تمکین دادن دیوانه و اطفال در آن و انفاذ احکام و تعریف گم شده و شعر خواندن و داخل شدن کسی که از دهانش بوی سیر یا پیاز یا امثال آنها آید و بلغم در آن انداختن و سنگ ریزه بانگشت انداختن و حرامست داخل ملک نمودن چیزی از آن و نجاستی که سرایت بآن نماید داخل نمودن و مستحب است قبل از نماز اذان و اقامه بلکه احوط آنست که اقامه را هیچ‌ها تیسر ترک نکند و نماز جماعت را

کرباز م

فصل در افعال و اذکار نماز

بدون اذان و اقامه نکنند و هرگاه داخل مسجدی شوند که امام جماعت از نماز فارغ شده و صفها از هم متفرق نشده اذان تنها را ترک نمایند اما اقامه را احوط آنست که بگویند و اذان را بنحوی مشهور بگویند و هم چنین اقامه را و در آخر اقامه دو لا اله الا الله نگویند بلکه یک بگویند و سنت است که در وقت اذان با وضو یا غسل یا تیمم باشند و ایستاده و روی بقبله و اذان را بآرام بگویند و اقامه را بشتاب و در حال اقامه مثل حال نماز باشند با طهارت و رو بقبله و ستر العورة و غیر ذلک مثل ایستادن و غیره و ناخوش است حرف زدن در اثناء اذان خصوصاً در اثناء اقامه و بعد از اقامه ناخوشی بیشتر است البته حرف نزند حتی نیت نماز را بر زبان نیاورند و اگر آورند یا حرف دیگر زنند اقامه را اعاده نمایند و فصل میان اذان و اقامه سنت است بدو رکعت نماز یا به نشستن یا بسجود یا بگام پیش برداشتن یا بذکر مثل تحمید و تسبیح و سنت است حکایت کردن اذان و واجبات نماز هشت است اول قیام و در نماز واجب است کسی را که قدرت بر قیام داشته باشد و قیام متصل برکوع یعنی از حال ایستادن برکوع رفتن و قیام در وقت تکبیرة الاحرام رکن است که عمداً و یا سهواً اگر ترک کند نماز باطل میشود و قیام در وقت قراءت واجب

و هرگاه جمع میان صلوتین نمودند بآنکه نافله در میان شان نشنوند اذان ساقط است م

عذر رکنت و واجبست در حال قیام استقلال بحیثیتی که تکیه بر چیزی نکرده باشد
و اگر عاجز باشد از قیام تکیه میکند و اگر عاجز باشد از قیام بجمیع احوال و قادر
باشد بر قیام به بعض بقدر مقدور واجبست قیام و اگر از ایستادن به تکیه هم عاجز باشد
نشسته نماز میکند و حد عجزی که مقتضی جواز نشستن است آنست که اصلا
قدرت بر قیام نداشته باشد و این مستند است بعلم او بحال نفس خود یا آنکه صاحب
وقوف بگوید ایستادن ضرر دارد و اگر از نشستن هم عاجز باشد بر پهلو میخواند
و ایماء میکند در رکوع و سجود و پهلوی راست مقدم است و اگر از پهلو خوابیدن
نیز عاجز باشد بر پشت میخواند و بجای رکوع فتح عینین میکند و بجای سر برداشتن فتح ووبجای رکوع تغمیض
عینین و بجای سجود تغمیض و بجای رفع سر فتح و اگر در اثنای ایستادن عاجز میشود
بنشیند و مشغول بقراءت می شود و اگر کسی از عجز نشسته نماز میکرده باشد و در
اثنا قدرت بر خواستن بهم رساند برخیزد و ترک قراءت می کند تا وقتی که راست
بایستد و اگر قدرت داشته باشد بر قیام قبل از رکوع همان واجبست دوم
از واجبات نماز نیت است که قصد کند نماز را برای خدای تعالی میکنم خالصاً مخلصاً
و قصد ظهر و عصر و امثال آنرا نیز بکند و احوط آنست که قصد وجوب یا استحباب

بنر بکند و اگر در اثنای نماز قصد آن کند که بعد از این از نماز بیرون میروم یا متردد باشد
در اتمام و عدم اتمام باطل است احتیاطاً و همچنین است اگر قصد فعل منافی نماز کند
چون حدث سیم از واجبات نماز تکبیرة الاحرام است و آن رکن است نماز باطل میشود
بترک آن عمداً و سهواً و همچنین بزیادت آن و صورت آن الله اکبر است
و مستحب است که دستها را در وقت تکبیر بلند کند بنحوی که مقابل روی و گوشها باشد
و هفت تکبیر بگوید سنت است یعنی یکی واجب و باقی سنت و بهتر آنست که اول
تکبیر واجبی قرار دهد یا آخر و در هر تکبیر دست برداشتن سنت است بلکه
احوط آنست که دست برداشتن در تکبیرهای نماز مطلقا ترک ننماید و اگر هفت تکبیر نگوید
پنج تکبیر بگوید آن هم سنت است و اگر پنج تکبیر نگوید سه تکبیر بگوید آن هم سنت است و در
هر صورت یکی واجبست و بهتر آنست که اول باشد یا آخر چنانکه گفتیم چهارم از واجبات
نماز قرائت است و قرائت واجبست در نمازهای دو رکعتی و دو رکعت اول از
نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و واجبست حمد و سوره بعد از حمد و اکتفا بحمد تنها جایز است
در نمازهای سنتی و واجبی در وقت ضرورت مثل ترس و بیماری که طاقت سوره خواندن
نداشته باشد و تنگی وقت و واجبست اداء حروف و تشدید و اخراج حروف

از مخارج بقدر مقدور بنحوی که عربی شود و همچنین اعرابها و باقی چیزها که قراء اعتبار
نموده اند وجوب ندارد لیکن اگر مراعات نماید شاید اولویتی داشته باشد و واجبست
ترتیب آیات و موالات یعنی فاصله آیه و آیه نکند بخواندن چیزهای دیگر یا سکوت طولانی بحیثیتی
که او را قاری نگویند و دعا بمباح و رد سلام و حمد نزد عطسه و نزد آیه رحمت طلب رحمت
کردن و نزد آیه عذاب استعاذه کردن و صلوات بر پیغمبر و آلش فرستادن نزد
شنیدن اسم شریف آنحضرت ضرر نمیرساند و قرائت سوره عظیمه در نمازهای فریضه
جایز نیست و اکتفا بقراءت سوره الم ترکیف یا سوره لایلاف نماید در فریضه باید هر دو را
باهم بخواند که هر دو یک سوره است و همچنین والضحی و الم نشرح و بسم الله میانشان بخواند
و بسم الله الرحمن الرحیم در هر سوره باشد بلند بخواند حتی در نمازهای اخفاتی و حرامست قول
گفتن آمین و واجبست در وقت گفتن بسم الله قصد سوره معینه نماید احتیاطاً
مگر آنکه سوره را عادت کرده باشد که بعد از حمد میخواند هر گاه بطبع عادت بخواند خوبست
و اقوی افضلیت تسبیح است در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی در رکعت سیم و چهارم و
واجبست اخفات قراءت تسبیحات احتیاطا و اولی و احوط آنست که سه مرتبه
بگوید تسبیحات اربعه را که دوازده تسبیح تمام شود و اگر بعد از آنها استغفار نماید بهتر است

و اگر شک کند در عدد تسبیح بنا بر اقل میگذارد و واجبست جهر در نماز صبح و در دو رکعت
اول نماز مغرب و عشا و اخفات در بواقی بغیر بسم الله که آنرا جهر میتواند کند در هر حال الرحمن الرحیم
و بهتر آنست که نمازهای شب را که سنت میباشد قراءت ایشان را جهر نماید و نمازهای روزی
سنتی را قراءت شان را اخفات نماید و در روز جمعه قراءت نماز ظهر و جمعه را جهر کردن
اولی و احوط است و جهر در موضع آن بر زنان لازم نیست و اگر بلند بخواند در جای که
اجنبی آواز او را بشنود جایز است و اخفات نیز در موضع اخفات بر او لازم
نیست و حکم قضا در جهر و اخفات حکم ادا است و جاهل و ناسی و کسی که از تحت
اختیارش بیرون رفته باشد در جهر و اخفات معذورند و اگر در اثنای قراءت مطلع
شود بر مخالفت جهر و اخفات از سر گرفتن قراءت بر او لازم نیست بلکه از سر بگیرد
و جهر و اخفات مخصوص حمد و سوره است و در اذکار رکوع و سجود و تشهد و تسلیم مخیر است
میانه جهر و اخفات و بسم الله در اول سوره واجبست بغیر از سوره برائة و هر گاه
شروع در سوره کند عدول بسوره دیگر میتوان کرد اگر از نصف تجاوز نکرده باشد و عدول کردن
از سوره توحید و جحد بسوره دیگر حرامست و در روز جمعه از سوره توحید بسوره جمعه عدول
میتوان کرد بشرط عدم تجاوز از نصف پنجم از واجبات نماز رکوع است و آن رکن است

و آن رکنست باطل میشود نماز بترک آن عمداً و سهواً و واجبست در هر رکعت
یکنوبت و براءة ذمّهٔ یقینیه با آن حاصل میشود که منحنی شود بحیثیتی که چیزی از باطن
دستها محاذی زانوها تواند رسید و احوط آنست که خم شود آنقدر که کف دست
بزانو برسد و گذاشتن دست بر زانوها واجب نیست و بهتر آنست که دستها را بر زانوها
بگذارد بلکه احوط است و واجبست در رکوع ذکر و احوط آنست که سُبْحَانَ
رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ بگوید نه غیر آن و واجبست طمأنینه بقدر ذکر و واجبست
سر برداشتن از رکوع و اگر عاجز باشد از انحنا آنچه ممکن باشد بعمل آورد و اگر بالکل
عاجز باشد ایماء کند و مستحب است تکبیر برای رکوع رفتن بنحوی که گفتیم و احوط عدم ترک است
ششم از واجبات نماز سجودات و واجبست در هر رکعتی دو سجده و اگر یک سجده را
ترک کند عمداً نماز او باطل میشود و اگر سهواً ترک کند باطل نمیشود نمازش و حکم آن
و اگر هر دو را ترک کند نماز باطل میشود خواه عمداً و خواه سهواً و واجبست در هر سجده گذاشتن
پیشانی بر چیزی که صحیح باشد سجده کردن بر آن چنانکه گذشت و مستحب است که موضع
سجده مساوی موضع قیام باشد و اجتناب کند که موضع سجده زیاده از قدر یک خشتی که
موازی مقدار چهار انگشت منضم بهم متصل است از موقف بلندتر باشد و حکم بلندی

و اگر سر بر نتواند داشت سر برداشتن

مذکور خواهد شد

نیز در پستی جاریست و در موضع پیشانی مستحب کافیست لیکن احوط آنست که کمتر از
درهم نباشد و واجب است سجده کردن بر هفت عضوی که آن پیشانی و کف دستها و
زانوها و هر دو انگشت بزرگ پایهاست و بهتر آنست که چیزی از بینی نیز بر مایصح السجود علیه
گذارد بلکه بر خاک بهتر است و واجبست اعتماد بر موضع سجده نماید چنانچه ثقل خود را
بر آنها اندازد و جبهه را در سجود متمکن سازد و سجده بر چیزی که جبهه بر آن قرار نگیرد
مثل پنبه و شوره اجتناب ضرورست و واجب است در سجود ذکر و احوط آنست که
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ بگوید و واجبست طمأنینه در سجود بقدر ذکر
و سر برداشتن و نشستن درست و آرام گرفتن در نشستن و بعد از آن سجده
ثانیه را بجا آورد و ~~تکبیر برای رفتن برکوع و بعد از سر برداشتن از رکوع~~ و برای رفتن
بسجود و بعد از سر برداشتن از سجده اول و برای رفتن بسجده دوم و بعد از سر برداشتن
از سجدهٔ دوم سنت است که بگوید و باید که تکبیر را تمام کند و بعد از تمام شدن برکوع رود یا
بسجود و هرگاه که از سجده‌ها سر برداشت و نشست آنوقت مشغول تکبیر شود و هیچیک
از این تکبیرات واجب نیست و احتیاط در گفتن است با رفع یدین در اثنای آن و احوط
آنست که بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم بنشیند و اندک آرام گیرد و بعد از آن

و دیگر تکبیرات در رکوع و سجود سنت است بنحو معهود که برای رفتن برکوع تکبیر گوید و بعد از سر برداشتن از رکوع سمع الله لمن حمده گفتن سنت است که بگوید

برخیزد برکعت دیگر و سنت است بین سجدتین أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بگوید و در
هر برخواستن برای رکعت دیگر بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ بگوید هفتم از واجبات
نماز تشهدات و واجبست بعد از رکعت دوم و بعد از رکعت سیم از نماز سه رکعتی و بعد از
رکعت چهارم از نماز چهار رکعتی شهادتین و احوط آنست که أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بگوید و کمتر نگوید و بعد از آن
صلوات بر محمد و آل او واجبست و واجبست طمأنینه یعنی نشستن بقدر ذکر هشتم
از واجبات نماز تسلیم است و تسلیم بعد از تشهد دوم از نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی
و بعد از تشهد در نماز دو رکعتی واجبست و آن اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللهِ
الصَّالِحِينَ است یا اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ و احوط جمع میان هر دو است بلکه گفتن وَرَحْمَةُ
اللهِ وَبَرَكَاتُهُ نیز بعد از السَّلَامُ عَلَيْكُمْ احوط است و بیک بگفتن السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین از نماز بیرون میرود و اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ
مستحب است و مستحب مؤکد است قنوت خواندن در رکعت دوم بعد از فراغ
از قرائت و قبل از رفتن برکوع و هر دعای که بکند خوبست لیکن ادعیه که از ائمه
علیهم السلام رسیده بهتر است و هم چنین کلمات فرج و مستحب است تکبیر پیش از قنوت

و رفع یدین بنحوی معهود در تکبیر و در اثنای قنوت و مستحب مؤکد است تعقیب بعد از نماز بنحوی
معهود و سجده‌های قرآن پانزده است سه در مفصل و آن والنجم و انشقت و اقرأ است
و دوازده در باقی قرآن و واجب از آنجمله چهار است الم تنزیل و والنجم و فصلت و اقرأ
و موضع سجود در این چهار موضع بعد از فراغ از آیه است و واجب میشود سجده در این چهار
موضع بر مستمع و قاری و شرط نیست طهارت و در استقبال قبله و ستر عورت مراعات
احتیاط اولی است و باید سجود بر اعضای سبعه باشد و وضع جبهه بر مایصح السجود علیه باشد
فصل در مبطلات نماز بدانکه هرگاه کسی اخلال کند بواجبی از واجبات نماز از روی
عمد خواه آن واجب از اجزای نماز باشد و خواه از صفات اجزاء باشد یا از شروط
نماز باشد یا از تروک واجبه باشد نماز باطل است خواه عالم بمسئله باشد و خواه جاهل
بمسئله باشد بغیر جهر و اخفات که جاهل در آن معذور است و همچنین معذور است کسی که
غصبیت جامه یا مکان یا نجاست آنها را نداند یا نجاست بدن یا غصبیت آب یا
خاک تیمم را نداند یا پوستی را از مسلمان خریده باشد و در واقع مغصوب یا نجس باشد
و هرگاه کسی حدث کند در اثنای نماز نماز او باطل است و اگر سهواً یا باختیار از و
زند طهارت بجای آورد و بنای گذارد و باقی مانده نماز را میکند و احتیاطاً یکبار دیگر

نمازرا اعاده میکند و اعاده را نباید بکند و میتواند ترک کند اما باتمام رسانیدن بهتر است که باقیمانده را پس میتواند
ترک کند و هیچ نکند و اگر بکند احتیاط است چنانکه گفتیم و دیگر از مبطلات نماز تکلم بدو
حرفست و یکحرف که افاده معنی کند نیز باطل میکند و تنحنح موجب بطلان نماز نیست
مگر آنکه دو حرف بر آن صادق آید علی الاحوط و فرق نیست میانه آنکه حرف زدن جهة
مصلحت ضروری باشد یا نه و تنبیه کسی بتلاوت قرآن بآنکه آیه قرآن را بخواند یا دعا کند (یا آنکه ذکر کند)
جائز است و اگر کسی طلب اذن کند و او در نماز باشد بآواز بلند تسبیح گوید تا خادم او بشنود
و بدست اشاره کند و با و بفهماند که بر در کسی است و ایماء بسر هم میتوان کرد و اگر
حاجتی داشته باشد و در نماز تصفیق میتواند کرد و اگر از قرآن و تسبیح سوای تفهیم قصد نداشته
باشد نماز باطل نمیشود و اگر در اثنای نماز سهواً حرف زند نماز باطل نمیشود و اگر کمان کند
که نماز را تمام کرده و حرف زند نماز او باطل نمیشود و دیگر از مبطلات نماز رو از قبله
گردانیدن است و انحراف از قبله بکل بدن عمداً موجب بطلان نماز میشود اگرچه
بحد مغرب و مشرق نرسد و انحراف بر وعمداً هرگاه بحد خلف برسد موجب
بطلان نماز میشود بلکه احوط آنست که انحراف بر و عمداً نکند اصلا بلکه عضوی
دیگر را نیز منحرف نسازد عمداً سوای دست که بهر نحوی هست ضرر ندارد و صورت

بخواند

مستحب آنش خواهد آمد و انحراف سهواً اگر بحد یمین و یسار رسیده باشد و انحراف
تمام بدن یا باکثر بدن که نادری مانده باشد روی بقبله یا بروی تنها باشد و بحد خلف رسیده (یا آن حد رسیده باشد)
باشد نماز باطل است و اعاده در وقت و خارج از وقت باید کرد و اگر بعضی از افعال را
در آن حال بجا آورده باشد اگر ممکن است تدارک آن چون قراءت مبطل نیست
و اگر ممکن نباشد چون رکن باطل است و اگر انحراف بحد یمین و یسار نرسیده
باشد سهواً ابرادی چیزی نیست هرچند بتمام بدن باشد و هرچند فعل نماز را در آن حال
کرده باشد و دیگر از مبطلات نماز تکفیر است احتیاطاً یعنی دست که بسته بر سینه ها میکنند
نه از راه تقیه و دیگر از مبطلات نماز خنده است بطریق قهقهه هرگاه عمداً واقع
شود اما تبسم پس موجب بطلان نماز نمیشود و هرگاه سهواً قهقهه بجا آورد نماز باطل نمیشود
ولیکن احتیاط اعاده است و اگر قهقهه بی اختیار واقع شود بر وجهی که از خود دفع
نتوان کرد نماز باطل است احتیاطاً و دیگر از مبطلات نماز گریه است جهت امور دنیا
هرگاه عمداً باشد و الا احتیاطاً اعاده کند و مراد مطلق گریه است چه با صدا باشد و چه
بی صدا و گریه برای آخرت و خوف الهی افضل اعمال است و دیگر از مبطلات نماز
فعل کثیر است عمداً و اگر سهواً باشد موجب بطلان نماز نمیشود مگر آنکه صورت نماز را

محو کند و دیگر از مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است عمداً و فرو بردن بقایای
غذا را در بن دندانها باعث بطلان نماز نمیشود و هرگاه که اراده داشته باشد که روزه بگیرد
و در نماز وتر باشد و تشنه باشد میتواند آب آشامیدن و جائز است تا سه گام پیش گذارد
و دیگر از مبطلات نماز ترک رکن است مثل ترک تکبیرة الاحرام که رکن است هرچند سهواً
باشد باید نماز را از سر بگیرد و رکوع رکن است هرگاه ترک رکوع کند تا وقتی که سجده کند
نمازش باطل میشود خواه عمداً باشد و خواه سهواً و هرگاه هر دو سجده را ترک کند تا وقتی
که برکوع رکعت دیگر داخل شود نماز او باطل است خواه ترک سجدتین عمداً باشد و خواه
سهواً و زیادتی رکن موجب بطلان نماز میشود خواه عمداً و خواه سهواً و دیگر از مبطلات نماز
زیاده کردن رکعت است عمداً و اگر سهواً زیاده کند اگر در عقب رکعت رابعه بقدر تشهد
ننشسته نماز او باطل است و اگر بقدر تشهد نشسته و تشهد بجا آورده نماز او صحیح است
و سلام بدهد و اگر بقدر تشهد نشسته و تشهد بجا نیاورده نماز او باطل است و اگر
زیاده را پیش از رکوع بخاطر آید نماز او صحیح است قیام را منهدم سازد و سلام بگوید
و تشهد هم قبل از سلام بخواند اگر اولاً تشهد نخوانده یعنی پیش از قیام و بعد از آنها
که گفته شد سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از سجده و بعد از رکوع یعنی تکبیرة الاحرام

نکند و اعاده بر او لازم نیست اگرچه نماز چهار رکعتی باشد و اگر نقص رکعت بخاطر آید بعد از آنکه
فعل منافی بجا آورده باشد که عمداً منافی نماز است نه سهواً چون حرف زدن اعاده
واجب نیست بلکه نماز را تمام میکند بهمان نحو که گفتیم و اگر نقص بخاطر آید بعد از آنکه فعل
بجا آورده باشد که عمداً و سهواً منافی نماز است مانند حدث و فعل کثیر که موجب انمحاء
صورت نماز باشد اعاده واجب است دیگر از مبطلات آنست که یقین داشته باشد (نماز)
دو سجده را ترک کرده و نداند که آن سجده از یک رکعت است یا از دو رکعت اعاده نماز میکند بعد از آنکه
دو سجده منسیه را میکند و دو سجده سهو هم میکند احتیاطاً دیگر از مبطلات نماز شک است
میانه یک و دو و در نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی و فرقی نیست میانه آنکه شک در زیادتی باشد
و یا نقصان دیگر از مبطلات نماز شک است در دو رکعت اول از نمازها مطلقاً خواه
چهار رکعتی باشد و خواه نه دیگر از مبطلات نماز شک است در عدد رکعات که نداند چه قدر
کرده و رد سلام مسلمانان واجب کفائی نیست و ساقط میشود بجواب دادن کسی که
مسلم علیهم باشد و جوب واجب فوری است و هرگاه کسی گوید علیک السلام یا سلام یا سلاما
یا و سلام و یا سلام و سلام الله علیک و امثال اینها احوط رد جواب سلام باین آیات

قرآنی مثل سلام علیکم بما صبرتم و هرگاه کسی در نماز باشد و مسلمانی بر او سلام کند جواب او واجبست
و جواب سلام در نماز سلام علیکم است و جایز نیست در جواب علیکم السلام و اگر کسی سلام کند بر کسی که
در نماز است بغیر الفاظ مذکوره یا تحیت بگوید اگر در جواب بقصد دعا کند جایز است و هرگاه در حال نماز
رد سلام کند شنوانیدن آن تحقیقا یا تقدیرا واجبست احتیاطا و جایز است در نماز تحیت
عاطس و هرگاه کسی در نماز عطسه کند جایز است که حمد خدای تعالی بگوید و صلوات بر رسول و
آل او بفرستد و اگر عطسه کند دیگری هم تحمید و صلوات بجا میتواند آورد و مکروه است در نماز
خمیازه و کمانه کشیدن و انگشتها شکستن و بازی نمودن با ریش و ذراعین را بر زمین فرش
نمودن وقت سجود و مدافعه بول یا غایط یا باد کردن و جایز است قطع نمودن نماز
جهت ضرورت چون حفظ نفس محترم از تلف و ضرر و گرفتن غریم که قرض دار باشد که
در وقت نماز دیدش و اگر بگریزد از دستش بدر میرود و دیر میرسد که وقت دیگر بدستش
نیاید و کشتن مار که از آن بیم باشد یا ضبط مالی که ضایع آن مضر باشد و خوف
ضرر ضبط بول و غایط و باد و امثال اینها و جایز است دعا کردن بمباح در هر حال
نماز که بخواهد و احوط آنست که بزبان عربی کلمه ... دعا کند و مستحب است که هرگاه

یا غیر او از اعضا و سنگ ریزه انداختن و بلغم و آب دماغ و آب دهن انداختن هم

بآیه

بآیه که ذکر بهشت در آن باشد برسد از خدای تعالی سؤال کند آنرا و بآیه که ذکر دوزخ
در آن باشد پناه بخدا برد از آن **فصل در احکام شک و سهو** هرگاه ظن بیکطرف باشد
بآن عمل باید اگر در افعال نماز باشد یا در عدد رکعات و هرگاه کسی فراموش کند قراءت
حمد را یا سوره را یا جهر یا اخفات را یا بعضی آیات را تا وقتی که برکوع رود بر او چیزی
لازم نیست و نماز او صحیح است و اگر قبل از رکوع بخاطر آید تدارک می باید کرد الا در جهر و
اخفات که تدارک آن لازم نیست اصلا بلکه در اثنای قراءت نیز تدارک لازم نیست
و اگر کسی فراموش کند ذکر رکوع را تا وقتی که راست شود یا ذکر سجود را یا سجود بر اعضا
سوای جبهه نماز او صحیح است و اما اگر پیشانی گذاشتن بر چیزی که صحیحست سجود بر او
فراموش کند در هر دو سجده نماز او صحیح است و هرگاه امام یا مأموم در نماز شک کند و دیگری
ضبط کرده باشد اعتماد بر قول آنکه ضبط کرده میتواند کرد و فرق نیست میانه افعال
و رکعات و میانه آنکه مأموم عادل باشد یا فاسق و در این باب اعتماد بر قول غیر امام و
مأموم میتواند کرد اگر افاده ظن کند و هرگاه مأموم کاری کند که موجب سجده سهو شود
سجده سهو بجا آورد و هرگاه امام موجب سجده سهو بجا آورد سجده سهو میکند و بر مأموم
لازم نیست و احوط آنست که مأموم نیز بجا آورد و شک اعتبار ندارد با کثرت و

میباید کرد

و بآن التفات نمیکند و هرگاه کسی کثیر الشک شود حکم مذکوره جهت او ثابتست تا وقتی
که او را کثیر الشک نگویند و اگر کسی قراءت حمد را فراموش کند و در اثنای سوره یا بعد از
سوره یا قبل از رکوع بخاطر آید حمد را میخواند و بعد از آن سوره را میخواند و هرگاه رکوع را
فراموش کند و پیش از آنکه بسجده رسیده باشد بیاد آورد رکوع را بجای آورد و بعد از
آن سجود را بجای آورد و هرگاه یک سجده را فراموش کند و پیش از آنکه بحد رکوع رسد در رکعت دیگر
بیاد او آید عود میکند و آن سجده را میکند و آنچه بعد از او واجبست بجای آورد و اگر
هر دو سجده را فراموش کرده باشد و قبل از رکوع بیاد آورد و احتیاط آنست که همین نماز را
تمام میکند با آنکه برگردد دو سجده را و آنچه را که مانده بود بعد از نسیان سجدها یکبار دیگر بکند و
بعد از اتمام یکبار دیگر نماز را اعاده کند و در صورتی که یک سجده را فراموش کرده باشد اگر
عقب سجده اول نشسته باشد نشستن بر او لازم نیست ~~باید بسجده رود~~ و الا لازم است
بآنکه اول بنشیند و بعد از آن بسجده رود و هرگاه کسی تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع
بخاطر آید واجبست که بنشیند و تشهد را ~~فراموش~~ بخواند و بعد از آن آنچه از افعال
نماز که بعد از تشهد است بجا آورد و هرگاه بعد از سلام متذکر شود که صلوات بر پیغمبر و
آل او فراموش کرده بعد از سلام آنرا قضا میکند و اگر یک سجده را فراموش کند و تا

[illegible]

بجا آورد

رکوع

رکوع بخاطر نیاید بعد از نماز قضا میکند و در صورت مذکوره دو سجده سهو واجبست و
هرگاه کسی تشهد را فراموش کند و بعد از رکوع بخاطر او آید دو سجده سهو میکند با وجود دو سجده سهو
تشهد را قضا میکند بعد از سلام و هرگاه کسی سجده را در رکعت آخر فراموش کند و بعد از
تشهد و قبل از سلام بخاطر او آید رجوع میکند و سجده را بجای آورد و بعد از آن تشهد و سلام میگوید
و هرگاه کسی فراموش کند تشهد را و بخاطر او آید تا وقتی که سلام بجا آورد همان تشهد را قضا میکند
خواه حدث سر زده باشد و خواه نه و احتیاطا دو سجده سهو میکند و تقدیم جزء منسی بر سجده
سهو واجبست مطلقا و تقدیم سجده سهو جهت آن جزئی را که پیش سهو کرده بر سجده سهو جهت
جزئی دیگر که بعد سهو کرده واجب دانسته اند و اگر کسی شک کند در بعض افعال و هنوز
از موضع آن در نگذشته باشد واجبست که آن فعل را بجا آورد و اگر بعد از کردن او را بخاطر
آید که آن فعل را بجا آورده بود لکن مکرر شده اگر آن فعل رکن بوده آن نماز باطل است و اگر
رکن نبوده صحیح است و اگر کسی شک کند در رکوع و هنوز ایستاده باشد پس برکوع رود
و در اثنای رکوع اگر بخاطر او آید که رکوع را کرده بود نماز را اعاده کند و احتیاط آنست که رکوع را
منهدم سازد و نماز را اعاده نکند تمام کند و اعاده هم کند و اگر احتیاط نکند نماز را از
سر گیرد و اگر بعد از انتقال بواجبی دیگر در فعلی شک کند ملتفت بآن نشود

و علی ای تقدیر نماز را از سر گیرد

و فرقی نیست در آنکه شک در دو رکعتی اول نماز باشد یا غیر آن
و یا متعلق بر کن باشد یا غیر آن و اگر کسی بعد از شروع در سوره
شک کند در خواندن فاتحه التفات نمیکند و نماز او صحیح است و اگر
کسی شک کند در قراءت بعد از شروع در قنوت همین حکم دارد
و اگر شک در بعضی از حمد و یا سوره کند بعد از اشتغال ببعض دیگر احتیاط
آنست که عود میکند بقصد احتیاط و اگر کسی شک کند در سجود در اثنای
تشهد یا در تشهد بعد از ایستادن التفات نمیکند و اگر کسی شک
کند در تشهد و هنوز خوب نه ایستاده باشد تشهد را
بجا می آورد و اگر کسی شک کند در سجود
و هنوز خوب نه ایستاده باشد رجوع میکند
بسجود و در نماز چهار رکعتی اگر
شک میانه دو و سه باشد بنا را

بر سه

بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته میکند و احتیاط
آنست که یک رکعت ایستاده را بکند در این موضع و در هر موضعی که شک تعلق بگیرد بدو
شرط است در علم و جوب اعاده اکمال سجدتین یعنی شک وقتی که باشد که سر از سجده
دوم هم بر داشته باشد و اگر کسی شک کند میانه سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را
تمام میکند و نشسته دو رکعت نماز احتیاط میکند و اگر شک کند میانه دو و چهار بنا را
بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند اگر بعد از اکمال سجدتین باشد و دو رکعت نماز ایستاده میکند
و اگر شک کند میانه دو و سه و چهار سلام بجا می آورد و دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت
نماز نشسته میگذارد و تقدیم دو رکعت ایستاده بر دو رکعت نشسته احتیاط و اگر بعد از فعل (حاشیه: واجب است)
آنچه شک کرده بخاطر آید آنچه کرده ضرر نرساند چه اگر نمازش درست و تمام بوده این
احتیاطها نماز سنت حساب میشود برای او و اگر نادرست و ناقص بوده است
این احتیاطها تتمه آن شده است و صحیح است و اعاده ضرور نیست بلکه نباید کرد و
همچنین تتمه را نباید کرد چه احتیاط کافی است برای تتمه و صحیح باشد و در نماز احتیاط معتبر است
آنچه در نماز معتبر است الا آنکه سوره نمی خواند و اخفات میکند قراءت را در نماز احتیاط

وقنوت نمی خواند و واجبست قبل از فعل منافی بنماز احتیاط اشتغال نمودن و احتیاط
آنست که فوراً بنماز احتیاط شود بی تخلل منافی و همچنین است حکم اجزاء منسیه و
احتیاط آنست که اگر احتیاط متعدد کند جهت چند چیز رعایت ترتیب آنچیز که احتیاط جهت
آنست مرعی دارد و هرگاه در نماز نافله کسی شک کند در عدد رکعات بنا را بر اقل
میگذارد بهتر است و اگر کسی در اثنای نماز بر سبیل نسیان حرف زند واجبست که
دو سجده سهو بجا آورد و در این حکم است سلام در غیر موضع و اگر کسی شک کند در میانه چهار و
پنج دو سجده سهو بر او واجبست و شک در میان چهار و پنج یا سیزده صورت است
یا شک بعد از سر برداشتن از سجدتین است نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجا می آورد
و در غیر این صورت اعاده البته بکند و اگر در بعضی صورتها اعاده هم بکند خالی از احتیاط
نیست و یا آنکه شک قبل از سر برداشتن از سجده دوم است بعد از اتمام ذکر (حاشیه: در سجده دوم یا بعد از ... سجده دوم قبل از اتمام)
یا بین السجدتین یا پیش از سر برداشتن از سجده اول بعد از اتمام ذکر یا قبل از
اتمام ذکر در این شش صورت سجده سهو میکند و اعاده نیز میکند البته غیر صورت اول که
اعاده لازم نیست لیکن احوط اعاده است چنانکه گفته شد و اگر بعد از سر برداشتن

از رکوع یا بعد از اتمام ذکر یا قبل از آن باشد در این سه صورت نماز باطلست ظاهراً
لیکن احوط آنست که همان نماز را تمام میکند و احتیاطاً نماز را یکبار دیگر اعاده میکند
البته و اگر قبل از رکوع یا بعد از قراءت یا در اثنای قراءت یا قبل از اکمال قیام
باشد در این چهار صورت باید ایستادن را برهم زند و بنشیند و سلام بگوید و احتیاطاً
نماز را یکبار دیگر اعاده بکند بعد از آنکه دو رکعت نماز احتیاط نشسته کرده باشد
برای نماز اول زیرا که شک او راجع به سه و چهار شده در هر صورت سجده سهو
نیز احتیاطاً باید کرد و بجهت هر زیادتی و نقصانی که در نماز واقع شود سجده
سهو واجبست احتیاطاً و سجده سهو دو سجده است و محل آن بعد از سلام است
و واجبست میانه سجده تین نشستن تا دو سجده تحقیق یابد و ذکر در سجده سهو واجبست
احتیاطاً و ذکرا اینست بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و مخیر در این (حاشیه: و آل محمد)
ذکر نیست و تشهد خفیف و تسلیم بعد از سجده تین واجبست احتیاطاً و تشهد اینست
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل
علی محمد و آل محمد سلامش السلام علیکم است و بس و اگر وحده لا شریک له
و عبده و رسوله نیز بگوید مانعی ندارد و نیت معتبر است و سجود بر اعضای سبعه و کذا

پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح باشد واجب است و شرط است طهارت و استقبال
قبله و ستر عورت و واجب است مبادرت کردن بسجدهٔ سهو و تأخیر جایز نیست و اگر
فراموش کند هر گاه بخاطر آید بجا آورد و اگر عمداً ترک کند نماز او صحیح نیست ظاهراً و اگر چند چیز
که هر یک مقتضی سجدهٔ سهو باشد واقع شود جهت هر کدام سجدهٔ سهو باید کرد و هر مرد
مکلف که ترک نماز کند و این ترک را حلال داند و شبهه محتمله در حق او نکند مانند
کسی که همیشه در بادیه بوده که ملاقات او بمسلمانان کم بوده و شرایع اسلام باو نرسیده
باشد و این شخص مسلمان زاده باشد مرتد است و احکام مرتد بر او جاریست و اگر زن
باشد حاکم شرع از او طلب توبه میکند و اگر نکند او را حبس میکند و در اوقات نماز او را
میزند تا توبه کند مادام که زنده باشد و اگر مرد مسلمان زاده نباشد حاکم شرع از او طلب توبه
میکند و اگر قبول نکند او را میکشد و اگر تارک نماز ترک را حلال نداند حاکم شرع او را تعزیر
میکند تا سه مرتبه اگر در ترک نماز اصرار کند در مرتبهٔ رابع حاکم شرع او را میکشد احتیاطاً
و قضاء نماز بر تارک نماز واجب است اگر ترک کند عمداً یا ~~اخلال کند بر~~ آنچه موجب — یا اخلالاً یا بآنکه اخلال کند که ح
بطلان نماز میشود و گفته شد یا بجهت خواب یا بجهت نسیان یا بسبب شرب چیزی
که مست کند یا خواب آورد و در بیهوشی واجب نیست و در این حکم است نفاس و حیض

۱۹

و کفر اصلی و اگر از مخالف نماز فوت شود و بعد از آنکه بمذهب حق در آید بر او لازم است
قضای آن و هر نمازی که در حضر فوت شده باشد تمام قضا باید کرد و هرچه در سفر فوت
شده باشد قصر قضا باید کرد و اگر از کسی یک نماز از پنج ~~وقت~~ نماز یومیه فوت شده باشد و او را
یقین نباشد که آن کدام است یک چهار رکعتی نماز میگذارد مردد میکند میانهٔ ظهر و عصر و عشا و یک
سه رکعتی و یک دو رکعتی و اگر از او نمازها فوت شده باشد و عدد آنرا نداند چندان نماز
میکند که بر ظن او غالب آید که آنچه فوت شده بود بعمل آمد احتیاطاً و اگر عدد نمازهای
فوت شده را نداند و تعیین نماز را نداند اقوی بعمل آوردن قدر یقینی است
و احوط آنست که آنقدر را که مظنون است بعمل آورد و اگر میت وصیت کند که
مال دهند که از جهة او نماز کنند بمقتضی وصیت او عمل باید کرد و استجارهٔ صلوة جهت
او جایز است و هرگاه در ذمهٔ میت قضای جمیع باشد واجب است بر ولی قضای جمیع
بکند و هرگاه تارک الصلوة نماز بسیار را عمداً ترک کرده باشد بر ولی او واجب
نیست قضا و احوط آنست که جمیع را قضا بکند و این حکم در زن نیز
جاریست و جای که نماز بر ولی واجب باشد استجارهٔ آن نتوان کرد لیکن
اگر بکند استجاره بنحوی که صحیح باشد یا تبرعاً نماز برای او کرده باشند — شود

ظاهر آنست که از گردن میت بیفتد و بریء الذمه شود و نماز
بجماعت کردن سنت مؤکد است در فرایض که نمازهای واجبه
باشد و در بعضی شرط است مثل نماز جمعه و در بعضی نمازهای سنتی
نیز مستحب است مثل نماز استسقا و باید پیشنماز عادل باشد
نزد مأموم و عدالت حسن ظاهر است که بمعاشرت ظاهریه ظاهر گردد — شود
بدی از او سر نزده و اگر احیاناً سر زده توبه درست نموده اگر خود
معاشرت ننموده دیگران که وقوف داشته باشند از بد و نیک
معاشرت عفه باشند و خبر دهند که بدی از او از او ندیده ایم و
هرگاه مأموم مطلع شود بر فسق امام یا حدث او یا کفر او
بعد از فراغ از نماز نماز او صحیح است و اعاده بر او لازم
نیست و اگر در اثنای نماز باشد عدول بانفراد کند و اگر پیش از نماز دانسته و اقتدا باو
کرده و نماز کرده اعادهٔ آن نماز واجبست و جایز نیست امام هرگاه مأموم مرد باشد و میانه
او و امام حایل باشد و مانع باشد از مشاهدهٔ امام یا مشاهدهٔ کسی که امام را
بیند و اگر حایل کوتاه باشد و اگر مأموم امام را نه بیند و بعضی از مأموم را

۲۰

بیند نماز او صحیح است و اگر مأموم در بیرون مسجد ایستاده باشد محاذی باب و باب مفتوح باشد
و مشاهده امام یا بعض از مأمومین کند نمازش صحیح است اما نماز آنها که طرف راست
یا چپ او باشند اگر محاذی باب نباشد مشکل است که صحیح باشد و اگر در پیش روی صف مذکور
صف دیگر باشد بایستد از یمین و یسار باب نماز ایشان باطلست و هم چنین نماز جماعت
[illegible] مقابل نشینند و این طرف و آنطرف اشکال دارد در هر صف که باشند لیکن در صفها
که بعد از صف اول است دور نیست که صحیح باشد نماز همه ایشان چه باب باشد و چه نباشد — مقابل ح
اما صف اول نماز اینطرف و آنطرف باب صحیح بودنش نهایت مشکل است و اگر مأموم
زن باشد حایل جایز است و جایز نیست علو امام بر مأموم بما یعتد به نه در ابنیه
و نه در صحرا و جایز است که مأموم نسبت بامام در موضع بلند بایستد لیکن بهتر آنست که
موضع امام و مأموم است مطلقا و جایز نیست تباعد میانهٔ امام و مأموم زیاده از
مسقط جسد آدمی و مکروه است که مأموم در صف تنها بایستد هرگاه در صف جا از او باشد
و الا اگر اهمیت ندارد بهتر آنست که مقابل امام بایستد و بر مأموم حرامست قرائت
حمد و سوره در عقب امامی که اقتدا باو صحیح باشد مگر آنکه نماز جهریه باشد و مأموم قرائت

امام را نشنود در این صورت مستحب است که قراءت کند عقب امام و اگر در عقب امام
از مخالفین نماز کند خود آهسته تا ممکن قراءت کند و کافی است در این حمد تنها
و قراءت سوره متعذر باشد و در اذکار واجبه مأموم اکتفا بخواندن امام نمیکند و باید
مأموم پیش روی امام نایستد بلکه احوط آنست که از امام پستر بایستد اگرچه
قلیل باشد و اگر مأموم یکی باشد در طرف راست امام بایستد و جایز نیست
مأموم ایستاده با امام نشسته اقتدا کند و هرگاه شخص منفرد آغاز نماز کرده باشد و جماعت
میسر شود مستحب است اعاده جماعت چه مأموم شود چه امام و مکروه است
بعد از قد قامت الصلوة حرف زدن بلکه دور نیست که حرام باشد و بر مأموم واجب است
متابعت امام در افعال واجبه یعنی پیش از امام فعلی نکند البته بلکه احوط آنست که
بعد کند با آنکه امام کرد آخر مأموم بکند و همراه نکند و احتیاط آنست که در اذکار
هم بعد از امام بکند و تکبیر الاحرام البته بعد از تکبیرة الاحرام امام بگوید و اگر پیش
از امام برکوع رود یا سر بردارد یا بسجده رود یا سر بردارد اگر عمداً کرده احتیاطا
اعاده نماز بکند و اگر خطا کرده یعنی بتوهم آنکه امام برکوع رفت اینهم رفت

و ظاهر

و ظاهر شد که نرفته بود عود نمیکند و با امام ملحق شود و بعد از امام برکوع رود و اگر
وقت داشته باشد اعاده نماید و ملحق شود و اگر وقت نداشته باشد با آنکه امام باو
ملحق شود و فرصت عود و الحاق با امام نباشد پس باکی نیست همراه امام باشد
و بعد از امام سر بردارد و همچنین است حال صورت دیگر که مذکور شد یعنی سر از
رکوع برداشتن و رفتن بسجود و سر از سجود برداشتن چه حکم همه یکیست و چنانکه
گفته شد و جایز است که مأموم بدو رکعت اول نماز ظهر کند به دو رکعت آخر نماز عصر اقتدا
هرگاه مسافر باشد و نماز واجب که در کیفیت مخالف باشند چون یومیه و کسوف
اقتدا یکی بر دیگری نتوان کرد و هرگاه کسی داخل شود بموضع جماعت و ترسد که پیش از
رسیدن بصف رکوع را در نیابد جایز است که پیشتر اقتدا کند و همانجا برکوع
رود و در اثنای رکوع ملحق شود اگر نزدیک باشد و احوط آنست که پا را بکشد و برود
و اگر دور باشد رکوع و سجود را همانجا کند و بعد از برخاستن ملحق شود و اگر کسی در دو رکعت
آخر با امام ملحق شود آنچه در یافته اول نماز حساب میکند و بعد از فارغ شدن امام تتمه را
میکند و قراءت در این صورت واجب است و بهتر آنست که سوره نیز بخواند بلکه لازم است هرگاه

تواند و مسبوق هرگاه بتشهد و قنوت امام متابعت میکند و بعد از تسلیم امام برمیخیزد
و آنچه در نیافته بجا آورد و نیت انفراد لازم نیست و اگر امام داخل نماز شود یا اقامت
گفته شود و مأموم در نافله باشد و بیم فوت شدن جماعت باشد خواه بیم فوت جماعت یک رکعت
باشد و خواه بیشتر نافله را قطع میکند و اگر امام داخل نماز شود و مأموم در فریضه باشد
نقل بنافله میکند و تمام میکند و اقتدا میکند و اگر کسی قبل از سجده یا در سجده داخل نماز جماعت
شود و نیت اقتدا کند و با امام سجده کند وقت برخاستن تکبیر میگوید یعنی احتیاطا اعاده
تکبیرة الاحرام و در جماعت واجبه انفراد جایز نیست و جایز نیست منفرد را نیت اقتدا
در اثنای نماز و جایز است تسلیم مأموم قبل از امام هرگاه حاجتی داشته باشد و مستحب است
امام از جای خود منحرف نشود و بگردد تا وقتی که مسبوقین نماز را تمام کنند و مستحب است
که امام هرچه گوید مأموم بشنواند و برساند سوای شش تکبیر که همراه تکبیرة الافتتاح میگوید
و ناخوش است مأمومین با امام بشنوانند آنچه میگویند از اذکار و قراءت و واجب است
قصر در نماز خوف خواه در سفر و خواه در حضر و خواه بجماعت و خواه فرادی و کسی که اجل
فرو رفته باشد یا غریق باشد نماز میکند بحسب امکان و اگر از استعمال افعال عاجز باشد

ایما میکند و قصر نمیکند الا در سفر یا خوف و نماز را در هشت فرسخ قصر باید کرد و اگر
چهار فرسخ برود و در خاطر داشته باشد که همان روز برگردد قصر باید کرد و اگر
قصد همان دارد که پیش از ده روز برگردد و عود بمکان خود میکند احوط قصر است
و اگر قصد معاودت قبل از ده روز نداشته باشد احتیاط آنست که تمام
کند و اگر قصد اقامه در اثنا داشته باشد تمام کند هم در راه و هم در مقصد و اگر قصد
اقامه هیچ نداشته باشد و خواهد برگردد البته لیکن نداند که چه وقت بر میگردد
و احتیاط آنست که قصر و اتمام هر دو بکند تا برگردد و بمنزل رسد بلا ترخص و اگر
برا او معلوم نباشد که آن مسافت بحد مسافت شرعی رسیده یا نه برا او قصر واجب
نیست و احتیاطاً هر دو را بکند و مجهول بودن مسافت جهت تحقیق لازم
نیست لیکن احوط آنست اگر میسر باشد او را و اگر کمتر از مسافت قصد او
باشد و چون بآن مکان رسد قصد مقاصد دیگر کند که هر یک کمتر از مسافت
باشد قصر کردن برا او واجب نیست هر چند مجموع بحد مسافت شرعی یا زیاده
رسیده باشد و در برگشتن هرگاه تا خانه خودش بقدر مسافت شرعی باشد

و قصد آنرا داشته باشد قصر کند و از شروط وجوب قصر آنست که سفر حرام نباشد و سفر حرام

شامل سفری هست که غایت آن سفر حرام باشد و اگر مسافر عاصی رجوع کند از معصیت

در اثنای سفر تقصیر میکند اگر بقیه بقدر مسافت باشد و اگر مسافر قصد معصیت

کند در اثنای سفر مباح رخصت تقصیر برطرف میشود و اگر عود میکند بطاعت قصر میکند

اگر بقیه بحد مسافت باشد و دیگر از شروط وجوب قصر آنست که سفر زیاده بر حضر

نباشد و این تفصیل دارد و درین مختصر گنجایش ذکر آن نیست و مجمل آنکه مکاری

و ملاح و مثل آنها از کسی که در سفر پیشه و عمل او نباشد و مثل سیاه خیمه نشین

از کسانی که وطن ندارند و خانه بکول نباشد پس اگر از اینها باشد نماز را تمام و روزه

بگیرد بشرط آنکه سفر ایشان بهمان سفر پیشه و عمل ایشان باشد نه آنکه غیر آن سفر باشد

مثل سفر حج یا غیر سفر پیشه باشد چه درینوقت مثل دیگران قصر نمایند و شرط دیگر آنکه

مکاری ده روز در خانه اش نماند و همچنین در بلدی که دخول آن میشود پس اگر ده روز

بماند در همان سفر بعد از آن نماز و روزه را قصر نمایند و اما از شروط قصر حد ترخص است

شخصی که در پای دیوار آخر و آن پنهان شدن از نظر مسافر و فقها گفته اند که پنهان شدن صورت خانه

و وطن باشد و پنهان

شدن آن شخص است از نظر مسافر

باد دیوارها

یا دیوارها است از نظر مسافر و خفا از قوت بینایی نیست آنچه گفته اند و یا نشنیدن اذان آنست

و مراد از اذان اذان متعارف است و چنانکه در رفتن حد ترخص شرط است در

برگشتن هم نیز چنین است یعنی هرگاه رسید بجائی که اذان شهر را بشنود یا شخص پای دیوار

شهر را ببیند نماز را تمام میکند و روزه را میگیرد هر چند داخل خانه اش نشده باشد

هرگاه مسافر بمکانی رسد و در آنجا قصد ماندن ده روز نماید حکم سفر او منقطع میشود

و بعضی از روز روز کامل حساب نمیشود پس اگر قصد اقامت کند نزد زوال نهایت

مدت مدة زوال روز یازدهم خواهد بود و نیت اقامت اگر کمتر از ده روز

باشد قصر می باید کرد و معتبر صدق اقامت در بلد است عرفاً و عدم تولا اگر تردد اوقات

باعث عدم صدق عرفی میشود و گاهی نمیشود و اگر در رستاق قصد اقامت طویلی نماید

که از دهی بدهی منتقل میشده و قصد و عزم اقامت عشره در یکی از مواضع آنجا

نداشته باشد حکم سفر او باطل نمیشود و اگر کسی متردد باشد در موضع واحد تا سی روز قصر

میکند بعد از آن تمام و اگر کسی قصد اقامت ده روز کند و بعد از آن نیت او تغییر یابد

و عازم سفر شود و قصر میکند مادام که یک نماز تمام بعد از قصد اقامت نکرده باشد

و هرگاه یکنماز فریضه تمام کند بعد از عزم بر اقامت عشره و بعد از آن عزم او تغییر یابد و عزم

سفر کند یا متردد شود حکم او تمام است تا وقتی که بسفر بیرون رود و بعزم سفر و بحد ترخص

برسد و آنچه باعث زوال حکم سفر است نماز فریضه است پس اگر نافله کند که

در سفر مشروعیت ندارد چنین نافله ظهر حکم سفر او زایل نمیشود و معتبر اتمام نماز است و اگر

تمام نشد تغییر عزم او هم رسید باز قصر است هر چند تغییر عزم بعد از گذشتن از موضع باشد پس نماز را

بر هم زند و باز از سر گیرد و قصر کند و هرگاه ببلدی رسد که او را در آنجا منزلی باشد که وطن او باشد

چنانکه در عرف صادق آید استیطان کافیست در تمام و اگر در آن بلد منزلی که وطن

او نباشد قصر میکند و اگر شرایط تقصیر متحقق شود واجبست که نماز را قصر کند

مگر در چهار موضع که مخیر است میانه قصر و اتمام حرم خدا و حرم رسول صلعم و مسجد کوفه و

حایر حضرت امام حسین علیه السلام و احتیاط قصر است درین مواضع نیز البته و تخییر در مواضع اربعه

مخصوص صلوة است نه صوم و نوافلی که در سفر ساقط میشود درین اماکن توان کرد

و درصورتیکه تمام خاطر جمع باشد و گر مسئله عالم باشد بوجوب قصر در سفر هرگاه تمام کند نماز

او باطل است و اعاده در وقت و قضا در خارج وقت بر او لازم است و اگر از روی جهل بحکم

تمام کند بر او اعاده نیست نه در وقت و نه خارج وقت و اگر کسی در بلدی اقامت عشره کند

و جاهلاً نماز را تمام نکند بر او اعاده لازم نیست احتمالاً و احوط اعاده است و در غیر

اینصورت باطل است و اگر کسی بعد از دخول وقت و قبل از نماز سفر کند در اینصورت قصر میکند

و اگر در سفر وقت داخل شود و قبل از نماز حاضر شود در اینصورت تمام میکند و اگر مسافر

در غیر بلد خود قصد اقامت عشره کند و یکنماز را تمام کند آنگاه بیرون رود بکمتر از مسافت

و عزم و عود اقامت داشته باشد قصر نمیکند بلکه تمام میکند لیکن اگر نماز قصر هم بکند احوط

خواهد بود مگر آنکه در برگشتن هم عزم قصد اقامت عشره داشته باشد چه بحسب ظاهر

فقها در اتمام کردن بدون احتیاط تاملی نیست فصل در صوم و آنچه که مبطل

صوم است خوردن و آشامیدن است و جماع کردن و عمداً باقی ماندن بر جنابت

تا صبح بتفصیلی که خواهد آمد و روزه مندوب موقوف بغسل جنابت نیست و زن حایض

که عمداً اخلال کند بغسل حیض روزه او باطل است و قضا لازم است و اگر جنب را غسل

متعذر باشد تیمم میکند و خواب اول در جنابت در حالتی که نیت غسل کردن داشته باشد

و امید بیدار شدن را داشته باشد جایز است و اگر تا صبح بیدار نشود قضای آن روز بر او لازم

احکام صوم

لازم نیست ومحتلم که از خواب بیدار شود وبخواب رود بقصد وامید بیدار شدن وبیدار نشود
تا صبح قضا میکند احتیاطا وهرگاه بخوابد ونیت غسل نداشته باشد براو قضا وکفاره
لازم است وخواب مذکور حرام است وخواب دوم جنب که بدستور خواب اول که گذشته
باشد وبصبح برسد قضا تنها براو لازم است واجبست اما در خواب سیم قضا وکفاره
نیز احتیاطا لازم است ومحتلم نیز مثل جنب است وبقای بر تیمم وشکستن آن تا صبح احوط است
دیگر از مبطلات صوم رسانیدن غبار غلیظ است بحلق ودر صوم قضا وکفاره
هر دو لازم است احتیاطا هر چند رسانیدن غبار غلیظ بحلق موجب فساد صوم نیست
علی الاقوی اما احتیاط اجتنابست واز دود قلیان وامثال آن احتیاط
اجتنابست ودیگر از مبطلات صوم استمناء است یعنی طلب نزول منی کردن با حصول آن
موجب قضا وکفاره است وهرگاه ملاسه کند آنقدر که انزال شود روزه او باطل است و
قضا وکفاره لازم است واگر کسی مکرر نظر بر زن کند وانزال کند اگر قصد انزال
نداشته باشد وبا آن معتاد نیست روزه فاسد نمیشود واگر قصد انزال داشته باشد
یا عادت او باشد انزال کردن قضا وکفاره لازم است وهمچنین استماع صوت وتخیل

وامثال

وامثال آن از مبطلات صوم عمدا قی کردن است وبر او قضا تنها است واگر بی اختیار
آید بر او قضا لازم نیست واحوط قضا است از مایع حقنه کردن ودوائی که در احلیل
ریخته شود وبجوف رسد موجب فساد صوم نمیشود وهمچنین اگر جراحتی را مداوا کنند
وبجوف رسد وچکانیدن دوا در گوش موجب فساد صوم نمیشود واحتیاط
اجتنابست وسعوط در بینی هرگاه تعدی بحلق نکند جایز است از مبطلات
صوم علی الاحوط کذب بر خدا یا رسول یا احدی از ائمه صلوات الله علیهم است
واحوط قضا وکفاره است هرگاه کرده شود واحوط آنست که کسی که اهلیت
فتوی نداشته باشد فتوی ندهد از جهت روزه اش نیز ونقل مسئله شرعیه از فقها
چنین گفته اند یا فلان فقیه چنین گفته ظاهرا ضرر ندارد ولیکن خود نگوید
که مسئله چنین است از مبطلات صوم علی الاحوط ارتماس در آب است
وحرام نیز هست واحوط قضا بلکه کفاره هم هست وفرقی نیست در بطلان صوم
میانه روزه واجب وسنت ومستحب ومکروه است صایم را بوسیدن زنان
وملامسه وملاعبه با ایشان اگر محرک شهوت شود وسرمه کشیدن بچیزی که طعم داشته باشد

که بحلق رسد یا مشک داشته باشد واخراج خونی که مضعف صایم باشد وحمام مضعف
وبوییدن ریاحین خصوصا نرگس وبوی خوش مستحب است برای صایم ومکروه است جامه
تر کند وبپوشد وزن صایمه در آب نشیند بلکه احوط اجتنابست وجایز است
چیز خوردن ومفطر بجا آوردن هرگاه ظن حاصل شود ببقای شب وجایز است
فعل مفطر با ظنی که حاصل شود از استصحاب بقای شب بلکه با شک در طلوع
صبح وهرگاه در صورت مذکوره با قدرت بر مراعات وملاحظه صبح کردن مفطر
بجا آورد ومعلوم شود که در آن وقت صبح طالع بوده قضا بر او لازم است
نه کفاره ووجوب قضا مخصوص است بصورت قدرت بر مراعات وقت وهرگاه
مراعات کند وظن او حاصل شود که فجر طالع نشده ومفطر بجا آورد وبعد از آن
معلوم شود که فجر طالع بوده قضا بر او واجب نیست وهرگاه کسی مفطر بجا آورد ومعلوم
شود که فجر طالع بوده در غیر ماه رمضان ونذر معین روزه آن روز فاسد است
خواه واجب وخواه سنت مندوب وخواه تناول مفطر قبل از مراعات بوده باشد وخواه
بعد از آن علی الاحوط هرگاه کسی اخبار کند که فجر طالع نشده وقدرت بر مراعات

داشته باشد

داشته باشد وکلام آن مخبر را قبول کند وتناول مفطر نماید وبعد از تناول مفطر
معلوم شود که فجر طالع بوده قضا بر او لازم است نه کفاره واگر مخبر اخبار کند
بطلوع فجر وقبول نکند وتناول مفطر بجا آورد بنا بر آنکه ظن بکذب او داشته باشد
هرگاه فجر طالع بوده قضا واجبست واگر ظن بدخول شب بهم رسد وافطار کند و
بعد از آن معلوم شود که روز بوده بر او چیزی نیست واحوط قضا است
واگر کسی مضمضه کند جهت وضوی نماز واجب وآب بحلق او رود قضا بر او واجب نیست
اگر جهت وضوی مستحب یا تبرید یا عبث باشد وآب بحلق او رود بی اختیار قضا
بر او واجب نیست احتیاطا واگر کسی بقایای غذا را عمدا بلع کند بر او قضا وکفاره
لازم است احتیاطا واگر سهوا بلع کند بر او قضا واجب نیست وفاسد نمیشود
روزه بمکیدن انگشتر وغیر آن وخاییدن چیزی از طعام جهت طیر وطفل واگر
صایم چیزی بخاید وچیزی از آن بی اختیار بحلق او رود روزه فاسد نمیشود وبلغمی که
از سینه بر آید یا از دماغ فرود آید وبدهن برسد باکی نیست واگر برسد بفضای
دهن وفرو برد حکمش است که قضا وکفاره هیچیک بر او لازم نباشد واحوط اجتنابست

بلکه احوط قضا و کفاره است و اگر کسی روزه داشته باشد و نسیاناً مفطری بجا آورد
روزه او باطل نمیشود و فرقی نیست میانه واجب و سنت و روزه ماه رمضان
و غیر آن اگر عمداً مفطر بعمل آورد روزه او باطلست و اگر روزه رمضان باشد قضا
و کفاره هر دو واجبست و اگر از روی جهل مسئله افطار کند قضا و کفاره هر دو لازم است
احتیاطاً و اگر کسی را اکراه کنند بر افطار بهر نحو که باشد روزه او باطل نمیشود و قضا واجبست
کفاره در تناول مفطر عمداً در روزه رمضان و قضای روزه ماه رمضان هرگاه بعد از
زوال باشد و افطار در قضای رمضان بعد از زوال جایز نیست و قبل از زوال جایز
نیست و پیش از زوال جایز است با سعت وقت و کفاره افطار ماه رمضان
عتق رقبه یا صوم شهرین متتابعین یا اطعام شصت مسکین است و اگر افطار بحرام
نموده کفاره جمع یعنی هر سه کفاره را با هم بعمل آورد و تتابع شهرین باین بعمل می آید
که یکماه و چیزی از ماه دیگر اگر چه یکروز باشد متصل با آن یکماه بعمل آورد و موانع
صوم که از اضطرار حاصل شود چون حیض و بیماری ضرر بتتابع ندارد و هرگاه برطرف
شود مشغول صوم شود بلا فصل و اگر نشود تتابع برطرف میشود باید از سر بگیرد

و اطعام شصت مسکین به سیر کردن مسکینهاست بهم میدهد و اگر خشک باشد نان
بدهد میتواند و بهر مسکین یک مد که ربع من تبریزی باشد عباسی باشد تخمیناً و بعضی دو مد
گفته اند و اول اقوی است و ثانی احوط خصوصاً در صورتی که اصلاح آن بطبخ یا نان
خوردن بکند و فا نکند کفاره و قضای ماه مبارک رمضان که افطار کند بعد از زوال
اطعام ده مسکین هر مسکینی مدی و بعد از عجز سه روز روزه بگیرد و اطعام بعد در اینجا
و در افطار ماه رمضان از گندم و خرما و امثال اینها هر چه باشد لیکن احتیاط و بهترین
گندم است و خرما والله یعلم و اگر کسی در روزه افطار کند و بعد از افطار امری
که مقتضی سقوط روزه است از او تحقق یابد کفاره از او ساقط نیست و اگر بعد از
افطار معلوم شود که آن روز از شوال بوده کفاره از او ساقط است
و هرگاه مرد زن خود را اکراه کند بر جماع دو کفاره بر او واجب میشود و روزه
زن صحیح است هرگاه تحت اکراه باشد و بر آن باقی باشد تا آخر جماع و اگر باختیار
خودش آید ضرر ندارد و اگر زن مطاوعت کند روزه او باطل میشود و کفاره بر او
لازم میشود و اگر زن اجنبیه را اکراه کند متحمل کفاره او نمیشود و احوط آنست

که متحمل شود و هرگاه کفاره بر کسی لازم شود بعد از فوت او دیگری تبرع میتواند کرد و میت
بری الذمه میشود و در حی جایز نیست تبرع دیگری در روزه گرفتن و اما عتق رقبه و
اطعام مساکین پس آن محل اشکال است و جایز نیست صوم یوم الشک به نیت رمضان
و مجزی نیست از رمضان هرگاه ظاهر شود که از رمضان بوده و اگر به نیت ندب
بگیرد و ظاهر شود که از رمضان است تجدید نیت وجوب کند و اگر بقصد افطار شب
بروز آورد و چیزی نخورده باشد و ظاهر شود که از رمضان است تجدید نیت میکند تا زوال
نشده و مجزیست و اگر زوال شده باشد قضا میکند وجوباً و حرام است روزه عید فطر
و اضحی و یوم الشک به نیت رمضان و همچنین به نیت تردید که اگر از رمضان است
از رمضان و اگر شعبان است شعبان و نذر معصیت و روزه صمت و صوم وصال
و روزه در سفر بغیر آنکه استثنا شده و روزه در حال بیماری در صورتی که از آن
متضرر باشد و اگر مریض با ظن با مضرت روزه بگیرد روزه او صحیح نیست و قضا
بر او لازم است و مکروه است روزه سنت گرفتن از برای کسی که او را دعوت با کل نمایند
و روزه بر غیر بالغ و مجنون واجب نیست و همچنین بر بیمار و بر کسی که متضرر شود از صوم

[margin: محل اشکال]
[margin: مجزی نیست و اگر در خفا... روز / تا پیش از غروب... شود که از / رمضان است ...]

و حایض و نفسا و در سفری که تقصیر باید کرد روزه صحیح نیست و اگر روزه بگیرد در سفر و عالم باشد
بوجوب افطار روزه او صحیح نیست و اگر جاهل باشد باین حکم و از روی نادانی روزه بگیرد قضا بر او واجب نمیشود
و اگر قدوم مسافر قبل از زوال باشد و چیزی از مفطرات بجا نیاورده باشد واجبست اتمام روزه
و مجزی است و اگر قدوم مسافر بعد از زوال باشد روزه آنروز بر او واجب نیست و احتیاط
اجتناب مفطرات است و قضا باید کرد و بر طفل و مجنون و کافر اصلی و بیهوش قضا واجب نیست
و واجب است قضا بر مرتد و حایض و نفسا و نایم و ساهی هرگاه نیت نکرده باشد و اگر
بعد از صبح کافر مسلمان شود یا مجنون عاقل شود یا بیهوش بهوش آید یا طفل بالغ شود روزه
آنروز بر او واجب نیست و احتیاط آنست که چیزی نخورد و قصد روزه کند و اگر قبل از صبح باشد
واجب است و اگر تمام روزه ماه رمضان یا بعض از آن فوت شود بسبب بیماری
و او در آن بیماری بمیرد ساقط میشود از او قضا و اگر بسبب بیماری روزه از کسی
فوت شود و بیماری او مستمر شود تا رمضان دیگر روزه او ساقط میشود و بر او
واجب است که تصدق کند و در این صورت اگر روزه بسبب دیگر غیر مرض فوت
شود بر او قضا واجب است و اگر کسی در میان رمضان و رمضان دیگر از کوفت
بری شود و از روی تهاون ترک قضا کند تا رمضان دیگر قضا میکند و کفاره میدهد

وتصدق که قبل از این مذکور شد وکفاره در اینجا آنست که بجهت هر روز یک مد از طعام
بدهد واحتیاط در مد است واگر کسی بمیرد بعد از استقرار وجوب قضا بر او واجب است
بر ولی که قضا کند بجهت او خواه مال از میت مانده باشد وخواه نه وهرگاه کسی صوم
بسیار از او فوت شود وفوت شدن از راه بی مبالاتی باشد بر ولی قضا
لازم نیست وترتیب میانهٔ قضا وکفاره واجب نیست وکسی که در ذمهٔ او روزهٔ واجب
باشد روزهٔ مندوب نمیتواند گرفت وچیزی که بدان هلال متحقق شود روزه واجب میشود
بر آنکس که دیده هر چند بیننده منفرد باشد ودیگر ثابت میشود بشیاع ودیگر ثابت
میشود بآنکه از ماه شعبان سی روز بگذرد ودیگر ثابت میشود بشهادت دو عدل ودر
صورت صافی هوا واستوای آفاق مکان نگرنده ماه خواه داخل بلد باشد وخواه خارج بینند
شهادت دو عدل قبول نیست وهرگاه شاهدین در صفت هلال اختلاف کنند
بر شهادت ایشان اعتماد نیست وهلال رمضان بشهادت زنان ثابت نمیشود
الا آنکه بحد شیاع ویقین رسیده باشد وبجدول وتقویم ثابت نمیشود وغایب شدن
هلال بعد از شفق اعتبار ندارد واگر هلال قبل از ظهر دیده شود ظاهرا اعتبار ندارد
وحکم دیده شده بعد از ظهر دارد وهرگاه بر کسی دو ماه پی در پی روزه واجب شود

ودر اثنای

ودر اثنای ایامی که روزه بوده بنا بر عذری افطار کند بعد از زوال عذر بنا بگذارد
وتتمه را میکند واگر در بعضی از ایام ماه نیت روزه را فراموش کند تا محل در گذرد
روزهٔ او فاسد است ودر آن انقطاع تتابع نیست واگر در اثنای روزهٔ مشروط
اول بتتابع کسی بی عذری افطار کند روزه را از سر باید گرفت الا در چند موضع اول آنکه
از دو ماه متتابع یکماه وچیزی از ماه دوم گرفته باشد که در اینصورت هرگاه افطار کند
بنا میگذارد ودیگر کسی که نذر کرده باشد یکماه روزهٔ متتابع را وپانزده روز متتابع روزه
گرفته باشد پس از آن افطار کند روزهٔ او باطل نمیشود وبنا میگذارد ودیگر کسی که
افطار کند بعد از هر روز روزه بدل هدی واگر بعد از فعل بدل قدرت متجدد گردد
مبدل واجب نیست ودر جایی که دو ماه متتابع واجب باشد مجزی نیست صیام در وقت
که یکماه ویک روز سالم نماند چنانکه گذشته وشیخ کبیر وعجوزهٔ کبیره هرگاه عاجز
باشند از صوم یا میتوانند گرفت با مشقت عظیم ایشان را افطار جایز است وصاحب
کوفتی که بسیار تشنه میشود هرگاه صوم بر او شاق باشد افطار میتواند کرد ودر اینجا
کفاره میدهد یک مد وقضا بر او واجب نیست واحتیاط آنست که اگر زوال عذر
شان شود بآنقدر که طاقت روزه گرفتن بهم رسانند قضا نیز بکنند وزن

آبستن نزدیک بزائیدن وزن شیرده کم شیر افطار میتوانند کرد وهر روز یک مد تصدق
میکنند وقضا میکنند وفرقی نیست میانه مادر ودایهٔ مستاجره ومتبرعه هرگاه بدل آنها
یا باشد اما با اجره وهرگاه مسافر در اثنای روز سفر کند اگر از منزل خود پیش از زوال
بیرون رود واجب است که افطار کند وقصر نماز کند واگر بعد از زوال بیرون رود پیش از زوال از حد ترخص
واجب است که روزه را تمام کند ونماز را قصر وهر سفر که قصر نماز در آن واجب است بگذرد هم
قصر صوم نیز واجب است وبالعکس ومکروه است سفر کردن در ماه مبارک رمضان پیش از
بیست وسیم مسایل فطره یکمن تبریزی که سی شاهی وچهار ده مثقال وکسری باشد احکام فطره
بمثقال صیرفی باید داد ووقت اخراج آن آنست که شب عید جدا کند وهرگاه جدا
کند هر وقت که بدهد فطره است وصحیح است واگر جدا نکرد قبل از نماز عید بدهد
واگر تا نماز عید کردن مستحق فطره بهم نرسد تا ظهر بدهد وبعد از صبح نیز میتواند
جدا کرد وهر وقت که بدهد فطره است وصحیح است واگر جنس بهم نرسد زر بقیمت
بقیمت جنس فطره بدهد وسیاه نهد احتیاطا هر چند ظاهر آنست که میتواند
سیاه هم بدهد وخرما افضل است واحوط دادن قوت غالب است
وفطره برای اطفال که قبل از غروب آفتاب وطلوع هلال بدنیا بیایند ادا جهت

دادن

دادن ایضاً هرگاه کسی قصد جان کند یا شخصی کند جهاد کردن واجب است خواه ظن
غلبه باشد وخواه نباشد واگر قصد مال این کس یا قصد حیوة برادر مؤمن کند یا مال
او اگر ظن غلبه داشته باشد بجهت خلاصی مؤمن جهاد واجب است واز جهت خلاصی
مال خود یا مال برادر مؤمن جهاد جایز است واگر ظن غلبه نداشته باشد جهاد
جایز نیست ودر صورت وجوب وجواز اگر کشته شود شهید است واگر کشد خون
مقتول هدر است واگر کسی قصد زن یا دختر یا خواهر کسی بکند جهاد واجب است
با ظن غلبه ایضاً کر بحسب وزن یکصد وسی وشش من ونیم بوزن تبریز است
بسنگ سی شاهی وبحسب مساحت احوط آنست که سه وجب ونیم عرض
وسه وجب ونیم طول وسه وجب ونیم عمق است وچون ضرب شود چهل ودو وجب
وهفت ثمن وجب میشود ایضاً در سفری چهار فرسخ اگر اراده رجوع همان
روز یا پیش از انقضای ده روز داشته باشد باین نحو که قصد اقامت در سر چهار
فرسخ یا در عرض راه نداشته باشد قصر بکند واگر احتیاط نماید بهتر است
وهم چنین است هرگاه بجای قصد اقامت وطن داشته باشد ودر نیت
کسی روز متردد نیز حال وطن وقصد وطن داشته باشد ایضاً اگر کسی

در جایی قصد اقامت داشته باشد و بجای دیگر که کمتر از چهار فرسخ باشد برود و نماز
و باز عود بمکانی که قصد اقامت کرده بود نماز او تمام است تا آنکه از انعطاف آن
باشد و شروع سفر کند لیکن چند صورت است بعضی را احتمال بنیت مثل آنکه در برگشتن
باز منظور این نیست که اقلاً ده روز بماند یا آنکه از آنجایی که بیرون رفته از متعلقات
انعطاف است مثل مقبره یا باغ یا بستان بحیثیتی که در عرف میگویند هنوز در انعطاف آن
و بیرون نرفته و اگر غیر این صورتها باشد احتیاطاً جمع میان قصر و اتمام کند
ایضاً اگر دو نفر نماز جهریه را در پهلوی یکدیگر بگذارند بنحوی که قرائت یکدیگر را
بشنوند نماز هر دو صحیح است لیکن اگر احتیاط بکنند بهتر است ایضاً نماز کردن
باطل از شکوک و غیر شکوک احوط اجتناب است مگر در صورت احتیاج یا خوف متضرر شدن
و ضایع شدن باشد ایضاً هر گاه در نماز جهریه ماموم قرائت امام را نشنود قرائت
نکند و اگر نه قرائت کند ایضاً اگر برکه که آب غصبی داشته باشد آب حلال داخل
شود و ممزوج شود به یکدیگر وضو و غسل ساختن حرام است ایضاً اگر چاه کنده شود
از وجه حرام یا شبهه هر گاه چاه کن بداند که حرام است و راضی باشد ضرر ندارد و اگر
نداند که حرام است موافق ضابطه فقها نیز ضرر ندارد ایضاً هر گاه شخصی پشت نماز

در آنجا نماز ... بنماز نمودن امام کردن مانع ندارد صح

بگذارد و جمعی کثیر با او اقتدا کرده باشند هر گاه آن جماعت بحسب ظاهر متدین باشند
و بدانند که نماز را در عقب عادل می باید کرد پس پروا و مضایقه در دین
نباشد نماز میتوانند کرد ایضاً هر گاه در نماز جماعت در صف دوم و سیم پیش
مقابل روی شخص بقدر یکنفر یا دو نفر خالی باشد ضرر ندارد لیکن بهر صورت
احتیاط آنست که پیش برود و در صف پیش بایستد هر چند در میان نماز
باشد مگر آنکه مانع دیگر باشد که نتواند لیکن با وجود این احتیاط آنست که
آنجا نایستد مگر آنکه وقت شروع در نماز آنجای خالی آدم ایستاده بوده و بعد از آن بیرون
رفته بود و کم باز آید آخر نیاید لیکن در این دو صورت هر چند
از جمله مقر باشد باکی نیست ایضاً هر گاه خشت خیرات بایر در حمام وقف
بکار برده شود بالمره بکار آن خیرات بایر یا مثل آن خیرات بایر نیاید
نماز و غسل میتوان کرد ایضاً هر گاه بابذر حلال در زمین غصبی زراعت
شود زرع مال زارع است و باید اجرت ارض و ملک را بدهد لیکن
مرتبه تقوی امری دیگر چه غصبیت را در تحصیل تأثیر در حاصل هست
ایضاً اگر جنس حلال را بوجه مغصوب بخرند هر گاه بایع داند که وجه غصبی است

و یا آنکه رخصت هست ... گذاشته بود که باز آید باید ... و آخر نیاید صح

بسا

و بیع بذمه واقع شده باشد مشتری مالک میشود و مال اوست لیکن مرتبه
تقوی امری دیگر است و همچنین اگر بیع بعین واقع شود لیکن آن
مشکل است مگر آنکه بایع تبرع محض نماید و اگر بایع نداند که غصبی است
و بیع بعین واقع شده باشد مشتری مالک نمیشود و حلال نیست برا او و اگر
بیع بذمه واقع شده باشد احتمال دارد که مالک شود مشتری لیکن مشغول
الذمه بایع باشد اما مشکل است چون راضی نشده که مال او مال مشتری
باشد بمجرد آنکه مال بایع در ذمه مشتری باشد بهر حال معلوم نیست که مالک
شود و حلال باشد ایضاً هر گاه کسی نذر کند بزیارت عتبات عالیات برود و مالا
بتصرف او در آید هر گاه نذر را اول کرده باشد و بعد از آن مال بدست آورده باشد
اول نذر را بعمل آورد و آنچه زیاده بماند هر چه خواهد بکند ایضاً هر گاه کسی در نماز
جماعت تکبیر رکوع را در نیابد و در رکوع اقتدا کند نماز او صحیح است
لیکن احتیاط آنست که یک ذکر را در رکوع با امام درک کرده باشد
ایضاً هر گاه کسی بر زید اقتدا کند و بعد معلوم شود که عمرو بوده نزد او
عادل است ظاهراً ضرر ندارد احوط اعاده است ایضاً هر گاه در نماز

اگر عمرو صح

نفخ در شکم عارض شود و صدا ظاهر شود ضرر ندارد تا آنکه چیزی از نفخ بیرون نیاید از طرف
مقعد ایضاً اگر کسی بقصد سوره عزایم در نماز بسم الله بگوید سهواً ضرر ندارد بسم الله را
بقصد سوره دیگر مرتبه دیگر بگوید احتیاطاً و بعد از آن سوره دیگر بخواند ایضاً هر گاه
در خانه که فرش آن یا بعضی از جاهای آن نجس باشد و بسبب طول مدت خصوص موضع نجس است
فراموش شده باشد احوط اجتناب از هر موضع است که هیچ یک را باختیار خود ملاقات
برطوبت نکنند لیکن اگر ملاقات برطوبت کنند بدنش نجس نمیشود و پاک است مادام که تمام موضع
ملاقات نکند شبهه با آنقدر را که جزم دارد که ملاقات به نجس کند ایضاً آب چاه بملاقات سگ نجس
نمیشود ایضاً هر گاه سگی از خانه بیرون آید و دهان او آلوده بنجاست باشد و یکظرف یا بیشتر
از یکظرف در آن خانه باشد تا یقین بهم نرساند که دهان سگ بنجاست رسیده در وقت بودن
ماست در میان ظرف مانع نیست و اگر جزم شود که دهان سگ در میان ظرف رسیده در آن وقت
اجتناب کند و اگر ظرف متعدد باشد که احتمال رسیدن بهر یک علی السویه باشد از همه اجتناب
کند و اگر مظنه بهم رسد که یکظرف کدام است لذا همان اجتناب کند لیکن احتیاط اجتناب از
کل است ایضاً هر گاه سگی از دلو آب خورد و دلو چاه رسد ظاهراً ضرر ندارد احتیاطاً آن دلو
یا چهل دلو آب بکشند ایضاً اگر زمین نجس را برو بند و غباری که بسبب جاروب کردن

بلند میشود اگر آفتاب خشک کرده شده باشد مانع ندارد والا غسل است و هرگاه بموضع تر برسند
بشوید و اگر غباری است که از خارج نشسته ضرر ندارد و اگر نداند که از خارج است یا از
زمین نجس است باز ضرر ندارد ایضاً کفش متنجس بمحض ریختن آب پاک نمیشود و اگر نجس باشد
آب بریزد و دست بمالد و دوباره آب بریزد و اگر بر رخت خواب بول بریزد اگر
از طرف دیگر بیرون آید در میان آب بگذارد آن موضع را یا آب بر او بریزد و بعد از ریختن
بیفشرد و باید بقوت و غساله را بیرون کند طاهر است ایضاً هرگاه یکی از روی
نجاست برخیزد و به بدن یا جامه کسی بنشیند تا یقین بهم نرساند که با خود نجاست تری
دارد و بر بدن یا جامه او رسانیده ضرر ندارد هر چند ظن بسیار قوی دارد که نجاست تر
با او بوده و بر بدن یا جامه او رسانیده ایضاً هرگاه حمام از وجه حرام یا مخلوط بحرام ساخته
شود هرگاه صاحب آن حمام فضا روح و اسباب دیگر از غله و غیره که اطلاع بحرام داشته باشد و رضا
بدهند یا مشتبه باشد باکی ندارد و غسل و وضو و نماز در آن و اگر کسی اطلاع باحوال
نداشته بهیچ وجه چیزی باو نیست و نماز و وضو و غسل او صحیح است ایضاً خون جراحت
و دمامیل که زیاده از درهم باشد در نماز تا خون جراحت قطع نشده ضرر ندارد بالمره
ایضاً غسل کردن عالماً کشف العورة صحیحست ایضاً هرگاه کسی در غسل کردن جانب
مکشوف

بجره

چپ را بر راست مقدم احوط اعاده جانب چپ است بلکه مشکل است اگر نکند
ایضاً هرگاه در نماز نعاس عارض شود نهایت آنقدر که گوش بشنود و چشم ببیند
هرگاه گوش یا چشم یکی از اینها بر حس خود باقی باشد با آنکه به بیند یا بشنود وضو باطل نیست — وغسل
لیکن نماز را باید بفهمد که چه میگوید و چه میخواند آنچه را در حال نعاس بعمل آورده که نشنیده
و نه فهمیده است آن بکار نمی آید ایضاً مسافر هرگاه در بلدی قصد اقامت کند و اقامت
او تمام شود و بیرون رود و در بیرون شهر هنوز بحد ترخص نرسیده فرود آید و چند
روز در آنجا مکث نماید احتیاط آنست که در چنین مکانی نماز را قصر و اتمام هر دو را
بکند و روزه را بگیرد و قضا هم بکند هر چند ظاهر آنست که نمازش تمام کند و روزه میتواند
گرفت و روزه واجب بگیرد و قضا ضرور ندارد ایضاً روزه که بر خود واجب کرده باشد
بعنوان نذر در سفر احتیاط آنست که بگیرد و ترک نکند هر چند احتیاط آنست که
چنین نذری نکند بلکه بسیار اشکال دارد ایضاً جایز نیست نماز در استخوان فیل علی الاحوط
بل ربما کان الاقوی ایضاً آب در ظرف غصبی هرگاه باشد طهارت نمیتواند کرد ایضاً
هرگاه عصار در حینی که شیره انگور می پزد با کاسی که متوجه طبخ است قبل از ثلث شدن ثلثان
شدن نماز کند نماز او صحیح نیست علی الاحوط و ربما کان الاقوی ایضاً و احوط اجتناب است از آنچه

ایضاً سرمه کشیدن در روز صوم هرگاه خالی از مشک باشد نقص ندارد ایضاً هرگاه صایم
بعد از ظهر داخل شود در هر دو صورت روزه او خوبست لیکن در صورت اول که بسفر رود — بسفر رود و یا در آید پیش از ظهر
احتیاطاً اکتفا بچنین روزه نکند ایضاً هرگاه کسی صایم باشد و دود داخل دهن او شود
ضرر ندارد لیکن احتیاط آنست که عمداً داخل حلق نکند ایضاً هرگاه در نماز جماعت صف
عقب پیش از صف اول تکبیرة الاحرام بگوید مانعی ندارد ایضاً اگر کسی شک کند در نماز ظهر
و نماز احتیاط آنرا سهو کند و ابتدا بنماز عصر کند بخاطرش رسد که نماز احتیاط را نکرده
نماز عصر را برهم زند و احتیاط را بعمل آورد و بعد از آن نماز عصر را بکند هرگاه بعد از نماز
ظهر چیزی که منافی صورت نماز است عمداً و سهواً مثل حدث و فعل کثیری که منافی صورت
نماز است بعمل نیامده باشد و اگر بعمل آمده باشد نماز ظهر را بعد از نماز احتیاط از سر گیرد و — و مرتبه دیگر بعمل آورد و صح
و بعد از آن نماز عصر را بگذارد ایضاً هرگاه در روزه سنت شخصی تکلیف افطار کند و او در اجابت
نماید بر افطار بحیثیتی که کسر خاطرش میشود اگر افطار نکند افطار کردن بهتر است این
در صورتی است که چیزی قلیل دهد برای افطار و اگر افطار معتد به میدهد افطار کردن
بهتر است بمحض تکلیف ایضاً استخوان سر شانه گوسفند را خوردن مانعی ندارد ایضاً
هرگاه از دندان کسی خون آمده باشد و در شستن سهو کرده باشد و وضو ساز د هرگاه لبها از حد

کرد

کرد اخل ظاهر میباشد نه داخل باطن بخون نجس شده باشد پاکست و اگر حد داخل نجس شده
و عین نجاست ازاله شده آن هم پاکست و احتیاج بشستن ندارد اما وضو را اعاده کند
ایضاً روزه قضای ماه رمضان را پیش از ظهر افطار میتواند کرد هرگاه آنروز معین نشده باشد
برای گرفتن مثل آنکه تنگ شده باشد ایضاً شیر رضیعه و رضیع که بجامه یا بدن رسد نماز
با او صحیح است و از شیر دختر هرگاه احتیاط کند احوط است و اگر نکند مانعی ندارد اصلاً ایضاً
فسخ اجاره بموت موجر و مستاجر هیچیک نمیشود ایضاً هرگاه امام در رکعت سیم باشد
و ماموم در رکعت دوم تشهد را فراموش کرده باشد و امام برکوع رفته باشد عدول بانفراد کند
لیکن احتیاط آنست که نماز را اعاده نیز بکند و اگر تشهد خفیفه تواند کرد مقدم است
بر همه مثل آنکه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً
رَسُولُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و برخاسته خود را در رکوع
بامام برساند هر چند آخرش باشد ایضاً وضو با سؤر انسان و گربه و سایر حیوان
ماکول اللحم اکل آن حلالست جایز است ایضاً اگر صبیه رضیعه خود را دو روز تا سه روز
بعقد انقطاع کسی در آورد چنین داماد محرم زوجه او نمیشود و غایت اشکال دارد
بوجوه چند ایضاً هرگاه هلال را پیش از ظهر به بیند در اول ماه رمضان احتیاطاً

روزه را تا شام بگیرد و اگر نگیرد و بخورد هیچ مانع ندارد و امّا هلال عید را هرگاه پیش از ظهر
ببینند جزماً روزه نخورد و البته تا شام بگیرد و غیر این نمیتواند نمود ایضاً هرگاه کسی
در صوم با حلیلهٔ خود ملامسه و ملاعبه آنقدر کند که انزال شود احتیاطاً قضا و کفاره است
ایضاً عدالت در امام جنازه شرط است احتیاطاً

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین و الصّلوة و السّلام علی محمّد و آله الطّاهرین اللهم اجعل جمیع اعمالی
خالصة ما لک ناقصة ولی ولدی و من له حقّ علیّ او اذیته او ظلمته او اغتبته
وارضهم عنّی بعد رضاک عنّی و رضا موالیّ علیهم السّلام و بعد بدانکه بعد از معرفت
اصول دین واجبی و جلیلی بوجوب نماز و زکوة نمیرسد و آیات و اخبار در این معنی بسیار
است و نجات دنیا و آخرت در دادن است و هلاکت هر دو در ندادن است
خدای تعالی فرموده است الّذین یکنزون الذّهب و الفضّة الا آخر آیه یعنی آنکسانی
که جمع میکنند طلا و نقره را و در راه خدا صرف نمی نمایند پس بشارت داده ایشان را عذاب
الیم روزی که سرخ کرده شود در آتش جهنّم و داغ کرده شود پیشانی و پهلوهای
و پشتهای ایشان و با ایشان گویند اینست آنها که برای خود جمع کرده بید الحال بچشید
عذاب آنها را و در حدیث است که هر کس یک قیراط که یکحصّه از بیست حصّهٔ مثقال شرعیست
زکوة ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و در وقت مرگ استغاثه میکند که مرا برگردانید
بدنیا لعلّی اعمل صالحاً فیما ترکت یعنی شاید عمل شایسته نمایم در آنچه گذاشتم و عقابها
که برای زکوة ندهنده وارد شده حد ندارد از کثرت و شدّت مثل آنکه آنچه از زکوة

نداده است

نداده است اژدهای از آتش میشود و طوق در گردنش افتاده که میگزد گوشت او را تا از حساب
فارغ شود یا ماری که از کثرت زهر سر آن کرامست طوقش میکنند در گردن او که میخورد
دماغ او را و غیر ذلک و وارد شده است که هر خون است که ریختن آنها حلال است
در اسلام از جانب خدا حکم میکنند در آنها احدی بکن صاحب الامر هرگاه ظهور کند حکم خدا را در آنها
جاری میکند بدون آنکه شاهد برای اثبات شان طلبد زانی محصن را سنگسار میکند و زکوة نده را
گردنش میزند و وارد شده که هیچ مال تلف نمیشود در دریا و در خشکی آفتی باو نمیرسد مگر بجهت
زکوة ندادن و وارد شده که هر کس یکدرهم در حق نه دهد چهل میشود که برابر آنرا در غیر حق خواهد داد
پس این ظلمها که در این زمانها میشود بجهت ترک زکوة است و دادن زکوة سبب برکت و نمو
مال و زیاد شدن است میشود بلکه اگر که یک بهفتصد برسد بلکه زیاده از هفتصد هم چنانکه در
قرآن فرموده مثل الّذین ینفقون اموالهم تا آخر آیه و لهذا آنرا زکوة نامیده اند که زکوة
در لغت زیاد شدن و نمو است و دادن زکوة سبب دفع آفات از مال و جان و بدن میشود
و اگر خواهم که تمام فضایل دادن را و مهلکات و رذایل ندادن را نقل نمایم رساله گنجایش آنها را
ندارد و بدان وفّقک الله تعالی که نه چیز است که زکوة در آنها واجب است اوّل طلا است
هرگاه بیست اشرفی چهار دانگ و نیمی که اشرفی دوبتی یا قزلباشی یا فندقی رومی و امثال

دفع آفات از مال و جان
[illegible]

این باشد که وزن هر اشرفی چهار دانگ و نیم دانگ الا یک مثقال هر آفان باشد برسد و یک سال
در نزد صاحبش که تغیر نده و بدل به اشرفی دیگر نکنند پس اگر تغیر یابد یا بدل شد
باید ابتداء سال را از وقت تغیر یا بدل بنا گذارد پس اگر بتغیر و بدل یافت تا یکسال
آنوقت زکوة واجب میشود باینکه مقدار چهل یک آنرا که عبارت از نیم اشرفی چهار دانگ
و نیم است بزکوة بدهد این بیست اشرفی چهار دانگ و نیم نصاب اول طلاست
تا آنکه تمام آنرا مالک باشد و تمام عیار نباشد و طلای خالص این قدر نباشد اگر طلایش
مغشوش باشد زکوة آنها واجب میشود هر چند چیزی که سهلی از آنها کم باشد که زکوة
واجب میشود تا تمام نباشد و باید که سکه دار باشد بسکه معامله پس اگر سکه دار نباشد
یا باشد اما بسکه که داد و ستد با آن میشود نباشد زکوة بر آن واجب میشود هر چند
یک اشرفی و کمتر از یک اشرفی سکه معامله نداشته باشد و با سکه معامله داشته
باشد باز زکوة در آنها واجب نیست تا آنکه مجموع سکه معامله داشته باشد آنوقت
زکوة واجب میشود و باید مجموع را تمام سال مالک باشد پس اگر ناقص را کم تمام سال مالک باشد
و آن قلیل ناقص را در آخر سال مالک باشد یا عوض سال که مجموع را آن وقت مالک شد
باید ابتداء سال را از آنوقت گیرند که قلیل ناقص را هم مالک شد و باید که همچنانکه

مجموع را در تمام سال مالک باشد حتی قلیل نقص را بعض را همچنان مجموع باید در تحت
تصرفش باشد پس اگر کمی در تحت تصرفش مجموع نباشد هر وقت که مجموع در تحت
تصرفش درآید ابتداء سال را از آنوقت حساب نماید و اگر در تحت تصرف وکیل
یا امین باشد یا هر کس که در تحت تصرف آن گذاشته باشد حکم تصرف خودش دارد پس اگر
غاصب غصب همه آنرا یا غصب چیزی قلیل از آنرا نموده باشد زکوة ندارد تا آنکه از
غصب درآید و در تحت تصرف صاحبش آید و مثل غصب غاصب است هر کاه کم کرده باشد
یا دزد برده باشد یا آنکه ملک او شده بود و خبر نداشته مثل آنکه صاحبش مرده وارث باو
رسیده الا غیر ذلک و بالجمله آنچه را قادر بر تصرف در آن هست آن در تحت تصرف اوست و الا
فلا و تصرف وکیل و نائب که مأذون هستند از جانب صاحب تصرف همان صاحب است
و این بیست اشرفی که گفتیم که نصاب اول است و معنی نصاب آنست که مال بحد مقرر
شرعی باشد در وجوب زکوة باینکه تا آنحد نباشد زکوة ندارد شرعًا و هر جا که نصاب گفتیم
در این کتاب زکوة همین منظور است و این بیست اشرفی که گفتیم نصاب اولست
در وقتی است که اشرفی چهار دانگ و نیم باشد بنحوی که گفتیم پس اگر وزن اشرفی زیادتر
از این باشد مثل اشرفی هم یا کمتر باشد مثل محبوبی باید بحساب بیست اشرفی چهار دانگ و نیمی

بگذارند و هم وزن آنرا از اشرفیهای دیگر نصاب اول آنها قرار دهند و آنچه از نصاب اول
خواه که بیست اشرفی باشد در اشرفی چهار دانگ و نیمی و خواه هم وزن آن در غیر آن
زیادتر باشد زکوة ندارد آن زیادتی تا آنکه بچهار اشرفی چهار دانگ و نیمی برسد که این
نصاب دوم است برای اشرفی باید در آنوقت چهل یک از چهار اشرفی تمام عیار را زکوة
دهد که عبارتست از ده یک ~~چهار دانگ و نیم~~ یک اشرفی تمام عیار چهار دانگ و نیمی و جمیع شرایطی
که در نصاب اول گفتیم تمام را باید در نصاب دوم مرعی داشت البته و این نصاب دوم مختص
همین چهار اول نیست بلکه هر چهاریکه بعد از نصاب اول بهم رسد همان نصاب دوم است هر چند
چندین هزار هزار بهم رسد هم را چهار چهار حساب میکنند و از میان آن چهار اول تا چهار دوم
هم عفو است تا آنکه بچهار دوم برسد که آن چهار تمام عیار دوم است و همچنین پس از چهار
تمام عیار اول آنچه زیاد باشد آن زیادتی زکوة ندارد تا آنکه چهار تمام عیار دوم شود پس چهل یک
آن چهار را که عبارت از ده یک یک اشرفی چهار دانگ و نیمی است باید داد چنانکه در
چهار اول گفتیم و آنچه از چهار تمام عیار دوم زیاد باشد زکوة ندارد تا آنکه بچهار تمام عیار سوم
برسد پس چهل یک آن چهار که ده یکی یک اشرفی تمام عیار چهار دانگ و نیمی باشد باید بدهد
و بر این قیاس حساب نمای هر چهار آینده را و هر زیادتی از چهار آینده را و این نصاب

ثانیه را هم که چهار چهار گرفته میشود هر قدر چهاری که باشد بنا براست که اشرفی چهار دانگ و نیمی باشد
و اگر وزن زیاده باشد از چهار دانگ و نیم یا کمتر باشد از آن باید باید بحساب چهار دانگ و نیم
محسوب داشت چنانکه گفتیم در نصاب اول و این زکوة که گفتیم بدهد میخواهد از همان جنس که
زکوة بر آن متعلق شده بود بدهد و میخواهد از خارج بدهد که تفاوت ندارد و اگر خواهد در سفید زکوة
طلا را بدهد مانع ندارد و آیا میتواند که جنس نخواه بدهد یا نه خواهم گفت انشاء الله تعالی اگر از خارج داد
هر ساله زکوة آنرا بدهد بنحویکه داده بود از خارج چه زکوة غیر غلات را هر ساله باید داد مثل خمس
نیست که یکبار که داد دیگر خمس ندارد و اگر از جنس خودش داد و نقص بعمل آمد اگر عوض آنرا
بکار آن مالک نشده زکوة آن نصاب که از نصابش کم شده سال دیگر ساقط شد و اگر نقص موجب
کمی از نصاب نیست باعث ساقط شدن زکوة نصاب نیست تا وقتیکه نقص از نصاب بهم رسد
دوم نقره است و این هم مثل طلا است در شرایط و احکام مثل آنکه سکه معامله داشته باشد و مالک
مجموع نصاب در تحت ید باشد و غیر اینها مثل آنکه نقره خالصش بقدر نصاب باشد و غیر ذلک بلی نصابش
غیر نصاب طلاست و نصاب اول نقره دویست درهم است که هر ده درهم مقابل هفت محمدی
سفید چهار دانگ و نیم هر آفان باشد پس دویست درهم دو هفتاد محمدی چهار دانگ و نیمی است
که هفتاد عباسی نه دانگ است که هفتاد نادری کوچک باشد که چهار هزار دینار تبریزی

زر سفید مزبور بشد و تمام عیار باشد و اگر زرهای دیگر باشد باید بهمین حساب شود و نصاب دوم از
چهل درهم است که چهار هفت مثقال چهار دانگ و نیمی تمام عیار که دو هفت عباسی که چهارده عباسی
نه دانگی تمام عیار باشد و نصاب دوم این هم مخصوص بچهل درهم اول نیست بلکه هر چهل درهمی که
بعد از نصاب اول باشد هم نصاب دوم هستند هر چند چندین هزار باشد و زکوة نقره هم چهل
و یکی است که در نصاب اول پنج درهم باید داد که چهل یک دویست درهم است و نصاب دوم
یکدرهم زکوتش است و آنچه کمتر از نصاب اول است زکوة ندارد اگر چه از دویست چیزی سهل کم باشد
که زکوة ندارد و اگر آنکه یکدرهم از آن غشی داشته باشد زکوة ندارد و همچنین اگر چیزی از چهل
درهم که نصاب دوم است کم باشد که زکوة ندارد تا آنکه چهل درهم تمام عیار باشد مقدار نقره خالص
آن اگر نقره اش غیر خالص باشد و زکوة را اگر خواهد از جنس خودش برداشته بدهد و خواهد از
خارج و خواهد نقره بدهد و خواهد اشرفی و جنس دیگر را که آیا میتواند بخواهد بزکوة نقدین
بدهد یا نه خواهم گفت انشاء الله تعالی و حکایت نقص و عدم نقص از نصاب بنحویست که در طلا
گفته شد و هم شنیدی که زکوة غیر غلات اربع هر ساله است سیم چهارم پنجم حیوانات است
که زکوة واجب دارند و آن گوسفند و گاو و شتر است و آن شرطها که در طلا و نقره گفتم همه
آنها هم است غیر سکه معامله و غیر حد نصاب بجا پس باید که این حیوانات یکسال مانده باشند

درهم

در ملک مالک ایشان تا بر آن مالک زکوة در اینها واجب شود و باید در عرض سال بدل نشود چنانکه
در طلا و نقره گفتم و هم در عرض سال در تحت تصرف مالک باشند صغیر و باید تمام و کمال نصاب چنین
باشد پس اگر قلیلی از نصاب این شرطی را نداشته باشد بلکه این قلیل را در آخر سال بهم رسانیده
باشد یا آنکه بدل شده باشد یا آنکه تحت تصرفش در آمده باشند پس باید در این صورتها ابتداء
سال را وقتی بگذارد که این قلیل را هم بهم رسانیده باشد یا تحت تصرفش در آمده باشد
و هر جا که تحت تصرف مالک گفتم اعم از آنست که تصرف مالک خودش یا وکیلش یا هر کس که
باذن مالک در تصرف آن باشد چه تصرف اینها هم تصرف مالک است هم در طلا و نقره و هم
در حیوانات و هم در غلات اربع و تحت تصرف بودن یا نبودن بنحویست که گفتیم در طلا
و نقره پس ملاحظه کن و اما نصاب حیوانات پس نصاب گوسفند پنج است نصاب اول چهل است
پس در هر چهل گوسفند یک گوسفند است دوم در یکصد و بیست و یک گوسفند دو گوسفند است سیم در دویست
و یک گوسفند سه گوسفند است چهارم در سیصد و یک گوسفند چهار گوسفند است پنجم در چهار صد و بالاتر
از هر صد یک گوسفند بدهد و اما نصاب گاو دو است اول سی پس در هر سی گاو یک گوساله
ماده یا نر که یکسال تمام یا در دو باشد بدهد دوم چهل پس در هر چهل گاو یک گاو ماده دو ساله
یا در سه باشد بدهد و اما نصاب شتر دوازده است اول پنج شتر است و در آن

نصاب گوسفند

نصاب گاو

نصاب شتر

یک گوسفند است دوم ده شتر است و در آن دو گوسفند است سیم پانزده شتر است و در آن
سه گوسفند است چهارم بیست گوسفند شتر است و در آن چهار گوسفند است پنجم بیست و پنج شتر است
و در آن پنج گوسفند است ششم بیست و شش شتر است و در آن یک ماده شتر است یکساله
یا در دو و اگر ندارد شتر نر یا در سه بدهد هفتم سی و شش شتر است و در آن یک شتر ماده
دو ساله یا در سه بدهد هشتم چهل و شش شتر است و در آن یک شتر ماده سه ساله یا در چهار
نهم شصت و یک شتر است و در آن یک شتر ماده چهار ساله یا در پنج بدهد دهم هفتاد و شش
شتر است و در آن دو شتر ماده است که هر یک دو ساله یا در سه باشند یازدهم نود و یک
شتر است و در آن دو ماده شتر است که هر یک سه ساله یا در چهار باشند دوازدهم صد و
بیست و یک شتر است و هر چه از این زیاده باشد اختیار دارد خواهد از هر پنجاه شتر
یک شتر ماده یا در چهار بدهد و خواهد از هر چهل شتر یک شتر ماده یا در سه بدهد هر کدام را
که اختیار میکند خوب است و مجزیست والبته باید یکی از اینها را اختیار کند و زکوتش را
بدهد همچنانکه کمتر از نصاب اول اگر داشته باشد زکوة ندارد همچنین هر ما بین نصابی
و نصاب دیگر زکوة ندارد آن ما بین تا آنکه بحد نصاب بعد برسد و سال بر آن بگذرد
با شرایط زکوة آنوقت زکوة در آن واجب میشود پس همچنانکه کمتر از چهل گوسفند زکوة

ندارد

ندارد تا آنکه بچهل برسد همچنین آنکه بعد از چهل زیاده از چهل داشته باشد زکوة ندارد آن
زیاده هر چند ما بین چهل و صد و بیست و یک باشد که ندارد و نغم هر گاه بصد و بیست و یک رسید
آن وقت دو تا مید بدهد هر چند زکوة چهلش را داده بود در سال پیش چه دانستی که زکوة حیوان
هم هر سال باید داد هر چند هزار سال بماند که باید هر سال زکوة آنرا داد مثل طلا و نقره مگر آنکه
از نصاب کمتر شده دیگر زکوة ندارد اگر چه یکی کمتر شد و اگر چه باز آن یا که کم و ناقص شده برید یک
بنصاب از حیوان دیگر داشته باشد یا جنس دیگر مثلا هر گاه از چهل گوسفند یکی کم شده که سی و نه از آن
زکوة ندارد هر چند گاو دیگر کمتر از سی گوسفند بیست و نه گاو داشته و چهار شتر داشته باشد که بر هیچ یک از
اینها زکوة واجب نشده و هیچ زکوة ندارند چه هیچ یک کدام بحد نصاب نرسیده و از نیست که اگر از
اینها که گفتم نوزده مثقال و نیم اشرفی چهار دانگ و نیمی داشته و با اینها دویست درهم الا یکدرهم
داشته باشد که در هیچ یک هم زکوة نیست چه هیچکدام بحد نصاب خودش نرسیده اند و از دیگری
نخواه آن هیچ چیز حساب نمیشود تا آنکه هر یک علیحده بحد نصابش برسد هر چند علاوه اینها غلات
اربع نیز داشته باشد چه اگر آن غلات نیز بحد نصاب خودشان نرسیده باشند هیچکدام زکوة
ندارند و تلافی نقص جنس دیگر را هم نمیکند و بدانکه شرط است در این سه جنس حیوانات
که چرنده باشند در صحرا و علف خدائی را بچرانند نه آنکه علوفه خریده باشان بدهند

هرچند علوفه ملکش صحرا را خریده باشند که حیوان شان در آن بچرد چه با وجود این هم زکوة ندارد
واگر در بعضی سال چریده باشد لیکن بعنوان ندرت علوفه ملکا بدهند چنانکه بعضی اوقات
بجهت برف یا باران شدید یا خوف غارت شدن وغیره این حیوانات را نتوانستند
بصحرا فرستاد ظاهر اینست که داخل چریده باشند و زکوة بر ایشان باشد بلکه در سرد سیر
حیوان چرنده غیر این نمیباشد بجهت برف وغیر آن اینها را سائمه و چرنده مینامند و
در علوفه فرقی نیست میانه آنکه علوفه از مالک خودش باشد یا غیرش و بعضی گفته اند که اگر
که اگر دیگری علف باینها داده باشد که مالک در آن خرانه واخراجاتی نکرده باشد
باید مالک زکوة شان را بدهد و این احوط است و بچهای ایشان نزد فقها تا شیر
میخورند حساب نباید کرد تا وقتیکه چرنده شوند و سال بر آنها بگذرد و احتیاط آنست که
از روز تولد حساب کنند و بدانکه مراد از گوسفند همین میشینه نیست بلکه بز نیز شامل است
پس اگر چهل بز داشته باشد واجبست که یک بز بدهد یا یک گوسفند بدهد بعد از تحقق مجموع
شرایطی که ذکر شد در زکوة گوسفند هر کدام که خواهد لیکن اگر گوسفند بدهد تو اتیانش اسهل
و دیگر آنچه زیاد تر است از چهل بز زکوة ندارد تا آنکه بصد و بیست و یک بز برسد و مجموع شرایط
بهم رسد و دو بز یا آنکه یکبز و یک گوسفند از این هر دو هر یکرا که خواهد بدهد و اگر دو گوسفند بدهد

نوابش بیشتر است و قیاس کن بر این دو نصاب حال سه نصاب دیگر را که در گوسفند شد چه هم
هست بهمان نحو که در گوسفند گفته شد بدون تفاوت و هم چنین تفاوت بودن ما بین
نصابها یعنی زکوة نداشتن تا آنکه بنصاب بعدی برسد وغیر اینها از احکام که تماما در بز نیز
هست و هم چنین است اگر نرینه و میشینه با هم مخلوط باشند مثلا در نصاب اول که چهل است
قدری بزینه باشد و قدری میشینه باشد که هر دو با هم چهل راس باشند مثلا در این وقت بعضی
گفته اند اختیار دارد میانه آنکه یکبز بدهد یا آنکه یک گوسفند بدهد و اگر یک گوسفند بدهد ثوابش
بیشتر است و هم چنین است حال در چهار نصاب دیگر لیکن بعضی از فقها باین راضی
نشده چه بز پستر و ردی تر و ارزانتر از گوسفند است پس گفته اند که زکوة گوسفند را بز
دهند چنانکه اگر چهل گوسفند داشت باید یک گوسفند زکوتش بدهد بعد از تحقق شرایط چنانکه گفته
شد و راضی نشده که بجای آن گوسفند یکبز بدهد چه بز ناقص و زبون تر و ارزانتر است
از گوسفند و هم چنین اگر بعضی از آن چهل راس گوسفند و بعضی بز باشند مثل آنکه بیست راس گوسفند
و بیست راس بز داشته باشد بعد از تحقق شرایط زکوة اگر یک گوسفند میدهد بهتر و اگر بدهد
نصف بز و نصف گوسفند باید بدهد یعنی ملاحظه تفاوت میانه این دو را بکنند
پس اگر یکبز میدهد تفاوت آن نصف که گوسفند است آنرا هم بفقرا بدهد پس اگر میشینه

دوازده محمدی مثلا قیمت داشته باشد و بزینه شش محمدی اگر بز داد سه محمدی دیگر بر رویش
گذاشته بفقرا بدهد و اما اگر گوسفند داد پس در تسلط او بفقیر با یک سه محمدی پس بگیرد
از فقیر اشکال است چه فقیر را شاید برسد که بگوید که آنچه حق من است بمن ده و من
معاوضه نمیخواهم بکنم بلی اگر بطوع و رغبت بدهد آن امری دیگر است و اگر صد و بیست
و یک که نصاب دوم است نصف که شصت باشد گوسفند و شصت و یک دیگر بز باشد
احتمال دارد که اگر یک گوسفند دهد و یک بز کافی باشد و احتمال دارد که آن ریزه تفاوت
که بهم رسد نسبت بنصف آن یک اخری آنرا هم ملحوظ دارد و بفقیر بدهد بنا بر آنکه آن یک
اخری هم جزو نصاب باشد نه شرط خارج و با آنکه گفتیم ظاهر شد حال صور تهای دیگر
از مخلوط بودن بز و میش مثل آنکه سی بز و ده میش باشد یا عکس و سی و پنج بز یا بر عکس
وَقِسْ عَلٰی هٰذَا حال بواقی را و هم چنین فرقی نیست میانه آنکه گوسفند خالص یا
بز خالص یا مخلوط از هر دو آنکه نر باشد یا ماده و هم چنین در آن زکوة که میدهد فرقی نیست
میانه آنکه نر باشد یا ماده نقص و تفاوتی قیمتی باشد پس بهتر آن خواهد بود که ملاحظه
آن تفاوت بنماید چنانکه اگر از بز زکوة گوسفند بدهد و آن بز ضعیف و ناقص
قیمت باشد که بهتر آنست که آنرا هم ملحوظ دارد هر چند اظهر آنست که واجب نیست

و بلکه آنچه ما صدق گوسفند کافیست لیکن انسان چیزی را که در راه خدا میدهد
و آنرا صدقه خود میسازد اگر فکر کند که آنچه بهتر و پاکیزه تر و قیمت دار تر است
من آنرا صرف راه خدا که دوست حقیقی و اقع همان است بنماید و فکر نماید
که آنچه دارم از مال و جان و اعضا و قوی تماما دوست بمن داده و توقع نموده
یک بعضی از مالهای که بمن داده آنرا صرف راه او نمایم و دفع بلاها و آفتها و ضررهای
دنیویه و اخرویه خود را بآن بکنم و از دیاد مال و عمر و اولاد وغیره را در دنیا
و بهشت جاودانی در آخرت بهمان تحصیل مینمایم و خدا و رسول و ائمه را میدهد
از خود بآن راضی مینمایم البته سعی مینماید که آنچه بهتر و خوبتر و قیمت دار تر
باشد همانرا میدهد از خوف آنکه مبادا قبول درگاه دوست نیفتد اگر چنین کند
و این همه ثمرهای عظیمه بر آن مترتب نشود و آنکه این نحو دادن بهتر است
بهزار مرتبه از آنکه یکبار برای وارثان خود که اهم و اقرب اولی تا باین معنی
اولاد اویند و مع ذلک عدو او یند و جناب مقدس الهی در قران فرموده لَنْ تَنَالُوا
الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وغیر این از آیات و اخبار بسیار که در
باب بهتر را دادن در راه خدا و تصدقات وارد شده مضمون این آیه اینست

که هرگز نخواهید یافتن نیکی را تا آنکه انفاق نمایید در راه خدا از آنچه دوست میدارید

وانیها که گفتم مختص گوسفند و بز نیست بلکه جمیع حیوانات مذکوره همین حکم

دارد بلکه مختص حیوانات نیست بلکه آنچه زکوة میدهد همین حکم دارد بلکه مختص زکوة

نیست بلکه هر تصدقی و هر چه در راه خدا میدهد همین حکم دارد و بدانکه هم چنانکه گوسفند

اعم است از بز و میش و کاو هم اعم است از گاو و گاومیش پس کسی سی راس گاومیش

داشته باشد حکم آن بعینه حکم سی راس گاو است که نصاب اول گاو است و چهل

راس گاومیش حکم چهل راس گاو که نصاب ثانی است و هم چنین خالصش بنحو

خالص گوسفند و مخلوطش بگاو و میش بنحو مخلوط گوسفند با بز تا آنکه حکمشان بنحویست

که گفته شد و تفاوت قیمت مابین گاومیش و گاو ملاحظه نمودن بنحویست که

در گوسفند و بز گفته شد بلکه امر اینجا شده است بلکه چه بسیار تفاوت میان قیمت

گاومیش و گاو هست چنانکه ظاهر است پس معنی ندارد که سی راس گاومیش را یک گاو

بدهند و بیست گاومیش و بیست گاو را یک گاو بدهند که چهل یک آنست یا سی راس گاومیش

و ده راس گاو را یک گاو بدهند که چهل یک آنست چه هیچ مناسبتی بچهل یک بودن

ندارد بلکه ده راس گاومیش و سی راس گاو هم چنین است بلکه پنج راس گاومیش و سی

و پنج راس گاو هم چنین است که یک گاو چهل و یک آنها غیشود بلکه باید گاومیش را قیمتش

مراعات نمایند برای چهل و یک بیرون نمودن علی الاحوط بل الاقوی ایضاً و هم چنین شتری که

گفتم شامل شتری خراسانی که شتر کوکش مینامند هست بدستوری که در گوسفند و بز و گاو

و گاومیش گفتیم بهمان نحو بنا گذارند و بدانکه شرط دیگر هست برای شدن زکوة در شتر و گاو

و گاومیش و آن اینست که اینها عوامل و کارکن نباشند که بار اگر بار کشی یا خویش کنی یا آب کش

باشند مثلاً زکوة ندارد و بدانکه گفتم در زکوة طلا و نقره و گوسفند و گاو و شتر شرط است که

سال بر آنها بگذرد در حالتی که مال همین مالک باشد که زکوة بر او واجب میشود و قادر بر تصرف

هم باشد و مراد از این سال آنست که ماه یازده گذشته باشد که یا در ماه دوازدهم گذاشته

باشد که زکوة واجب میشود و ضرور نیست که ماه دوازدهم تمام شود ششم و هفتم و هشتم

و نهم از اجناسی که زکوة در آنها واجبست گندم و جو و خرما و مویز است که اینها

را غلات میگویند و شرطهای که سابق گفتم برای وجوب زکوة طلا و نقره و حیوانات سه گانه

در این غلات هم هست الا گذشتن سال و حد نصابها و عوض گذشتن سال بدین این

غلات آنست که وقت دانه بستن در ملک این مالک باشد یعنی در ملک او گندم و

جو شود و زرد و سرخ شود خرما و انگور شود مویز چنانکه مشهور میانه فقهاء هست

و تعبیر میکنند از این شرط در گندم و جو باینکه مالک شود از زراعت و مرادشان از زراعت

همین معنی بود که گفتم چون گندم و جو را غالباً بعنوان زراعت باین نحو مالک میشود

والا منحصر در زراعت نیست پس اگر زرعی را از گندم و جو قبل از دانه بستن بخرد

یا مال او شود بنحو دیگر مثل هبه یا صلح یا ارث یا مهر یا شراکت یا حق الارض یا غیر اینها

از اسباب مالک شدن و از آنجمله است که زمین خود را بمزارعه بدهد که شریک باشد

در زراعت که قدری از آن زرع مال آنشخص صاحب زمین باشد و همچنین هرکس

بهر وجهی که شریک زرع باشد که قدری از آن در وقت دانه بستن ملک و مال اوست

و در ملک او دانه بسته زکوة بر او واجب میشود و هرکس بقدر حصه اش بعد از آنکه آن قدر

بنصاب برسد و اگر در ملک دیگری دانه بسته و گندم و جو شده و بعد از آن منتقل

و ملک و مال این شد زکوة بر آن مالک است که دانه در ملک او بسته شده و

گندم و جو شده و همچنین است حال در خرما و انگور بنحویکه مذکور شد بنا بر مشهور که هرکس

هر قدری از خرما که در ملک او زرد و یا سرخ شود و هر قدر از مویز که در ملک او انگور

شود باید زکوة آنرا بدهد هرگاه بنصاب برسد و بعضی میگویند که باید در ملک

این خرما شود و مویز و زرد و سرخ شدن را در خرما و انگور شدن را در مویز هیچ

اعتبار نمیکنند و میگویند که وارد در خبر خرما و مویز شده نه بسر که غلال باشد و انگور پس اگر

در ملک دیگری بسر و انگور شد و بعد از آن منتقل باین شد و در ملک این خرما و مویز شد زکوة

بر این است نه بر مالک اول و بعضی در انگور اعتبار بغوره شدن کرده اند باینکه در ملک هرکس

که غوره شده زکوة بر آن شخص است هر چند بعد منتقل بدیگری شود پس هرگاه غوره شده ارباب

خبره بیاورد که تخمین کنند میوه باغ را که چه مقدار است و با خود مقدار رسانند که بالاست

زکوة خواهم داد یا آنکه آنچه از غوره یا انگور خورد و یا تلف نمود زکوة آن مقدار را هم

بدهد یا اگر تخمین کن نیاورد هر قدر را که برداشت یا تلف شود حساب نگاه دارد تا زکوة

آنقدر بدهد و این احوط است هر چند ظاهر آنست یا آنکه ده یک آن غوره را بفقیر بدهد

یا ده نیم هرگاه آب بدست دادن خورده باشد نه خرج آن غوره و این احوط است هر چند ظاهر

آنست که تا انگور و شیرین نشود زکوة بران تعلق نیافته و زکوة ندارد و بعد از آنکه انگور

شد زکوة بران متعلق گرفت هر مه قدر را که برداشت زکوة آنقدر را باید بفقیر بدهد ده

یک آنقدر است یا ده نیم هرگاه آب بنحو مذکور خورد و خواهد آمد و خرما را نیز در وقت

خلال بودن یا رطب بودن چنان نماید که در انگور گفتیم که آنچه صرف یا تلف نماید حصه فقرا را از

آنقدر که تلف یا صرف نموده بفقرا بدهد و نصاب انگور آنست که مویز بر او رد نموده

که هرگاه انقدر انگور داشته باشند که اگر بوزن سیصد و هفت من و پنجاه درم بسنگ تبریزی
سی شاهی مویز شده برسد زکوة دارد و الا فلا و همچنین است رطب و خلال نظر بخرما و نصاب این
غلات پس یک نصاب است و زیاد از یک نصاب ندارد و آن سیصد صاع که هر صاعی بوزن یکمن
تبریزی سی شاهی و چهارده مثقال صرافان و ربع مثقال است که مجموع قدر نصاب بوزن
تبریزی سیصد و هفت من و پنجاه درم است بسنگ تبریزی سی شاهی که هر شاهی پنج
دو قاز و هر قازی چهار مثقال صرافان است و این تبریزی قدیم است و اما تبریزی حال
که شش عباسی است با سنگهای دیگر را بحساب سیصد و هفت من و پنجاه درم اعلا بود قرار
دهند و اگر کمتر از این قدر باشد زکوة ندارد بشرطی که هیچ از آن را قبل از حساب تلف یا صرف
نموده باشد و اگر قدری را صرف یا تلف نموده باشد که اگر باقی بود بنصاب میرسید بنصاب رسیده است
باید زکوتش را بدهد و این نصاب را وقت دانه بستن و گندم و جو شدن مراعات
نماید نه وقتی که حاصل صاف شده را بخانه میبرد چه گاه باشد که از آن قدری صرف یا تلف
کرده باشند چنانکه گفتیم یا بکشت کش یا درو گر یا خرمن کن یا خرمن خورد کن یا بفقرا
و مسکین داده باشند یا بدوستان تکلف نموده یا امثال اینها و اگر جمیع را حساب کند بنصاب
رسیده بود بنصاب رسیده است هر چند زکوة آنقدر که بکشت کش و خرمن خورد کن

واشال

و امثال اینها که مؤنت زراعت هستند ضرور نیست که بدهد هر چند آنها که نهایت احتیاط
مینموده اند زکوة شانرا میداده اند و همچنین آنچه و آنقدر را بفقرا که حاضر درو کردن
و خرمن خورد کردن و خرمن پاک کردن میشوند میدهند و شک است که بدهد بدستور که خواهم
گفت انهارا که پای خورد حساب نماید و زکوتش بدهد بلکه آنچه باقی مانده است زکوتش را میدهد ضرور نیست
بعد از وضع حصه سلطان و شرکا دیگر که در آن زراعت شرکت دارد حتی مثل صاحب
زمین و برزگر و امثال آنها که در آن زراعت شریک او شده اند که در وقت تخم پاشی
در ملک ایشان هم بسته شده بقدر حصه شان و همچنین اگر با ناطور یعنی پاستبان و دشتبان
زراعت را و خدمه دیگر را شرط نموده باشد که بقدری شریک زراعت باشند و مزدشان
بهمین ملحوظ شده که در روز دانه بستن بهمان قدر که شرط شده آنقدر در ملک
ایشان دانه بسته شده باشد چه اینها و امثال اینها همه شریک زراعت هستند و هر یک
حصه خود را جدا جدا مالک هستند پس اگر حصه شان بنصاب رسیده زکوة دارد و حصه
همه را بر روی هم حساب نمیکنند شرعا برای نصاب هر چند اینها دو برادر یا پدر
و فرزند یا زن و شوهر باشند و با وجود اینها یا ناطور یا صاحب زمین مزارعه
یا امثال اینها باشند که باید حصه هر یک جداگانه بحد نصاب رسد تا انکه زکوة بر صاحب آن

حصه باشد و اگر چیزی که کمتر باشد از نصاب و زکوة بر صاحبش نیست مگر آنکه گفتم که آن کمتر را صرف
نفقه یا بفقرا داده بود یا آنکه بر پشته کش یا امثال آن داده بود یا بدوست و آشنا
تکلف نفقه یا بهر نحو از انحا تلف نفقه باشد که تلف نقصانش از بابت کوتاهی و تقصیر
در محافظت بود یا که بسبب تقصیر و تفریط او تلف شده زکوة دارد که ضامن حصه
مستحقین زکوة خواهد بود یا به هر دو یا به نصاب هر یک از این غلات علیحده بحد نصاب
رسیده باشد پس اگر سیصد و هفت من و پنجاه درم مذکور چیزی کمتر از گندم داشته باشد و هم چنین
از سیصد و هفت من و پنجاه درم چیزی کمتر از جو داشته و هم چنین از خرما و همچنین از مویز که
هیچکدام زکوة ندارد زکوة واجبی و هر چند یا بنهام شده زر اشرفی و نقره و حیوانات سه
گانه که هیچیک بحد نصاب نرسیده باشد و هر چیزی که از نصاب کمتر باشد که مطلقا زکوة واجبی
در هیچکدام نیست و اگر هر یک از این اجناس نه گانه که شناختی که زکوة واجبی در آنها است
حصه حصه در مواضع متفرقه داشته باشد که بر سر هم که در آورد بحد نصاب یا بالاتر برسد زکوة
دارند مثلا پنج اشرفی در خانه و پنج اشرفی در دکان و پنج اشرفی در نزد وکیل و پنج اشرفی نزد
عیالش یا امینش باشد که مجموع بیست اشرفی چهار دانگ و نیم شده زکوة بر او واجب است
باید که نیم اشرفی بدهد هرگاه که مجموع این پنج پنج این اشرفیها شرایط وجوب زکوة داشته باشند

ازینها

از سکه معامله و تمکن در تصرف و غیر اینها و همین نحو حساب کن زر و نقره را و همچنین حیوانات
سه گانه را پس اگر قلیلی گوسفند در نزد خود و قلیلی دیگر در شهر دیگر و قلیلی دیگر در شهر دیگر و همکذا
که مجموعشان بقدر نصاب آید زکوة دارند هرگاه مجموعشان شرایط وجوب زکوة داشته باشند
و همچنین است غلات بعینها و از آنجمله آنست که قدری غله شتوی و قدری صیفی داشته باشد
که مجموعشان بقدر نصاب آید زکوة دارند مثل آنکه جو متعارف از زراعت شتوی و در بعضی بلاد
نیز صیفی کشته میشود پس اگر جو شتوی او بقدر نصاب نباید اما بضمیمه جو صیفی بقدر نصاب
یا بیشتر رسد مجموع را با هم حساب میکنند و زکوة دارند پس هرگاه زرع شتوی و صیفی از یک سال با هم
حساب شوند شتویها که متعارف هستند در پیش رسیدن و پس رسیدن بطریق اولی با هم ضم
میکنند اگر نصاب شد یا بالاتر زکوة میدهند بلکه زراعت سال اول را با زراعت سال دیگر
ضم نمیکنند در تحصیل نصاب بلکه باید هر یک جداگانه بقدر نصاب رسد اما زراعت ششماهه
سالی با زراعت ششماهه دیگر همان سال را بر سر هم حساب میکنند اگر مجموع بنصاب یا بالاتر
رسیده زکوة میدهند چنانکه مفتی به فقها است و هم چنین خرمای ششماهه سالی را با
خرمای ششماهه دیگر همان سال را با هم ضم میکنند چنانکه متعارف است در بعضی بلاد که
نخل دو بار ثمر میکند در سالی و هم چنین است انگور اگر باشد در زمینی که در سال دو بار

ثمر دهد که مقتضای عمومات چنان است که خرما که در مجموع سال بهم رسد باهم ضم کرده زکوة
بر اینها و ب هست که در پیش رسد و پس رسد خرما و انگور تفاوت زیادی هست
و مع ذلک باهم ضم است بلکه بعضی مواضع تا شش ماه تقریبا میشود و خرما از
جنس و نوع و صنف که باشد که در عرف خرما گویند باهم و برابهم سرهم حساب باید
وهم چنین انگور و هم چنین گندم و هم چنین جو و آنچه را در عرف گندم گویند باید
گندم حساب کرد و آنچه را جو گویند جو باید حساب کرد هر گاه هر چند اجناس
و اصناف مختلف باشند و بدانکه هر گاه زمین را بمزارعه داد صاحب زمین مقدم
با زارع شریک در زراعت است چنانکه گفتیم و گفتیم که هر یک زکوة مال خود را باید
بدهند هر گاه بحد نصاب برسد آن حصه و اگر تنها بنصاب نرسد اما بازراعت
دیگر که دارد برسد هم که حساب شود بنصاب یا بالاتر رسد زکوة دارند پس مزد
نیست که هم اسباب علک [illegible] از یک عالم باشد بلکه از عالمهای متعدده اگر باشد
هم درست است مثلا در ان سال قدری گندم از زراعت کردن خود بهم رساند
و قدری از زمینی که بمزارعه بدیگری داده بوده بهم رسانده و قدری از ارث
یا او بوسیله در وقت دانه بستن که در ملک این دانه بست و قدری وقت

دانه بستن خرید و قدری را باو بخشیدند آن وقت و قدری از بابت دیه یعنی خونبها
الی غیر ذلک از اسباب تملک که همه در حین دانه بستن که در ملک این دانه بست بر سرهم
با هم حساب نماید البته و نصاب یا بالاتر بهم رسیده زکوة همه را بدهد و اگر زمین خود را
باجاره داد بدیگری که در آن زرع نماید زکوة بر زارع است و بر موجر زکوة نیست چه مستحق
اجرت مسمی فی العقد آن زمینی است چه وجه اجاره باید چیزی مشخص و معین باشد که از حین
عقد منتقل شود بموجر که صاحب زمین است اشتغال ذمه زارع که موقوف بر عدم حصول
مانع از انتفاع بودن آن ملک آن و انتفاعی که شرط شده بعقد منتقل عستاجر
شده یا بر طرف شد آن انتفاع مستحق اجرت مسمی هست و اگر بر طرف شد تفصیلی
دارد که اینجا موضع آن نیست و اجرت عین آن زراعت نیست و هم چنین قدری
از عین آن زراعت هم نیست که دانه در ملک موجر بسته شده باشد و اگر تلف شد
از کیسه اش رفته باشد و این اینقدری ندارد بلکه هر قدری که باید این حال اجرت
اجاره نیست بلکه حال حصه از مزارعه است چنانکه گفتیم و اما زکوة [مقدار] پس بدانکه زراعت
گندم و جو یا باغ خرما و مو اگر آب از باران یا آب روان یا قنات یا چشمه یا بیشه
خورده باشند ده یک واجب است که زکوة دهد و اگر بدست دهند یا کاو آب کشند

یا شتر یا الاغ یا اسب یا استر که آب کش باشند یا از چرخ آب بیست و یک واجب است
که زکوة دهند و اگر از دو قسم آب خورده باشد هر یک که اغلب است بآن عمل کنند که اگر
غالب آب بدست خورده و امثال آن بیست و یک بدهند و اگر غالب آن آب باران
و امثال آن خورده آن ده یک بدهند و اگر هر دو مساوی باشند از نصفی ده یک
و از یک نصفی دیگری بیست یک بدهد و احتیاط آنست که غیر از حصه سلطان چیزی
دیگر را که خرج زراعت بعضی از اخراجات زراعت وضع ننمایند نه تخم و نه قیمت گاو و خیش
و امثال آنها و نه اجرت المثل اینها را بلی آنچه را گفتیم که به پشته کش و درو کن و خرمن
اصلاح کن و خرمن خورد کن و خرمن پاک کن بدهد که کارهای زراعت را میکنند
و بعمل میآرند بعد از آنکه محصول مشترک مابین ارباب استحقاق زکوة و صاحب زراعت
بهم رسیده و باید مستحق زکوة هم نیز بقدر حصه خود پشته کشی و درو و خرمن خورد کردن
و غیره را بکند و بر صاحب زرع واجب نیست که متحمل این امر را از حصه مستحق نیز
بشود بلکه ظاهرا تسلط دارد بر شریک خود که مستحق باشند اینکه بقدر حصه خود مشارکت
نمایند بر این خرجها برای قدر حصه خود و اگر مستحق را معین نموده و حصه زکوة واجب را
باو داده و مستحق نیز اختیار دارد که خودش این کارها را بکند یا اجرت بدهد بدیگری که

بکند و اگر مستحق را معین ننموده و زکوة هنوز نداده و دور نیست که نظر بظواهر اخبار که فرموده اند
که زکوة بر تو واجب نیست مگر در همان قدر که باقی ماند در دست تو بعد از پاک کردن خرمن
و بیرون شدن حصه سلطان و شرکاء دیگر اگر آنچه را صرف کرده باشد در پاک کردن گندم و جو
و صاف نمودن همه را از میان خود و مستحق حساب نمایند و پای خود تنها حساب ننمایند و این
قدر را اختیار برای باشد بحسب عادت مستمره در اعصار و امصار بحسب ظاهر و فحاوی اخبار
هر چند احوط آنست که اینها را همپای خود حساب نمایند هر گاه از پیش خود کرده و جهت
مستحق نکرده و اگر بجهت مستحق کرد بعد از آنکه حق زکوة را باو داده بود ظاهرا هیچ اشکالی
در وضع آن نیست والله یعلم زکوة مستحب و مستحب است در حبوبات مثل نخود و
برنج و عدس و ماش و غیر اینها از هر دانه که باشد اگر زکوة اینها را بدهند چنانکه مشهور است
نزد فقهاء هر چند بعضی از ایشان قایل بوجوب شده اند و این حبوب هم مثل گندم و جو
نصاب دارند تا اگر بنصاب نرسند زکوة ندارند و نصاب ایشان بعینه نصاب گندم
و جو است و احکام دیگر ایشان مثل احکام گندم و جو است و سنت است در مادیان
که در علف مباح بچرد و سال بر ان بگذرد بنحوی که در حیوانات ثلثه گذشت سابقا گفته شد
اگر دو شرفی چهار دانگ و نیم زکوة هر یک راس آنها را بدهند بشرطی که مادیان

بنجیب عرب بوده باشد باینکه هم پدرش و هم مادرش هر دو عرب باشند یا اینکه یا پدرش عرب نباشد
یا مادرش یا هیچکدام یک اشرفی چهار دانگ و نیم از هر راسی از آن زکوة آنرا بدهند درست
است موافق مشهور انکه مالی را که تجارت کنند زکوة آنرا بعد از گذشتن یازده ماه و داخل شدن
در ماه دوازدهم چهل یک از آن زکوة بدهند هرگاه بحد نصاب زکوة طلا یا نقره رسیده باشد و شرط
دیگر انکه برأس المال یا بیشتر از راس المال بخرند و اگر کمتر از راس المال بخرند زکوة هر ساله سنت
نیست بلی اگر چند سال باین نحو بگذرد درست است موافق مشهور که زکوة یکسال آنرا
بدهند هم چنانکه طلا و نقره و امثال آنها که زکوة واجبی دارند اگر گم شوند یا مفقود باشند چند
سال که سه سال باشد یا بیشتر هرگاه بدست صاحب افتد درست است که زکوة یکسالش را
بدهد و بعضی گفته اند که دو سال هم که مفقود یا گم شده چنین است که سنت است که زکوة
یکسالش را بدهد و بعضی گفته اند که اگر یکسال باشند که بدستش آید زکوة یکسال را مستحب است
که بدهد و از جمله مستحبات حق حصاد است و آن اینست که وقت حصاد نمودن
و درو کردن اگر فقرا حاضر باشند هر فقیری را دسته گندم از گندم و جو از بهر قدری که
در دستش در آید و در وقت چیدن خرما و انگور نیز یک مشت میدهند و بزکوة حساب
نکنند و بدانکه قرض دار بودن و مدیون بودن مانع وجوب زکوة نیست بلکه هرگاه زکوة

الفقرا

بر قرضدار واجب شد بنحویکه گذشت باید زکوة بدهد و نگوید که من قرض دارم باید قرضم را بدهم و
بعد از زکوة که واجب شده و حق فقرا اند البته باید بدهد واما مستحق زکوة و کسانی که
زکوة بایشان میتوان داد هشت طایفه اند اول فقرا دوم مساکین و ایشان کسانی اند
که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشته باشند و قادر بر کسبی نباشند که معاش خود و عیال
بآن توانند گذرانید و احوط آنست که ظاهر الصلاح باشند و سائل بکف نباشند و اگر تارک
واجب یا فاعل حرام باشند حقیر ایشانرا میگویم که باین حال شما زکوة نمیدهم تا انکه تائب
شوید و دست بردارید و باصلاح بیائید هرگاه چنان شدید زکوة میدهم و این راه
خوشی است برای معروف و نهی که بر هم واجب است و اگر ترک نمایم معاقب میشوم و
بعذاب الیم گرفتار میگردم پس چگونه میتوانم که زکوة و خمس وجوه بر را بامثال این جماعت
داد و با ایشان مدارا نمود بلکه باید تا انکه دست بر ندارند و بعد از انکه دست بر داشتند بدهند
و باید این فقرا و مساکین اصول دین خود را بدانند تا توان ایشانرا زکوة داد بایشان و اگر ندانند
زکوة ندهند بایشان چه زکوة از برای شیعیان و مومنان است و بس یعنی کسانی اگر اصول
دین خود را بدانند اگر ندانند مومن نیستند و شیعه اثنی عشری حساب نمیشوند بلکه احوط آنست
که بدلیل شناسند اصول دین خود را چه نزد شیعه تقلید در اصول دین جایز نیست لیکن دلیل

سهل کافیست باینقدر که اطمینان از آن جهت حاصل شود ایشانرا بلکه احوط آنست که در فروع که
مسایل ضروریه نماز و روزه امور یکه نماز و روزه موقوفند بآنها معرفت داشته باشند برای بعمل آوردن
معرفت حاصل از اجتهاد یا تقلید مجتهد حی بواسطه یا بدون واسطه یا اگر میسر شان نشود طریق احتیاط را
مرعی دارند تا انکه تارک واجب معلوم که معرفت مزبوره باشند نباشند الحاصل احوط آنست که کسانی
که وجوه بر از زکوة و خمس بآنها میدهند ایشانرا بدارند تا انکه واجبات دین خود را مراعات
نمایند چه امر معروف واجب و بر همه کس واجب است امر بمعروف بنحویکه مقرر است در شرع
و بر فقرا و مساکین واجبست البته که واجبات خود را بدانند مثل دیگران پس چگونه میتوان
مسامحه نمود بترک امر بمعروف با اینکه واجب باسهل وجه و خوشترین نحوی میتوان بعمل آورد
والله یعلم و زکوة باطفال مومنین میتوان داد هرگاه پدر یا مادر شان اصول دین را
میدانسته بنحویکه گفتم پس اگر پدر و مادر شان هیچکدام اصول دین را نمیدانسته اند زکوة نمیتوان
داد چه اطفال در ایمان و عدم ایمان تابع یکی از پدر یا مادر است پس اگر هیچیک از ایشان
اصول دین را ندانسته اند هیچیک مومن نیست و زکوة بغیر مومن نمیتوان داد و اگر
یکی از ایشان مومن باشد یعنی اصول دین را شناسند بس است و طفل تابع اوست
و بطفل او هم میتوان داد چنانکه گفتم و اگر پدر و مادر شان فاسق باشند باکی نیست چه طفل در فسق

تابع

تابع پدر و مادر نیست و هرگاه زکوة را بطفل دهند باید بنحوی باشند که خاطر جمع باشند که صرف طفل میشود
و اگر خاطر جمع نباشند زکوة را خودش صرف طفل نماید و اگر کسی که متولی امور طفل است و اخراجات
طفل با اوست و میداند که این قدر زکوة را البته هرگاه گرفت صرف طفل خواهد کرد اگر چه
عین آنرا نکند بلکه عوض آنرا بکند صرف آن بهر صورت که باشد چه خرج است بر آن که جدا کار خرج
او نماید در این صورت ضرور نیست که باو توان داد که صرف طفل کند و اگر عین آنرا صرف طفل
نماید احوط است سیم و چهارم از مستحق زکوة عاملان علیها و مؤلفة قلوبهم است و
هیچیک در این زمانها نمی باشند پنجم فی الرقاب است یعنی صرف کردن در آزادی بندگان مثل
اینکه آقای غلام یا کنیز خود را مکاتب نماید باینکه قدری معینی مال باقی بدهد و آزاد شود و آن غلام
یا کنیز عاجز باشند از دادن آن مال اگر آقا زکوة داشته باشد قدری از آن زکوة را بتنخواه
مال المکاتب خود حساب نماید تا انکه آزاد شود و اگر آقای ایشان زکوة دادنی ندارد دیگری
که زکوة دارد از آن زکوة حصه بدهد بمکاتب یا با آقای مکاتب که بتنخواه مال المکاتب
حساب نماید تا آزاد شود و آن مکاتب و هم چنین اگر غلامی یا کنیزی که از دست آقای خود
در تعب و شدت باشند از زکوة بخرند و آزاد کنند و یحتمل انکه از وجه زکوة تواند مملوک
خریده و آزاد نموده هر چند تحت شدت نباشند و این احتمال خالی از قوت نیست

درصورتی که مملوک شیعه عارف باشد یا پدر آن وقت صاحب آن شخص زکوة ده باشد و شیعه کند
واما اگر مستحق نباشد زکوة را باو بدهد آنوقت بلامضایقه بخرند مملوک و آزاد نمایند
بشرط آنکه شیعه شود یا شیعه باشد و الحاصل هر مملوکی که از زکوة آزاد شود باید یا مؤمن باشد
یا بشود و اگر مستضعف باشد شیعه باشد یا بشود و غیر اینها مشکلست چه زکوة
مخصوص شیعیان بلکه مؤمنان است و صرف مملوکی که سنی باشد یا مذهب
دیگر داشته بآزاد کردن اشکال بلا خصوص در صورتی که مؤمنان مستحق و محتاج
باشند بلکه در غیر این صورت هم اشکال است یا آنکه وارد است که سنی که شیعه شده
عبادتش را اعاده نکند سوای زکوة بجهت آنکه بغیر اهلش داده و دادن
کرا او در جای مستحق مؤمن بهم رسد زکوة را در کیسها کنند و بیندازند یا بهاو بحر روا رد شده که زکوة
بر مستضعف حرام است چه جای سنی و علمای شیعه نیز با اینها فتوی را داده اند سوای مؤلفة قلوبهم و العاملین
ششم مدیونان و قرضداران از مؤمنان که اصول دین را بدانند و دین و قرض ایشان
در غیر معصیت باشد پس اگر صرف معصیت نموده باشند جایز نیست دادن زکوة برای ادای دین
یا قرض ایشان و هم چنین هرگاه برای معصیت دین یا قرض ادا کرده باشند هر چند صرف
معصیت نکرده باشند که جایز نیست دادن زکوة برای ادایش مگر آنکه تائب شوند و برای

طاعت

طاعت صرف نمایند آنوقت جایز است بها دادن بایشان که شرط است که آنرا صرف
طاعت عمده باشد یا مستحق زکوة شوند برای دادن و دور نیست که مراد از طاعت
امری باشد که شامل مباح شرعی هم بشد یا بنکه حرام نباشد چنانکه فقها فهمیده اند و بدانکه اگر آن
دین یا قرض برای خودش بود وقتی که از زکوة ادای دین و قرضش میشود که خود از
عهده ادا بیرون نیاید یعنی نداشته باشد چیزی که ادای دینش نماید زیاده از خانه
نشیمن و لباس و امثال اینها از اموری که محتاج بآنهاست و بدانکه میسرش نشود
واگر قدری را خود میتواند داد باید خودش بدهد آنقدر را و از زکوة ندهد و در صورتی که
خود تواند بدهد لیکن بعد از دادن داخل فقرا میشوند و مستحق زکوة از راه فقر میشود
یا باید باز خودش بدهد و بعد از دادن مستحق زکوة از راه فقر شود و زکوة از آن راه
بگیرد یا آنکه خود ضرور نیست که بدهد و مستحق از راه فقر شود بلکه ادای دین و قرضش از
زکوة بود و شاید اقوی است و اگر این دین یا قرض از برای خودش نبوده بلکه برای
اصلاح میانه مؤمنان و امثال اینها باشد میتوان ادای دین و قرض او نمود هر چند
خودش مالدار باشد و از عهده ادای قرض برآید لازم نیست که از مال خود ادا نماید
هفتم فی سبیل الله است و آن هر چیزی است که در راه خدای تعالی صرف شود

مثل جهاد و حج و زیارت معصومین علیهم السلام و بنای مسجد و پلها و امثال اینها و بعضی میگویند که
مخصوص جهاد است و در اینها زمانها جهاد نمیباشد و شاید این احوط باشد یا بنکه در این زمانها
خرج مساجد و پلها و حج و زیارت و امثال اینها را از زکوة نکنند بلکه اگر مستحق زکوة هیچ بهم
نرسد احوط آن خواهد بود که در این مصارف صرف نمایند هشتم ابن السبیل است و
آن کسی است که بغربت افتاده باشد و کم از آنجا شده باشد که مال و خرج آن برطرف شده باشد
هر چند در ولایت و وطن خود غنی و مالدار باشد مال بسیار هرگاه از آن غربت خرج رفتن بجای
خود را نداشته باشد همانقدر خرجی که او را بجانه اش برساند از زکوة بدهند بشرط آنکه سفرش
سفر معصیت نباشد و بعضی شرط نموده که سفرش واجب یا مستحب باشد بجهت آنکه در حدیث
شرط شده که سفر طاعت باشد و بعضی شرط نموده که در آن غربت عاجز باشد از تحصیل خرجی
بفروختن مالش یا مثل آن از تصرفات در اموالش و بعضی دیگر شرط نموده که عاجز باشد
از قرض کردن هم و این شرطها احوط بلکه اقوی هم هستند و بعضی مهمانرا داخل ابن
السبیل حساب میکنند بجهت آنکه در حدیث وارد شده و بعضی میگویند که آن مهمان
که مسافر است داخل ابن السبیل است پس شرط میکنند در آن مهمان احتیاج را نیز
بنحوی که در ابن السبیل مذکور شد و این احوط بلکه اظهر است و بدانکه ابن السبیل هم

چه مهمان

چه مهمان و چه غیر مهمان باید اصول دین را تماماً بداند و اعتقاد داشته باشد بنحوی که گفتیم در فقراء
و مساکین مدیونان و قرضداران و بندگان که آزاد کنند بنحوی که گفته شد و بدانکه شرطهاست
در زکوة گیر آنکه واجب النفقه زکوة ده نباشد مثل پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند و
فرزند و فرزندزادگان هر چند پایین روند و زوجه دائمه و مملوک و قرض پدر و مادر و امثال
ایشان را از زکوة میتوان داد هرگاه مستحق باشند و زوجه زکوة خود را بزوج خود میتواند داد
هرگاه مستحق باشد و هرگاه خرج زوجه نکند غایب زوجه میتواند بخورد و بپوشد و صرف نماید
همانچه را که خودش بشوهرش داده بود پس اگر از دیگری گرفته باشد بطریق اولی میتواند صرف
نماید چه نفقه او بر شوهرش لازم است هر چند او غنی باشد و شوهر فقیر و هر یک از این
واجب النفقه ها اگر فقیر باشند زکوة میتوانند گرفت از دیگری هرگاه نتوانند نفقه
خود را از آن شخص که نفقه اینها بر او واجب است بگیرند و اما بعلم و تتمه آنست که
زکوة را بخویشان بدهد هرگاه شرایط مستحق را داشته باشد و غیر سید زکوتش بر سید
حرام است و اما سید پس زکوة او بر سید و غیر سید هر دو حلال است و شریف
میتواند زکوة سید و زکوة شریف و زکوة غیر سید و غیر شریف را بگیرد و اینکه منع
میکنند شریف را که زکوة غیر سید را بگیرد جمع و خمس را نیز منع میکنند و میگویند

که این منع بر سبیل احتیاطست صورتی ندارد چه شرفا اشرف خلق هستند و در شرافت
مماثل و مقارب سادات هستند پس اگر محتاج شوند احتیاط در هلاکت بیرون نیامدن
از احتیاج معنی ندارد چه خمس بنص معصوم و فتوای فقها بر ایشان حرام شد و زکوة که بنص
معصوم و فتاوی علماء بر ایشان حلال است منع میکنند و جناب الهی برای فقراء در اموال
اغنیا مقرری قرار داده بجهت احتیاج ایشان و این مقرری را برای دفع احتیاج ایشان
قرار داده عبارتی در آن نیست و مردم این بلاد خصوصا در این زمانها همه شریف هستند البته
چه هر کس را که ملاحظه نماید عرقی بسادات با شرافت دارد با یکی از آباء یا امهات ایشان
یا اولاد خاله سید یا اولاد شریف یا اولاد اولاد شریف و هکذا هستند و یافته نشده کسی که
عرقی نداشته باشد و بر فرض که باشد این صاحب زکوة باشد معلوم نیست پس احتیاط کذاشاید خلاف
احتیاط باشد و الله یعلم و احتیاط آنست که زکوة را در این زمانها بفقیه جامع الشرایط
دهند هر گاه میسر باشد که او بمصرفش برساند بجهت آنکه بعض فقها این را واجب دانسته اند
و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بایشان داده میشود یا بنواب و منصوبان ایشان داده میشود
و بعض اخبار نیز هست که چهار چیز هست که اختیارش با والیان است و منصب ایشان است
یکی از آنها نماز جمعه و دیگری صدقات تا آخر حدیث و دیگر آنکه فقیه ابصر بمواقع

آنست و اگر صاحب زکوة خود بمصرف برساند واجب است بر او نیت چنانکه واجب است
نیت نماز برای نماز کردن او و قصد اطاعت خدا و وجوب زکوة و جوبی و استحبابی مستحبی
بدستوری که در نماز است و باید ملاحظه مسایل زکوة و شرایط فقرا بجا که کفتیم همه را بکند
و ملاحظه اموری که در مستحق زکوة کفتیم و شرایطش همه را بکند و مقدار زکوة که باید بیش همه را بایقدر
که خواهد باان مستحق بدهد و اگر نشناسد که فقیر است و آن مستحق دعوی فقر نماید احوط
آنست که بذل جهت نماید تا او را مظنه حاصل شود که فقیر است با آنکه مالک مونت سالش
نیست بعد از آنکه او را ظن حاصل بفقر شد آنوقت بدهد و اگر بعد از دادن ظاهر شد
که فقیر نبوده در وقت گرفتن زکوة احوط آنست که اعاده نماید زکوة را و اگر فقیر عاجز
شود از اظهار فقر خود مشکلست هم دادن و هم ندادن بلکه اعتمادی بجای مظنه آنش
بدون آنکه قسم بدهد فقیر نیز اشکالی است هر چند اظهر اکتفا است بمظنه اش
و اگر فقیر مالدار بود و دعوی نماید که مالم تلف و بر طرف شد بعضی میگویند که
تلف میکند او را تلف به بینه شرعیه اگر آورد فبها و الا ندهد و در این صورت عجز
او در اثبات هم اشکالات در دانش الحاصل امثال چنین مسائلی مشکل است راحقیر
در حال حضور فقیر و دعوای او تا چه برایم قرار گیرد که مظنه بتلف اکتفا نمایم باینخصوصیات

مقامات را ملاحظه میکنیم چه کار باشد که بعض مقامات لابد باید داد لیکن مظنه باید
حاصل شود و بدون مظنه مشکلست و این مشکل را نیز خصوصیات مقام رفع شاید ملاحظه
نمایم و واجب نیست اعلام نمودن فقیر باینکه آنچه میدهند بش زکوة است هر گاه احتشام
نماید آن فقیر از گرفتن زکوة لیکن باید فقیر باشد و مستحق زکوة و جایز است که کسی که
طلبی از فقیر داشته باشد آنرا بابت زکوة خود حساب نماید چه فقیر مرده باشد یا زنده لیکن
اعلام نماید فقیر را یا وارث او را که حال حق از آن فقیر طلبی ندارم که از تشویش و غم طلب
بیرون آید و باشد که بجهت دلتنگی طلب این شخص را آخر بورثه اش بدهد یا بخود ش و
یاد ش رفته باشد که فقرا را ابراء ذمه بنفسه و میتواند که زکوة خود را حصه نماید بر سر فقرا
و میتواند که همه آنرا بیک فقیر بدهد و میتواند آنقدر بفقیر دهد که او را غنی نماید
لیکن در این صورت باید دفعه بدهد چه اگر بدفعات داد همانکه فقیر مونت یکسالش
مالک شد دیگر نمیتواند داد باو و او هم نمیتواند گرفت و در دادن زکوة بهتر آنست
که تفاوت فقر و تفاوت صلاح و امثال او را مراعات نماید و بمراعات اینها بدهد
و عین زکوة خود را لازم نیست که بدهد بفقیر بلکه میتواند عوض آنرا از همان جنس بدهد
یا قیمت آنرا از زر اشرفی یا زر نقره بدهد و زر سیاه را هم دور نیست که تواند بدهد بلکه

اجناسی دیگر عوض بدهد لیکن خلاف احتیاطست خصوصا آنکه اجناس دیگر عوض بدهد و البته
البته نشنیدن او را کول نزند با یکه زکاتش را ارزانتر بکرد یا آنکه عوض را کران بدهد و غش
و آب بتو کند چه اگر یکی از اینها را کند جهنم را مهیا باشد و اعتقاد احتیاط نکند که فقیر راضی
شد و بر داشت چه این رضای لاعلاجی است و بر فرضی که راضی باشد علی المال او
و حق او بخصوصه نیز نیست بلکه حقی است جناب باری قرار داده برای همه فقرا که مونت
سالیانه ایشان است و هر گاه وقت دادن زکوة رسیدن البته بدهد هر گاه
مستحق باشد و تاخیر ننماید با وجود مستحق و اگر تاخیر نمود ضامن است و اگر از بلد
زکوة نقل نماید با وجود مستحق ضامن است با آنکه احوط آنست که نقل ننماید
با وجود مستحق و مکروه است که آنچه زکوة داد آنرا اختیارا مالک شود مثل آنکه بخرد
یا مصالحه یا هبه معوض نماید و امثال اینها یا اگر قهرا باو رسید مثل میراث و امثال این
مکروه نخواهد بود و الله یعلم تمت الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله و الصلوة علی نبیه و آله اما بعد آنکه چون نظم امور معاد و معاش
باین بود که جناب اقدس الهی خلق را متفاوت خلق نماید باینکه بعضی را ضعیف

و بعضی را قوی و بعضی را فقیر و بعضی را غنی الی غیر ذالک لهذا چون خلق نموده و
مقدر معینی از مال اغنیا برای جمیع فقرا مقرر فرموده و فقرا را شرکاء اغنیاء نموده در اموال
و محصولات ایشان و آن مقدر در اموال اغنیاء مقرری برای فقراء قرار داد که
فقراء برفاهیت تعیش نمایند و هر فقیری که بجهت فقر و احتیاج تصدیع میکشید
بجهت آنست که اغنیاء منع حقوق ایشان مینمایند و نمیدهند و این مضمون در اخبار
صادره از ائمهٔ اطهار ع وارد شده و در اخبار وارد شده که عوض زکوة و صدقات
که برای غیر سادات از فقراء قرار داده خمس را برای سادات قرار داده بجهت
آنکه زکوة چرکها و کثافتها محصولات دستهای مردم است و در آن ذلت و مهانت
است بخلاف خمس چه جناب مقدس الهی خود را شریک نموده در اخذ خمس و
سهمی را برای خود بخلاف صدقات فرموده و هم چنین رسول خدا و ائمه ع
شریک و سهیم عهم تا آنکه ذلت و مهانتی برای سادات نباشد و از آنچه گفته
شد معلوم شد که قرار دادن خمس برای رسول ص بعوض زکوة بجهت رفع
فقراء و احتیاج ایشان است چه ایشان اعز خلقند در نزد او و اشرف خلقند
پیش او و خمس معینی ایشان است بر دین ایشان و نگهدارنده عرض و ناموس

ایشان است و مفتاح رزق اغنیا است چنانکه همین مضمون در بعضی اخبار معتبره وارد شده است
بعد از آنکه بعضی از شیعه خواهش نموده که جناب معصوم ع خمس را برای او حلال نمایند
و در آخر حدیث مذکور میفرمایند که خود را بر ندادن خمس از دعای ما محروم نکنید
و اما بعضی اخباری که دلالت میکنند بر آنکه ائمهٔ هدی ع خمس را بر شیعه حلال
نموده اند با آنکه کسی بظاهر آن عمل نکرده چرا که متضمن تحلیل جمیع خمسها است
و کسی بآن قایل نشده بلکه همه بخلاف آن فتوی داده اند محمول است بر صورت
خاصه که علماء ما رضوان الله علیهم متوجه آن محامل شده اند اگر چه بعضی از متأخرین
علماء حدیث را از ظاهرش گردانیده و تخصیص بخمس ارباح تجارات و صناعات
و زراعات داده عمل بآن نموده و مع هذا در آخر کار امر باحتیاط فرموده است
اگر چه این هم غلط است چه غالب مسایل احادیث متعارضه و اخبار متظافره
در آن وارد است و اگر اعتبار باین نحو بوده باشد دین از دست میرود
بلکه باید بنا را بر ترجیحات و قواعد فقهیه که فقه مبنی بر آنست گذاشت و از
آنجمله معمول بودن نزد فقهاء شیعه است و مخالف نبودن احادیث دیگر
یا دلیل دیگر است و این حدیث چنان نیست چه با وجود آنکه مخالف اجماع سنی

و شیعه است مخالف عقل و اعتبار است زیرا که عوام که غاشیهٔ شرف
سادات را نمیکشند جناب مقدس باری بجهت ایشان مقرری را
داد که تا بهیچ وجه تصدیع نکشند و فقراء و احتیاج روی بایشان
نکند و مطلقا راضی بتصدیع ایشان بیک سر موئی نشد پس چون
ساداتی که خود ایشان را اعز و اشرف خلق نموده و پیغمبر او ص در حق ایشان
سفارشات بسیار فرموده چنانکه سنی و شیعه نقل نموده اند در حق ایشان
که بعوض زکوة قرار داده از ایشان منع نماید و ایشان را در نهایت فقر و
احتیاج و مذلت و مهانت و شرف هلاکت گذارد حاشا و کلا که امثال
این امور و صدورش از مثل هم چنین حکیمی نسبت بهم چنین اشخاص درست آید
و دیگر آنکه عوام با وجود آنکه معتقد بوجوب خمس اند مطلقا و بعضی از
ایشان بعضی از سادات را در بعضی اوقات دستگیری میکنند و مع هذا
سادات از نهایت فقر و فلاکت و نهایت تصدیع در گذرانیدن معاش
دنیوی در شرف هلاکت اند نمیدانم که اغنیا از عهدهٔ جواب این چگونه بیرون
خواهند آمد و نزد خدای ایشان چه خواهند گفت خصوصا در وقتی که صاحب خمس

برخیزد و گوید پروردگارا خمس خود را میخواهم چنانکه در بعضی از اخبار معتبره بهمین مضمون
تصریح فرموده اند و آن احادیث با آنکه مخالف اجماع و اعتبارات است چنانکه
دانستی مخالف اخبار بسیار است که همه دلالت بر وجوب خمس میکنند مطلقا و اگر حلال
نمودن اصلی میداشت پس چگونه بعد از زمان امام ع که حدیث احللنا را فرموده امام
بعد از آن امام وجوب را مکرر میفرمودند و الزام بدادن خمس مینمودند و وکلاء در
اطراف داشتند که خمس را میگرفتند و برای امام ع میبردند و جناب معصوم ع میگرفتند
و بمصارف خمس صرف میکردند و عوام الناس با وجود آنکه شنیده اند که اخباری که
دلالت بر وجوب خمس میکنند بسیار است و معمول به کل است و آنکه فقهاء در اعصار
و امصار تأکید بسیار و تشدید بیشمار در دادن خمس میکرده اند و میکنند کوتاهی
در دادن خمس مینمایند و کسانی که مثل این احادیث غیر معتبره را عمل میکنند و فتوی
میدهند و میگویند احتیاط در دادن خمس است و امر عظیم چنینی را باین عبارت سست
ادا می نمایند پس که خمس را میدهد و کدام مسئله است که خلاف ندارد حتی مسایل اصول
دین خلاف است بسیار پس خلاف نادری از بعضی و وجود احادیث غیر معتبره منشأ برهم
خوردن امور واقعیه دینیه نمیشود زیرا که هر چیزی خلافی دارد نمیدانیم جواب خدا و

ائمه هدی را چه خواهند داد و بدانکه خمس که عبارت از پنجیک مال باشد در هفت
جا واجب میشود اول در غنایم اهل حرب یعنی غنیمتهای که مسلمانان از کفار باذن
پیغمبر یا امام ع در می آورند خواه در جنگاه متصرف در آورده شود و خواه در بیرون
جنگاه و از آن قبیل است مالی که کفار فدیه میدهند که صلح میانه مسلمانان و ایشان
واقع میشود و از آن قبیل است مالی که مسلمانان بزوری یا گول زدن از کفار اخذ
مینمایند و اما اگر بی اذن امام بجنگ ایشان رفته اموال ایشانرا متصرف شوند
پس مشهور آنست که از امام است و بعضی گفته اند که از مسلمانان است و بنابر آن
خمس واجب است دوم معادن است مانند طلا و نقره و مس و سرب و یاقوت
و زبرجد و فیروزه و سرمه و نمک و زفت و قیر و کوگرد و نفط و غیر آن
از آنچه اطلاق لفظ معدن بر آن میشود و در مثل گل سرخ و گل سرشوی
و سنگ آسیا و نوره اگر بعضی از علما در تعلق خمس بآن خلاف نموده لیکن
احوط بلکه اقرب دادن است والله یعلم و مشهور میانه متاخرین آنست که
خمس در معادن واجب نمیشود مگر بعد از آنکه بحد نصاب زکوة برسد که عبارت
از بیست دینار باشد و تحقیق دینار در زکوة کرده شد و بعضی یک دینار گفته اند

و اکثر متقدمین بر آنند که خمس در کم و زیاد معادن واجب میشود و نصابی ندارد و
اول اقرب است و آخر احوط و بعد از آن احوط اوسط است و وجوب خمس در اینجا بعد از
آنست که مؤنت و اخراجات که صرف در آوردن طلا و نقره و مانند
آن میشود بیرون نمایند و گویا خلاف درین باب نداشته باشند و حدیث
صحیح بخصوص دارد فصل در بیان فروعی چند است که ذکر آنها مناسبت
باین مقام دارد اول بدانکه مشهور علماء بر آنند که معتبر در نصاب بیرون
آوردن بیکدفعه نیست بلکه هرگاه بدفعات متعدده و متفرقه بیرون آورده
شود و مقدار نصاب رسید کافیست در تحقیق نصاب و علامه ره
حلی و بعضی دیگر از اصحاب شرط دانسته در تحقیق نصاب بدفعات
متفرقه آنکه تفرق مابین دفعات نه بجهت اهمال و مسامحه باشد بلکه
بجهت امری ضروری باشد مانند نماز یا درست نمودن اسباب در
آوردن طلا و نقره و یا بجهت پیدا کردن خوردنی یا آشامیدنی و اول
احوطست دوم بدانکه شرط نیست در رسیدن معدن بحد نصاب آنکه
از یک نوع باشند بلکه نصاب بضم کردن دو نوع مختلف با یکدیگر با حد

نصاب رسد تحقق میشود مثل آنکه قدری از طلا را با قدری از نقره مثلا جمع نمایند تا مجموع بحد
نصاب رسد خمس در آن واجب میشود سیم هرگاه جمعی شریک شوند در بیرون آوردن
طلا و نقره و مانند آن از معدن پس خمس بر ایشان واجب نمیشود مگر آنکه حصه هر یک
جداگانه بحد نصاب آید چهارم بیرون آوردن طلا و نقره و مانند آن یا آنست که
از معدن مباحی خواهد بود یا مملوکی اما اول پس مال بیرون آورنده است و بر او
خمس لازم است و اما دوم یا آنست که باذن خواهد بود یا بی اذن اما اول پس
مثل اول است یعنی مال بیرون آورنده است و خمس بر او لازم است اگر اذن بیرون
آوردن از برای خود کرده و اما ثانی پس مال صاحب ملک خواهد بود و خمس در آن لازم
است و بر او چیزی لازم نیست پنجم هرگاه طلا و نقره را مثلا پول یا حلی و زیور ساخته
پس معتبر در خود طلا و نقره نصاب وزن بیست اشرفیست و زیادتی قیمت
آن که از صنعت بهم رسیده حکم آن حکم مکاسب است و خواهد آمد ان شاء الله تعالی سیم
گنج است یعنی مالی که در زمین پنهان کرده باشند بدانکه یافتن گنج یا آنست که در
دار الحرب خواهد بود یا در دار الاسلام و بر هر تقدیر یا آن آنست که در زمین مباحی
خواهد بود یا مملوک برای یابنده یا غیر یابنده پس صورت متصوره درین مقام چهار است

اول آنست که در دار حرب یافته شود و علما رضوان الله علیهم حکم فرموده اند که از یابنده
است و خمس بر او لازم است خواه آنکه بر آن سکه اسلام باشد یا نه دوم آنست که در زمین
مباحی از دار اسلام یافته باشد و اقوی آنست که مال یابنده است و بر او خمس لازم است
خواه سکه اسلام یا اثر دیگر از آثار اسلام داشته باشد یا نه و جمعی گفته اند که اگر سکه اسلام یا اثری
دیگر از آثار اسلام داشته باشد حکم چیزی که میابند دارد یعنی لقطه میباید یکسال تعریف
نمایند اگر صاحب پیدا شود باو داده میشود و الا مخیر است میان مالک شدن و
تصدق کردن و امانت نگاه داشتن و اگر در دو صورت اول صاحبش پیدا شود و راضی
نباشد باید گنج را باو بدهد سیم آنست که یابنده در زمینی که مملوک خودش است
بیابد و درین صورت باید ملاحظه کرد که مالک شدن او زمین را یا این است با احیا
کردن خواهد بود یعنی بزنده کردن او یا مانند آن از ارث از پدران باو رسیدن
یا بغیر اینها مثل آنکه ببیع مالک شود اما اول پس آن حکم گنج است در زمین مباح و
اما ثانی یا آنست که گنج داخل مبیع است بآنکه مذکور و معین باشد حین معامله و شرط
بیع یا نه و اما اول هم اشکالی در آن نیست که مال مال واجد است و خمس بر او لازم
و اما ثانی پس جماعتی از علما بر آنند که مال واجد نیست بلکه واجب است آنکه واجد

تعریف آن کند بهر کس که پدر او بر آن ملک جاری شده الأقرب فالأقرب و اگر هیچ یک
از ایشان آنرا نشناختند پس مال غیر ایشانست بصاحبش باید داد و شرطست در وجوب
بودن خمس در اینجا نصاب که در معادن گذشت یعنی بیست اشرفی اگر طلا باشد و دویست
درهم اگر نقره باشد چنانکه مقتضای روایت است و بعضی مطلقا حکم به بیست اشرفی فرموده اند
اگرچه نقره باشد و اگر غیر طلا و نقره باشد پس معتبر در نصاب آن رسیدن قیمت آنست
بنصاب هر یک از طلا و نقره اگرچه مختلف باشند چنانکه از آنکه از اقوال علما معلوم میشود و احوط آنست
که با اختلاف مراعات اقل نمایند و حکم گنج یافته شده در زمین مبتاع دارد مالی که از شکم حیوان
خریده شده پیدا شود مانند شتر و گاو و اگر در شکم ماهی بیابند پس اکثر اصحاب
بر آنند که مال مشتری است و خمس بر او لازم است و بعضی گفته که مال بایع است و خمس
بر مشتری لازم نیست چهارم چیزیست که بغوص از دریا بیرون آوردن مانند
مروارید و مرجان و نصاب در آن معتبر است بلا خلاف و در قدرش خلاف
کرده اند و مشهور آنست که یک دینار است و بعضی بیست دینار گفته اند و اول با وجود
آنکه احوط است اقربست و مستندش اگرچه ضعیفست اما علما بآن عمل نموده اند
و ثانی با آنکه خلاف احتیاطست مستندی بحسب ظاهر ندارد غیر آنکه گفته شود

که ظاهر آنست که لفظ عشرین از این حدیث ضعیف افتاده بجهت اتحاد این
حدیث با صحیحه بزنطی که مستند مشهور است در معدن چنانچه روی و حکایت یکیست
والله یعلم و بحث در در آوردن بیکدفعه یا دفعات متعدده گذشت و همچنین حکم آنکه
هرگاه چند نفر شریک شوند در بیرون آوردن گذشت و هرگاه بیرون آورد از دریا
حیوانی را بغوص پس اصح آنست که متعلق نمیشود باین حکم غوص بلکه حکم مکاسب دارد چنانکه
علما فرموده اند و خواهد آمد و احتمال دارد که حکم غنیمت داشته باشد چنانکه از ادله ظاهر میشود
والله یعلم و بعضی از علما چنانکه شهید علیه الرحمه از او نقل نموده است قایل شده که از قبیل غوص
است و حکم مکاسب ندارد بلکه خمس در آن واجبست پس از آنکه خرج خود و عیال خود را
از آن بیرون نماید و این اگرچه مجهول القایل و المستند است اما احوط است و اگر چیزی را
از روی آب بردارد پس ظاهر جمعی آنست که خمس در آن لازم نیست و از این جهت یعنی از جهت
غوص اگرچه از جهت دیگر خمس در آن واجب میشود و ظاهر آنست اگرچه خلاف احتیاطست
هرگاه از قبیل ارباح تجارات باشد چنانکه ظاهر اصحابست و اما اگر از قبیل غنایم باشد
چنانکه ظاهر چنین است پس اگر احوط خواهد بود نظر بآنکه خمس واجب خواهد بود بی آنکه بیرون
کرده شود از آن مؤنت سال خود و عیال و غیر ذلک و بی آنکه نصاب در آن شرط باشد

چنانکه مقتضای ادله غنیمت چنانست و بعضی آنرا ملحق کرده بآنچه که بغوص بیرون آورده
شود نظر باطلاق روایت و این بچندین راه ناخوش است و اما اگر از ساحل
دریا برداشت یعنی از کنار آن پس ظاهر آنست که خمس در آن واجب میشود
اگرچه بعضی آنرا انکار نموده اند و دلیلشان نهایت ضعف دارد با وجود آنکه
قایلند که غنیمت که در آیه و اخبار است بمعنی مطلق فایده است و بدانکه در
عنبر واجبست خمس بلا خلاف و اما در نصاب آن خلافست و اکثر برآنند که اگر از دریا
بغوص در آورند حکم مروارید دارد و اگر از روی آب یا ساحل بردارند حکم معدن دارد
و خالی از اشکال نیست نظر بآنکه دلیلی که دلالت در اعتبار نصاب یک دینار در هر
بیرون آورده شده الا از دریا بغوص حتی عنبر کند بنظر نرسیده و با آنکه اطلاق
اسم معدن بر چیزی که از روی دریا گرفته شده مشکوک فیه است پس احوط بلکه اقرب آنست
که بهر حال خمس آنرا بدهند و رعایت نصاب در آن نکنند چنانکه شیخ طوسی ره و دیگر از علما
با برآن رفته اند پنجم ارباح و انتفاعاتیست که از تجارتها و زراعتها و جمیع کسبها
حاصل شود و وجوب خمس در این نوع بعد از آنست که خرج سالیانه بنابر آنچه که علما
گفته اند یا یومیه بنابر احوط از خود و عیال خود که واجب النفقه او باشند بنابر اوط

واحوط بیرون نماید پس بعد از آن ما بقی انتفاع را پنج حصه نماید و یک حصه را باربابش دهد
و بیرون کردن مؤنت مطلقا مشروط است بآنکه بحد وسط باشد پس اگر اسراف کند خمس
همه آنچه را اسراف کرده است لازم است و اما اگر بر خود تنگ داده باشد پس مشهور آنست
که آن قدر را که بر خود تنگی داده باشد بیرون کند اما احوط آنست که از هر چه که زیاد
آمده باشد خمس را بدهد و از جمله مؤنت است اخراجات ضروریه که در اثنای سال
واقع میشود مانند خرج حج بیت الله و زیارت واجبه که بنذر یا عهد یا شبه آن
واجب شده باشد و کفارات واجبه و مانند اینها از امور واجبه و اما اخراجات
که بجهت امور مستحبه باشد میشود مانند زیارات مستحبه و صدقات مستحبه پس احوط
آنست که بیرون ننمایند و ایضا از جمله مؤنت است تعدیات و زیادتیها که ظلمه کنند
بر شخصی فایده مشهور علما رضوان الله علیهم برآنند که خمس در سوای ارباح مانند
هدیه‌ها و بخششها و میراثی که بشخصی میرسد واجب نیست مطلقا و بعضی هم در مطلق
میراث و بخشش واجب دانسته اند اگرچه امر خطری نباشد و مذهب مشهور نهایت
قوت دارد و آنچه که در حدیث صریح وارد است که اگر شخصی جایزه عظیمی باو برسد
یا میراثی از جائی که گمان نداشته باشد باو برسد یا مالی که از دشمنان دین باو برسد

خمس چه باید داد با آنکه مخالف مشهور است عامل بمضمون ندارد و دلیل آن
بعضی نمیتوانند شد نظر با آنکه حدیث دلالت میکند بر وجوب خمس در خصوص
جایزه خطیره و خصوص میراثی که صاحبش گمان نداشته باشد و ان بعض قایل
باین نیست چرا که قایل شده است بوجوب خمس در مطلق جایزه اگرچه خطیره نباشد
و میراث اگرچه صاحبش گمان بان داشته باشد لیکن چون بعضی از علما عمل
آن را احوط دانسته اند احوط آنست که بان عمل نماید و بلکه احوط نیز عمل
بقول آن بعض است دیگر آنکه شیخ طوسی ره خمس را در عسل کوهی و کنز
نکبتی واجب دانسته اند و دیگر از علما در صمغ و مانند آن شامل کنند خمس را نیز
واجب دانسته اند و احوط بلکه اولی در دو بلکه در جمیع غنیمتها و فواید دادن است
و دفتیه بعلم ششم مشهور میان علما متاخرین چنانکه از ایشان نقل شده و
جوب خمس است در زمینی که یهود و نصاری و مجوس از مسلمانان بخرند یعنی
آنکه خمس آن زمین را یا قیمت آنرا از ذمی میگیرند بر رضا و رخصت او و بمصارف
بنی هاشم میرسانند و در حدیث صحیح وارد شده که هر ذمی که زمینی را از
مسلمانی خرید پس بر و خمس لازم است و بعضی تامل در دلالت حدیث

بر مطلب

بر مطلب مشهور کرده اند نظر بانکه از این خبر معلوم نمیشود که مصرف این خمس همان
سادات اند چنانکه مشهور میگویند یا آنکه عوام اند چنانکه بعضی از فقها عامه میگویند
و اکثر متقدمین متوجه این نوع خمس نشده اند و ظاهر آنست که واجب
ندانند و هرچه باشد احتیاط آنست که خمس از ذمی گرفته شود و بمصارف سادات
رسیده شود هفتم مال حلالیست که مخلوط شده باشد بحرام بشرط آنکه صاحب
و قدرش هیچیک معلوم هیچکس نباشد بنا بر مشهور میان علما و بعضی تجویز
کرده اند که ایمال را نیز بعوام برسانند و بعضی منع کرده اند از دادن بسادات
و مذهب ثانی اقرب است اگرچه احوط دادن بعوام است والله یعلم
و اگر مقدار حرام را و صاحبش را نیز داند آنمقدار بصاحب میدهد و اگر صاحبش را شناسد
و مقدار معلوم او نباشد پس باید که با صاحب صلح نماید و صاحب را از خود راضی کند و بعضی
گفته اند که خمس را در این صورت بصاحب میدهد و دلیلش بر حقیر معلوم نشده است
چرا که دو خبری که در اینمقام وارد شده است ظاهرش در صورت اول است
که هیچ یک از قدر و صاحب معلوم نباشد با آنکه در این دو خبر نیست که خمس را بصاحب تصدق
کن بلکه مطلق ظاهر در غیر است چه صاحب حق خود را میگیرد و اگر مقدار را داند

و صاحب را نداند باید سعی نماید که آنرا بصاحب رساند و اگر ممکن نشد از برای او تصدق
میکند و این صورت با صورت اول سمی است برد مظالم فایده هرگاه بعد از
دادن خمس بسادات یا تصدق کردن بعوام صاحب پیدا شود و راضی شود با آنچه
که شده است اشکالی ندارد نیست و ثواب از برای او خواهد بود و اگر راضی نشد
پس علما رضوان الله علیهم اختلاف کرده اند که آیا باید بهمان که خمس داده یا تصدق
کرده از بار بصاحب بدهد یا نه بر او چیزی نیست ثانی نهایت قوت دارد بلکه اقربیت
و اول احوط آنست در مستحق خمس مشهور میان علما آنست که شش حصه میشود
چنانکه ظاهر آیه کریمه و اخبار معتبره است و قول بانکه پنج حصه میشود بانکه قایل بان
کم است نهایت ضعیف دارد و بنا بر مشهور که شش حصه است حصه برای
خدا و حصه برای رسول خدا صلعم و حصه برای ذوی القربی و این سه حصه بعد از وفات
رسول خدا صلعم مال امام زمان ع است چنانکه بعضی از اخبار معتبره دلالت بر این معنی
میکند و نصف خمس که این سه حصه باشد مال امام ع است و دو حصه که حصه خدا و رسول
باشد باو میرسد ارثاً و حصه دیگر که حصه ذوی القربی باشد باو میرسد اصالةً بعضی
بقرار داد الهی بجهت او و قول بعضی بانکه با امام ع دو حصه اول که خدا و رسول صلعم باشد

لم

پیشتر نمیرسد و اما حصه ذوی القربی پس مال همه سادات است ضعیف است و حصه
دیگر با یتام سادات و مساکین ایشان و ابناء السبیل ایشان باید داده شود و مراد
از سادات بنا بر مشهور کسانی اند که منسوب باشند از جانب پدر بعبد المطلب جد پیغمبر صلعم
و قول سید مرتضی رضی الله عنه بانکه منسوب بودن از جانب پدر شرط نیست بلکه اولاد
علویات که پدر ایشان عوام باشند نیز استحقاق خمس دارند و دلیلش ضعیف است و مشهور
نهایت قوت دارد و خلاف نیست میان علما ظاهرا در آنکه واجب نیست قسمت
کردن خمس بر جمیع اشخاص و افراد از هر طایفه بلکه هرگاه از هر طایفه ایشان بیکنفر
داده شود جایز است و احوط آنست که بهر سه طایفه رسیده شود بلکه حتی الامکان بغیر
این نشود و اگر از این طوایف ثلثه یکصنف یا دو صنف حاضر بلد خمس نباشند
رسد ایشان با امام میرسد و از جانب امام باز بر سادات محتاجین باید
داده شود و تفسیر مسکین و ابن سبیل در باب زکوة ذکر شد و در یتیم احوط بلکه
اقرب آنست که فقیر باشد و ابن السبیل را آنقدر میدهند که بشهر خود رود و
از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود که در زمان حضور امام ع خمس را نزد حضرت
میبردند و حضرت ع نصف را خود برمیداشت و نصف دیگر را بان سه فرقه

سادات میدادند و بهر یک بقدر کفایت ایشان تا یک سال میداده اند سوای ابن
السبیل که آنقدر بدهند که بشهر خود برسد و ایشان بمنزله عیال امام علیه السلام بوده اند و
بالجمله از این اخبار ظاهر میشود که سید را زیاده از مؤنت و خرج سالیانه اش
نمیتوان داد و در زمان غیبت احوط آنست که حصه سادات را بعالم عادل
اثنی عشری بدهند که بسادات بقدر احتیاج ایشان برساند نظر باینکه نایب عام
ائمه است و اعرف بحال فقراء سادات و مساکین ایشانست و اما نصف
دیگر خمس آنحضرت علیه السلام است در این زمان که زمان غیبت است خلافست و داء
بسیار از برای علما در این مقام هست و اما اشهر آنست که بعالم عادل باید داد
که بر سبیل تتمه بنیابت آنحضرت علیه السلام بسادات بدهد و اگر چیزی زیاد آید حفظ کند
و بعد از خود بعالم دیگر بدهد که اگر سید پریشان بیابد بدهد و الا باید از برای آنحضرت
ضبط نماید و این خالی از قوتی نیست چه دانسته شد از اخبار معتبره سابقه که سادات
عیال امام علیه السلام اند و بر امام لازم است که ما یحتاج ایشان را بدهد و هرگاه این در حال
حضور ثابت باشد پس در حال غیبت نیز ثابت خواهد بود چرا که غیبت دافع
وجوب و مغیر حکم ثابت نیست و چون مجتهد عصر جامع الشرایط ثابت نایب

عام ایشان است حتی در گرفتن حق امام علیه السلام از مردم بر او لازم است که امور ایشان را
انجام دهد پس متولی این امر او خواهد بود و جمعی گفته اند که در زمان غیبت امام علیه السلام نصف
این را بر شیعیان که خمس بر ایشان لازم میشد که میبایست بدهند بر خود ایشان
حلال کرده اند و ضعف این قول سابقاً معلوم شد و در زمان غیبت صغری که هفتاد
سال و کسری بود نایبان آنحضرت اعنی عثمان ابن عمروی و پسر او محمد و حسین ابن
روح و علی ابن محمد سمری رضی الله عنهم حصه آنحضرت را بلکه جمیع خمس را از شیعیان
میگرفتند و بغیر مهم حضرت علیه السلام بمردم میدادند و اولی و احوط آنست که سیدی که خمس را
میگیرد مؤمن باشد پس هرگاه خلاف مذهب باشد خمس او دادن بصورت است
و فاسق سادات هرگاه متجاهر بفسق باشند بر نهجی که در زکوة مذکور شد که از باب امر بمعروف
و نهی از منکر باید او را گفت که دست بردار تا بتو خمس بدهم والله یعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب

سوال خمس آل محمد را از نقد و جنس و املاک و اساس البیت و دواب و آنچه
مالک باشد باید بدهند یا حدی دارد و بچه نحو در این عصر تحقیق میشود و نصف
که تعلق بامام عصر علیه السلام دارد بکدام اشخاص از جماعت سادات میتوان داد و

و هرگاه سیدی قرض دار باشد و چند نفر عیال داشته باشد میتوان حق امام را
بش را الیه داد یا نه کرم فرموده احکام این صور متبادر بذهن عام فهم مفصل ارقام
و بمهر شریف مزین فرمایند که دهنده و گیرنده از تشویش خلاص شوند و صحت باشند
جواب آنچه ما یحتاج خانه است مثل ظروف و فرش و امثال اینها از اموری که ضرور
دارند یا احتیاج بآن دارند از مؤنت است و خمس در آن نیست و ما بقی آنچه را
مالک باشند غیر از خانه نشیمن و رخوت و لحاف و بالش و امثال اینها و
هم چنین ماکولات سال از برای خود و عیال خود چه واجب النفقه باشند و چه نباشند
و هم چنین برای مهمانهای عادی متعارف نسبت بشان خود و امثال اینها از
جمله مؤنت سال است که خمس ندارند باقی همه خمس دارند اگر از تجارت یا
زراعت یا صناعت بهم رسانده باشند یا از معدن یا غوص یا گنج یا غنیمت شرعیه
بنحوی که در کتب فقه فقها مذکور است و قسمت شش سهم میشود سه سهم مال امام علیه السلام است
و حقیر آنرا تماماً بسادات مستحق بدیشان میدهم و تا ایشان محتاج باشند
بدیگران نمیدهم و سهم دیگر سهم مال فقرا است بفقرا میدهم هرگاه از
سادات باشند و فقیر غیر سید را خمس نمیدهم و سهم دیگر مال یتیم سید است

هر عدد باشند بشرط آنکه فقیر و مستحق باشند و سهم دیگر را با بن سبیل سید میدهم
بشرط آنکه در بلدی که ابن سبیل شده میسرش نباشد تدارک خود بقرض و مثل آن
کردن و اگر ابن سبیل بهم رسد که تواند خمس بگیرد سهم ایشان را نیز بسادات
فقرا میدهم و سید قرض دار و چند نفر عیال دار میتواند مال امام را بگیرد بلکه هر سید
محتاج میتواند چنانکه گفتم والله یعلم سوال فطره سادات بعام میتوان داد یا نه
جواب میتوان داد والله یعلم سوال مال امام را بفقیر سادات و کبیر سادات
میتوان داد یا نه جواب بهر دو میتوان داد هرگاه محتاج باشند والله یعلم سوال
چه میفرمایند در باب [illegible] آنکه عوام الناس ده من گندم میبرند بآسیابان
آرد میکند و نیم من اجرت خود بر میدارند و نه من آرد میدهد آیا ربح بهم میرسد
یا نه و بر فرض ربح ضرر بهر دو دارد یا بیکطرف جواب هیچ ضرر ندارد نیم من
اجرت آسیا نمودنست و اگر ده من گندم که گرفته نه من و نیم آرد از خود دش
عوض میدهد نه آنکه همان گندم است که خورد میکند این اشکال دارد بجهت معاوضه
زاید یا ناقص پس باید یک نماز دو نماز مثلا بر روی نه من و نیم آرد بگذارد تا اشکال
برطرف شود والله یعلم س چه میفرمایند در باب زنی که پیش از صبح دم استحاضه دید

آیا عمداً بعد غسل میتواند نماز صبح یا نه ج عمداً تا صبح میتواند در غیر روزه و در روزه نیز ظاهراً مانع ندارد لیکن اوّل صبح غسل نماید و اگر وقت متصل باوّل صبح غسل نماید که متصل بآن نماز صبح کند احوط است هرگاه تواند شناخت والله تعلم

س برفرض که بماند تا صبح بی غسل روزه اش باطل است یا نه و برفرض بطلان کفاره هم واجب است یا قضا ج روزه اش باطل نیست هرگاه نماز صبح غسل کرده واحوط آنست که اوّل صبح غسل نماید و کفاره نیز ندارد والله تعلم س ضعیفه صاحب آزار و بعد از صحت مهر خود را مجموع با شوهر خود بمبلغی مصالحه نماید که آن مبلغ را بعد از فوت او شوهرش از برای او ۰۱۲۰ بمصرف خیری خرج نماید و بر مصالحه مزبوره چند نفر شاهد از جملهٔ ورثهٔ آن ضعیفه امّا بعد از فوتش دیگر ورثه را ادّعای میرسد یا نه ج هرگاه ثابت شد هرچند ورثه قبول نکنند که زوجه مصالحه کرد با زوج خود در این صورت صحیح است و قبول نکردن ورثه بیجا است والله تعلم س چنانکه زید ملکی بیع و شرط نموده باشد بعمر و حاصل آن در مدّت بیع شرطی تعلق بزید خواهد داشت یا بعمر ج هرگاه بیع شرایط صحت داشته باشد حاصل تعلق بمشتری دارد س زید و عمرو

هر یک قدری پول دارند بعضی روپیه و بعضی عباسی و هر دو در یک کیسه ریختند و بدست امینی سپردند بعد از آن هرکدام محتاج بحصه خود شود میتوانند بدون اطلاع رفیق خود مال خود را بگیرد و حال آنکه امین در دادن مضایقه ندارد و اطلاع رفیق هم ممکن است جواب بدون رضا از شریک تصرف جایز نیست مگر در صورتی که بحاکم شرع عرض نماید و اثبات کلام خود نماید و حاکم از جانب غایب تجویز نماید سوال چه میفرمایند در باب شخصی که متوجه امور رعایا میشود و حواله دیوان قریه را توجیه و تقسیم فیما بین رعایا مینماید و هرگاه آن شخص متوجه نشود زیاده از حواله دیوان گرفته میشود باعث مفسده و ظلم میشود آیا بر آن شخص لازم است که متوجه شود یا نه جواب رفع ظلم از مسلمان بهر قدر پیش رود لازم است امّا خود را حتی المکن محفوظ باید از دست گرفتن و بتصرف خود در آوردن و تا تواند بایستی در عدالت قائم سوال املاکی اموال که در سنوات ماضیه ضبط و پادشاهی بوده و عامل سلطان اجاره بمردم داده بقدر معیّن و در هر عصری سلطانی است که وجه قدر معیّن را با اضافه بر قدر معیّن از مستاجرین عاملین سلطان بازیافت مینموده اند فرضاً از املاک چنین قدری را بعمرو داده عمرو بنحو سابق وجه اجاره را از مستاجرین

بازیافت مینماید حال در این صورت وجه اجاره حرامست یا نه جواب اگر ملک سلاطین صفویه بوده تعلق بوارث ایشان دارد و اگر غصب است تعلق بمغصوب یا بورثهٔ مغصوب دارد و اگر خراجی است بعضی راضی اند که سلطان جایر شیعه اختیار دارد بهر که میدهد مثل جایر سنی است و بعضی تأمل دارند و احوط و حق اینست که اشکال دارد و احتیاط آنست که بر حضرت حاکم شرع باشد بهر نحو که حاکم شرع بنا بگذارد سوال از برای میّت در صورتی که وصیت نکرده باشد اخراج صوم و صلوة چونکه مسایل خود را مثل استه و قرائت نداشته بهتر است یا ردّ مظالم و تصدق و غیره جواب هر دو خوب است لیکن ردّ مظالم شاید مقدم باشد زیرا که حق الناس است و آن نزد خدای تعالی عظیم تر است و اگر واقعاً ردّ مظالم در ذمّه او باشد یا حقوق الناس دیگر البتّه آنها را باید داد و مطلقا چیزی صرف نماز و روزه نباید کرد مگر اگر زیاد آید از آنچه باید داد والله تعلم سوال هرگاه شخص جنب شد و غسل کردن متعذر است بسبب عدم آب یا عذری دیگر آیا برای رفع جنابت تیمم بهتر است یا وضو از برای اکل و شرب و خواب جواب وضو برای اکل و شرب بازد برای تخفیف کراهت سوال اغسال را در میان آب مثل آنکه در قلتین حمام

از کمر یا بالاتر داخل آب میباشد بجا میتواند آورد یا نه یا باید اصلاً در میان آب باشد جواب میتوان بجا آورد ضرور نیست که بیرون آید امّا غسل را درست بعمل آورد چه ترتیبی و چه ارتماسی والله تعلم سوال غیبت مؤمنین نمودن مبطل روزه میشود یا نه جواب مبطل ثواب آن میشود نه ناقص و مبطل خودش سوال هرگاه کسی در ماه مبارک رمضان محتلم شد و بسبب خوف و جبنی که دارد تنها بحمام نمیرود و او را میسر نبود که در خانه آب گرم نماید و اهمال کرد تا طلوع فجر آیا کفاره بر آن شخص لازم است جواب هرگاه خوف او را مانع بوده ضرر ندارد و کفاره ندارد تیمم کند برای روزه بدل غسل علی الاحوط بل الاقوی و اگر اهمال در غسل کرده باشد با وجود میسر بودن البتّه کفاره دارد با قضا والله تعلم سوال هرگاه خنثی بمیرد زن او را غسل میدهد یا مرد جواب خنثی مشکل را یکی از محارم او غسل دهد که محرم او باشد بهر تقدیر یعنی اگر مرد باشد خنثی یا زن باشد مثلاً اگر مادرش او را غسل دهد محرم خواهد بود بهر تقدیر و اگر محرم نباشد و توان غسل داد از پس جامها بنحوی که هیچ از او مکشوف بر غسال نشود خوب و الّا غسل ندهد سوال آیا بعد از اقامه نماز حرف زدن مطلقا چه صورت دارد جواب مکروه است و دور نیست بر اهل مسجد که جماعت بکنند

حرام باشد الا برای تعیین امام وتقدیم آن احوط اجتنابست در نماز جماعت بعد از
گفتن مقیم قد قامت الصلوة واگرچه در مسجد نباشد والله یعلم وتعیین وتقدیم امام
مانع ندارد چنانکه گفتیم سوال آیا کسی در حالت غضب رده بگوید مرتد میشود یا نه
جواب غضب تا غضب تفاوت دارد غضبی که خود را نشناسد مرتد نمیشود
سوال سوختن پشش حرامست یا نه جواب منع وارد شده است از سوختن
هر حیوان سوال ودی ومذی را احتیاطا شستن بهتر است یا نه جواب ودی و مذی
پاکند واحتیاط در شستن مرور نیست و در کار نیست والله یعلم س هرگاه شخصی نذر کرده
که پنجشنبه وجمعه همیشه روزه خواهم داشت واتفاق روزه در آن فراموش کند و بعد بخاطر
برسد که روزه نداشته چه کار باید کرد ج باکی نیست قضا نماید احتیاطا والله یعلم س
شخصی اگر جاهل باشد بایکه در جماعت قرائت نباید کرد وقرائت کند نماز او چه
صورت دارد ج اعاده نماید والله یعلم س هرگاه شخصی دو زن داشته باشد
در یک شب با هر دو زن پیش از غسل مقاربت میتواند کرد جایز است یا نه ج
مقاربت میتواند کرد س در زیر یک رخت خواب جایز است که بخوابد ج
مکروه است وجایز سوال مجنونی که غیر از مادر کسی نداشته باشد ومادر هم محتاج باشد

آیا از ملک مجنون یا اساس البیت مجنون چیزی را میتواند فروخت که خرج خود
وهمان مجنون نماید جواب مادر ولایت ندارد باید باذن حاکم شرع شود واگر
نباشد وضرور باشد فروختن مؤمنون حسبة بفروشند سوال در میان آب
هرگاه تا کمر یا کمتر در زیر آب باشد غسل ترتیبی درست است یا نه جواب میشود مانع
ندارد هرگاه درست غسل کند سوال چیزی که بیابد آیا برداشتن بقصد آنکه بصاحبش
برساند بهتر است یا برنداشتن وبرفرض که بردارد آیا بچند قیمت که داشته باشد
واجبست که تعریف کند وبصاحب برساند جواب در اخبار منع وارد شده
از برداشتن وشاید ببعض وجوه مانع نداشته باشد بلکه رجحان نیز داشته باشد
مثل آنکه میداند مال برادر مؤمن است واز خود وثوق برسانیدن آن داشته
باشد واگر برندارد خوف ضرر برادر مؤمن باشد والله یعلم وبقدر درهم که باشد
باید که تعریف نماید که بصاحب برسد ودرهم هفت آز ده حصه از یک محمدی است
که نیمه ربع مثقال است سوال هرگاه شخصی تیمم بدل از غسل جنابت نماید ونماز
کند وبعد از ناقص شود به بول یا باد یا غیره وبعد هنوز آب نیافته که غسل
کند آیا دیگر مرتبه دوم باز تیمم بدل از غسل باید کرد یا بدل از وضو جواب

باید تیمم بدل غسل سازد هرچند تواند وضو بسازد بسبب وجدان آب وعدم
وعدم تقرر که وضو نمیتواند بسازد باعتبار حدث اکبر که جنابت است ومنحصرست
در تیمم ساختن تا وقتی که غسل نماید والله یعلم سوال هرگاه شخصی باغبان شخص بوده
باشد ومواجب معینی داشته باشد از غله یا پنبه وشیره ویا افزار وغله وغیره
لیکن از صاحب باغ در دادن مواجب تمامه مسامحه مینماید بلکه قدری میدهد و
باغبان نیز مسامحه مینماید لیکن بینه وبین الله سنجید خدمت خود را وفراخور آن
از میوه وغیر آن از منافع باغ منتفع میشود خواه بعنوان تقاص وخواه بعنوان
احتیاج آیا در این صورت شغل ذمه صاحب باغ خواهد بود یا نه بینوا اجرکم
علی الله جواب هر دو خوب نمیکنند بلکه مستاجر حق اجیر را تمام دهد بلکه اهتمام
تمام در شرع شده که بغایت زودی دهد فاما هرگاه نداد باید اجیر مطالبه
نماید وبحاکم شرع عرض کند اگر باشد والا بمؤمنین واستیفاء حق خود نماید
واگر میسر نشود بقدر حق خود نه زیاده برای تقاص نماید وغیر این نمیتواند
برداشت وهرگاه دید که حال مستاجر چنین است اجیر او مرتبه دیگر
نشود والله یعلم سوال چه میفرمایند در باب اینکه هرگاه ملک از شخصی مخلف شود

ولد صغیری که از آنشخص مانده منتقل گردیده وحال ملک مزبور در تصرف دیگران است
وصغیر که حال کبیر شده مطالبه ملک خود مینماید متصرفین میگویند که املاک مزبور
از پدر ما ارث رسیده حقیقت بیان فرمایند بینوا وتوجروا جواب
هرگاه مدعی بیّنه عادله اثبات نماید ملک را میتواند گرفت از جمله اثبات عدول
ه مال م آنست که ثابت نماید که ملک تا وفات پدر صغیر ملک او بوده ومنتقل بصغیر
شده واز جانب صغیر احدی نبوده که تواند شرعا ملک او را فروخت و
احدی را بهیچ وجه نمیرسد که ملک او را بفروشد والله یعلم سوال زنی که شیر
طفل را شیر میدهد روزه را میتوان خورد یا نه جواب هرگاه ضرر رسد بطفل
وچاره در دادن شیر او نباشد البته بخورد وخود را مؤاخذه ننماید البته
س هرگاه از وضو وتیمم هر دو ممنوع باشد آیا نماز از او ساقط است یا چه باید
نماید ج ظاهرا ساقط شده لیکن قضایش را بعمل آورد س هرگاه در بین
غسل کردن حدثی از او صادر شود چه باید کرد ج احتیاط آنست که غسل را
از سر گیرد وتمام نماید وبا آن غسل نماز نکند بلکه وضو بسازد شاید احوط از این
این باشد که غسل را بشکند ووضو بسازد ونماز کند سوال میت را بدون اذن

و وارث غسل و کفن و دفن میتوان نمود یا نه جواب اگر وارث که ولی او باشد

بخواند این امور را بر همه کس واجب کفایی است که بکنند و اگر ولی نکند باید باذن

و رخصت او باشد نزد فقها سؤال در صورتی که میسر نشود که مرد و زن

صیغه متعه را بعربی بخوانند بهتر باشد که داشته باشند ایجاب و قبول

و تعیین مدت و مبلغ را میتوانند بعمل آورد مرد اگر خود برخصت زن از طرف

او وکیل شود میتواند شد یا نه جواب در صورتی که میسر نشود صیغه عربی خواندن

که بوکالت بخواند صیغه عربی را درین صورت صیغه عجمیه را بخوانند لیکن

باید که مقابل آن صیغه را بخوانند و آنچه شرط است مراعات نمایند و

احوط آنست که با صیغه عجمیه اگر عربیه میسر نشود از دو نفر و زوج تنها بخواند

صیغه عربیه را که زوجه وکیل نماید زوج را که صیغه عربیه بخواند ایجاب

آن صیغه را وکالة عن الزوجة و قبول آن صیغه را اصالة از نفس خود

بخواند و احوط ازین آنست که با اینها ایجاب را تعلیم زوجه نماید که بجهه بخواند بگوید

و معنی آنرا تعلیمش کنند که بفهمد چه میگوید و قبول را خود ش جواب دهد

اینها در وقتیست که زوج مثلا از صیغه عربیه وقوف داشته باشد و بهر

حال

حال باید جمیع احکام صیغه را بلد باشد و اگر احد هما بلد باشد باید تعلیم

دیگری نماید و الله یعلم سؤال آبی که از

سقف حمام بر بدن بریزد

پاکست یا نه جواب

پاک است بظاهر

شرع مگر آنکه

یقین داشته باشد

که سقف نجس است

و الله یعلم

م م م م م

م م م

م م

م

لله علی یا نسیم سحری
دربوس کوی الملک